



نام کتاب حدیقة الشیعة (ج ۲)

مؤلف متن مقدس اردبیلی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط نسخ تعداد سطر ۲۳

جزء کتب اخبار زبان فارسی عدد اوراق ~~۱۹۷~~ ۱۵۱

طول ۲۴ عرض ۱۵ شماره عمومی ۲۶۰۸۵

وقفی / خریداری — تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات: ۲ برگ آغاز نسخه نونویس شده است،

همچنین ۶ برگ در آخر نسخه نونویس شده است

اندازه نوشته‌ها: ۱۰×۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

زیب و آرایش اعانم و اعلام نبوت و صفات انبیاء عظام و اوصیای کرام حمله و سیاد
ملّت علام که در هر ورقی از اوراق حدیقهٔ صنعش دلیل بر وحدانیتش چندانست که
صحائف روزگار و دفاتر لیل و نهار بجهت ثبت و تحریر آن نارساست و از برای تماشای
بساتین دلایل و براهین بر حقیقت برگزیدگان در تنگنای حدقهٔ انسان تدرجی چنان
بکار برده که دیدهٔ عقول حکماء عالم و باصرهٔ ادراک فحول بنی آدم در تحقیق آن اعمی
و نابیناست فاحمده حمداً استمد بالدوام و اصلی علی محمد سید الانبیاء و آله
سادة الاوصیاء صلوة زاکیة دائمة متوالیة الی یوم القیمة   چون جزو اول از
کتاب حدیقة الشیعه که در ذکر مجملی از احوال آباء و اجداد و مختصری از حالات سید
کائنات علیه و آله افضل صلوات سمت اتمام یافت شروع میرود در تحریر
جزو دوم که در ذکر شمه‌ای از مناقب حضرت امیر المؤمنین و نبذی از فضایل ائمهٔ معصومین
علیهم السلام و دلایل امامت ایشان و بطلان امامت غیر ایشان است امید که از فاتحه
تا خاتمه بنحوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و کمال باشد صورت اتمام پذیرد و منّة
وجوده چون بموجب التزامی که در اوایل جزو اول کرده است که اکثر مسائل امامت
را از کتاب اهل خلافت نقل نماید تا حجت باشد از این چند کتاب که مشهورترین

کتب

کتب ایشان است استخراج بیشتر دلایل و مسایل مینماید تا در دینی و عقلی حجت
تواند بود صحیح مسلم صحیح بخاری جمع بین الصحیحین مشکوة الانوار مسند احمد
حنبل کتاب اخطب الخطباء موفق احمد مکی خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت
است کتاب فصول المهمه فی معرفة الائمه تصنیف نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی
و کتاب کشف الغمه که از تصنیفات وزیر سعید بن عیسی اربلی است و اگر چه او
از ثقات علمای شیعه است اما آنچه در آن کتاب مستطاب مذکور است منقول
از کتب مخالف است و احیاء العلوم که بهترین مصنفات ایشان است و از تفاسیر
تفسیر اسناد بن ابی اسحق ثعلبی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر نیشابوری
و تفسیر کبیر فخر رازی و اکثر آنچه از کتب شیعه نقل میکند حدیثی است که مجمع
علیه طریقین و متفق علیه فریقین باشد مستخرج از کتاب اربعه و کتب ابن بابویه
و کتاب شیخ طوسی و کتاب الکاشف عن الیقین فی مناقب ائمه الطاهرین
مأمول آنکه برادران دین و شیعیان امیر المؤمنین بعین رضا در این کتاب نظر نموده
وجوه جامع آنرا که ذره ایست بمقدار و در میان ندیده قابل طعن و لایق رد ندانند
که مقصود ذکر مناقب امیر المؤمنین است نه غرض دیگر و در کتب مناقب ائمه
الطاهرین مسطور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله فرموده، إنَّ اللهَ
تعالى جَعَلَ لأخي عَلي ابن ابي طالب فضائل لا تُحصى كثرةً فمن ذَكَرَ فضيلةً من فضائله
مقراً بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخر ومن كتب فضيلةً من فضائله
لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة اسم و رسم ومن استمع فضيلة من
فضائله غفر الله له ذنوبه التي اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتاب من
فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر یعنی بدرستی که گردانیده است
حق تعالی از جهت برادر من علی ابن ابیطالب آنقدر از کمالات و زیادتیها که او
را بر مردمان هست که بشمار در نمی آید پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند
یک فضیلتی از فضایل او را در مجلسی و اقرار بآن داشته باشد و اعتقاد کند

باشد میامرزد حق تعالی گناهان او را و اگر شخصی تحقیق یابد و بس
تصلیق از فضایل او را تا آنزمان که از آن نوشته اثر بماند مل
و زمینها از برای او طلب آمرزش از حق تعالی میکنند و کسی که بش
دفضیلت از فضایل او را هر گناه که بسبب شنیدن بهم رسانیده حق تعال
و کسی که نگاهی کند بنوشته از فضایل آن حضرت حق تعالی گناهان
و نویسنده و شنونده این کتاب را بکرم و لطف خود بیامرزد بحق محمد
الطیبین الطاهرین

و در آن دو اصل است

در بیـ

مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود او علیه الصلوة والسلام امام در
عرب بمعنی پیشوا و سردار و مقدم در کارهاست لهذا پیش نماز
را امام گویند و در اصطلاح فرقه ناجیه اثنی عشریه شخصی را گویند که از
خداوند تبارک و تعالی جل ذکره بخلافت و نیابت رسول الله صلی الله
و آله و سلم تعیین شده باشد چه باعتقاد ایشان نصب امام بر حق تعالی واجب
عقلا و از این جهت سردار جمیع بندگان سلاطین و صاحب اختیار ایشان در امور دین
چه خلافت رسول صلی الله علیه و آله در نفس الامر نیابت خدای تعالی است در بندگی
البته هر که بجای پیغمبر قرار گیرد و باید که منصوب من الله تعالی باشد و رسول خدا او را برای این
تعیین کرده باشد و لفظ امام و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه بیک معنی است الی گروه
که خدای تعالی در قرآن کریم خلیل خود ابراهیم را علی نبینا و علیه التحیة والتسلیم امام خوانده بجا
که میفرماید انی جاعلک للناس اماما و داود علیه السلام خلیفه نامیده و در خطاب یا داود فرموده که انا
جعلناک خلیفة فی الارض پس مخصوص مرضی و نایب و نباشد گوئیم که امام و خلیفه در این الفاظ
بموافقت وضع لغوی مستعمل شده و نه اصطلاحی و بعضی از عرفا گفته اند که مراد از امام و خلیفه کسی
است که از جانب حق تعالی بواسطه کارسازی رهنمائی خلقان معین شده باشد و بجهت
انتظام دینی و دنیوی بندگان منصوب گشته اعم از آنکه نبی باشد یا ولی و خواه این
معنی در صنف رسول بتحقیق یابد یا در ماده خلیفه رما در رساله اثبات واجب یاد کرده ام که امام شخصی

است که حاکم

است کہ حاکم باشد خلق را از جانب حق تعالی بواسطه ادمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر الا انکه
پیغمبر از خدای تعالی بی واسطه آدمی تقرر میکند و جمعی که از اهل کشف و ارباب ذوق اند معتقد
ایشان آنست که حق تعالی پیغمبران از این جهت خلیفه و امام خوانده که دقیقه شناسان الفاظ
قرانی و رمز دانان ایات فرقانی فهم کنند و دریابند که در حقیقت و نفس امر تفاوتی و تغایری
که میان انبیا و رسل و خلیفه [illegible] هست بمجرد نبوت و محض پیغمبریست و هر فایده که بر وجود
رسول و نبی مرتب است بر وجود ولی و نایب مترتب و از یکدیگر بنبوة امتیاز یافته اند چنانچه
مقبول فرق انام ملک الشعرا ابن حسام در مدح خلیفه بحق و وصی مطلق امیر المؤمنین و امام
المتقین صلوات الله علیه در بیتی از قصیده میفرماید بیت مجموع منزلات کمالات انبیا
موجود در وجود تو الا پیمبری بنابرین واجبست که هر کس امام خود را بشناسد و
اعتقاد با مامت او کند کی را در بین ظاهر اختلافی بنا بر [illegible] عامه و خاصه احادیث باین
مضمون ایراد کرده اند و این حدیث در کتب طرفین مذکور است و اعتقادی همه است
که مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً یعنی کسی که بمیرد و امام زمان
خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن انانست که پیش از ظهور اسلام مرده باشند
اما احتیاج بوجود امام در وقتی که رسول موجود نباشد انکه چنانچه رحمت شامله
الهیه اقتضای بر انگیختن و فرستادن نبی و رسول نمود تا انچه مقصود او بست از اوامر
و نواهی بی زیاده و کم به بندگان رسانند و بندگان خدا در هرچه محتاج الیه
ایشانست از مصالح و مقاصد و هرچه ایشان را نفع و نقصان رساند به پیغمبران رجوع نمایند
و همان غرض الهی است از رحلت پیغمبران بجای خود باقیست و هر پیغمبری بعد از انکه از دار
دنیا رحلت نماید نایبی و خلیفه و جانشینی بحکم خدا در کار است که احکام شریعت را
پاسبانی نماید تا زیاده و نقصان بران راه نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس
که در کمین اند منتظر فرصت که در بنای ایمان بندگان خدای تعالی از بن بان احکام
دست نیابند و همچنانکه پیغمبران باید که معصوم و مطهر باشند از همه آلایشهای ظاهری
و باطنی و صوری و معنوی تا قاید کاروان طاعت و انقیاد ایشان نجات یافته

در دنیا و اخرت رستگار باشند همچنین بعد از انکه زمان نبوت تمام شد چون احتیاج مذکور باقیست
ناچار آنشخص که قایم مقام باشد باید که بعصمت و طهارت و جمیع صفات مستحسنه متصف باشد
تا بر مسند خلافت و نیابت رسول صلعم متمکن تواند بود و مقیم مقام رسالت تواند شد و بر معانی
مقاصد و ارادهای آلهی اطلاع داشته باشد و باوصاف پیغمبری متصف باشد چه او جانشین
پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر با او متعلق دارد چنانکه او ارشاد بندگان میکرد و احکام
آلهی بایشان میرسانید امام همان کار میکند پس باید که هرچه گوید و کند موافق خواهش
آلهی باشد و هر فایده که از جانب رسول بپروردگار بر بندگان عاید میشود در زمان
خلیفه و امام نیز همان فایده به بندگان خدا عاید گردد و شریعت مطهره او از نقص نقصان
و عیب زیادتی مبرا و مصئون باشد از ینجهت باید که خدا و رسول او تعیین امام کنند
و دلایلی که دلالت بر امامت انشخص کند بر بندگان ظاهر سازند چون قران و حدیث رسول
تا این دلایل بجای معجزه پیغمبری باشد و هیچکس را دران شبهه و شکی نماند و فرق میان
و نایب نباشد مگر در پیغمبری چنانچه مولوی در مثنوی گفته مثنوی چونکه شد
از پیش دیده وصل یار   نایبی باید ازو مایادگار   در غلط گفتم که نایب یا منوب
کرده پنداری قبیح آید نه خوب   و از اینجا ظاهر میشود که باعتقاد مولوی نیز میان
رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین ع تفاوتی که هست در نبوت محضه است و الا
دوئی در میانه راه نداشتی و در قران عزیز نیز هم چنین جا اشاره باینکه زمانی از وجود
وجود امام معصوم خالی نتواند بود یکی از انجا که نتواند بود می فرماید که وَاسْئَلُوا اَهْلَ
الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی هرچه ندانید از اداب و مسائل دین و شریعت از اهل
ذکر سوال کنید و مراد از اهل ذکر چنانچه مفسران تفسیر نموده اند جمعی اند که علم بمعانی
قرانی دارند و همای سبحانی داشته احکام ایشان موافق اراده آلهی باشد چرا که حق تعا
امر بطاعت شخصی که از اراده او خبر نداشته باشند و عمل بظن فاسد خود کند نخواهد
کرد و حکم بسوال کردن از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از مفسران ذکر را درین ایه ولی
هذا یه تفسیر رسول صلعم نموده اند و بنابرین تفسیر باید که مراد از ذکر اهل بیت آنحضرت

باشند

باشند صلوات الله علیهم و بهر تقدیر مطلب ثابتست و در روایت دیگر فرموده که آمنوا بالله و رسوله
و النور الذی انزلنا و مفسران نور را تفسیر بامام زمان فرموده اند و در جایی دیگر بهدی و دین الحق
واقع شده و این هم صریح است در آنکه زمان ناچار است از امامی که ببرکت او هدایت
یابند و بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که احکام الهی را بعد از رحلت رسول از قران استنباط
میتوان نمود و با او احتیاجی بامام نیست و این شبهه را جوابها گفته اند یکی آنکه از جمله فواید
که بر وجود امام مترتبست یکی آنست که ببرکت او اختلاف از میان امت برخیزد همه را براه
راست هدایت نماید و اگر قران تنها کافی بودی بایستی که همه امت بر یک مذهب و ملت
باشند و بالکلیه خلاف در میان ایشان پدید نیاید و حال آنکه اختلاف بسیار است
تا بحدی که هفتاد و سه مذهب شده اند اگر کسی اعتراض کند که با وجود امام نیز بایستی که
اختلاف پدید نیاید و حال آنکه هست جواب آنکه شیاطین الانس میگذاشتند و بفرموده خدا
و رسول عمل میکردند احکام الهی را از شخصی که عارف باداب شریعت بود فرا میگرفتند مطلقا
خلاف نمیبود چنانچه اهل ملل سابقه با وجود آنکه اعجاز رسول را مشاهده کرده ایمان
نیاوردند و بر کفر باقی ماندند جواب دیگر آنکه هفتاد و سه ملت همه قران میخوانند همه را گمان
بلکه ظن آنست که عمل ایشان موافق و مطابق قرانست بنابرین اگر قران تنها باعث حیرت
و ماده اختلاف نباشد سبب اتفاق هم نیست پس بی وجود امام معصوم که مشکلات
را از وی پرسند و نفع نتوان یافت چه عجایب اسرار قران بیش از آنست که فهم هر کس
بان تواند رسید و کدام دلیل بر احتیاج بوجود به ازین است که هرگاه عادة الله باین
جاری شده باشد که هیچ موجودی از موجودات را بی سرکرده و سرداری نگذارد حتی
آنکه در بدن انسان از برای حواس ظاهر و باطن فرمان دهی را که دل است قرار داده که اگر
انها را غلطی افتد باو رجوع نمایند و اگر او صحیح و سالمست تمامی اعضا و اجزا صحیح و سالمند و
اگر او را فسادی روی دهد تمام جوارح و اعضا را حال بفساد انجامد و موجب خرابی معموره
بدن انسانی گردد یقین که از روز رحلت پیغمبر تا روز آخر دنیا همه زمان را بی
سرداری و سرکرده و بی رهبری نخواهد گذاشت و این خلق را در [illegible] اندر ضلالت

وحیرت نخواهد پسندید و چنانکه در قرآن مجید میفرماید که أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ
سُدًى یعنی آیا گمان میکنند آدمیان که ایشان را بی سرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند
که آنچه اراده نمایند و مطلوب نفس ایشان باشد بعمل آرند چنین نیست و این خیال
فاسد است چه وجود امیری و سرکرده نه مقاصد خدا از بندگان و نه مطلب بندگان
از حق تعالی صورت می‌بندد و اگر احتیاج بندگی و بنده پروری بوجود شخصی که باین
صفات مذکوره متصف باشد صورت نیافتی و عقل تنها کافی بودی بر پیغمبران نیز
احتیاج نبودی و از امام جعفر صادق ع منقول است که اگر در زمانه نماند الا دو کس
البته یکی از آن دو باید که امام باشد و دیگری رعیت و یکی امام باشد و دیگری مأموم
و چون علت احتیاج بوجود نبی همان علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس ما
دامی که تکلیف برجاست از امام و نایب و سرکرده و صاحب اختیاری گریز
نیست و اهل سنت و جماعت برآنند که بعد از انقراض زمان نبوت بر بندگان واجب
است که نصب امام کنند نه بر خدای تعالی و بدلیل سمعی واجب است نه بدلیل عقلی
چنانچه مذهب شیعه اثنا عشریه است و عمده دلیل ایشان اجماع صحابه است میگویند
صحابه را آنقدر اهتمام در این مهم بود که بعد از فوت پیغمبر صلی بی فاصله مشغول بتعیین
امام شدند و از این همه کار حتی بر کفن و دفن رسول صلعم مقدم داشتند و همان خطبه
ابو بکر بر منبر رفته گفت هر که محمد را پرستش میکرد او از دنیا رفت و هر که خدای محمد را
می پرستید بدانند که او حی لایموت است پس شما باید که از برای خود امامی و پیشوایی تعیین
نمایید و هیچ احدی منکر قول او نشد و نگفت ما را احتیاج بامام نیست و هر خلیفه در وقت
رفتن دیگری را بجای خود نصب کرد و کسی منع ننمود پس نصب امام بر امت واجب باشد
الله تعالی اعلم **اصل دوم** در بیان نصب امیر المؤمنین علیه السلام چون روشن شد که اهل
زمان محتاجند بوجود خلیفه و نایبی و ناچار است که آن شخص معصوم و مطهر و اعلم و اشجع
باشد و عقلاً و نقلاً اسناد خطا و خلل در قول و فعل بآن نتوان کرد تا که هادی و رهنمای
خلایق اگر جایز الخطا باشد در مطابقت اقوال و افعال او و ترجیح او بر سایر علما و مفسرین

ترجیح بلا مرجح لازم آید و چون بعد از پیغمبر صلعم بهتر از علی بن ابی طالب ع هیچکس از اصحاب متصف
باین صفات نبوده اند چنانچه تفصیل مبین خواهد شد و هیچکس از اهل خلاف منکر این نیست
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة در چندین موضع بیان ان نموده و ملا سعد الدین
در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تجرید گفته اند که هیچکس را درین حرفی نیست که علی بن
ابی طالب بعد از رسول اعلم و اشجع و ازهد و اسخی و اشرف ناس است لیکن چون قدمای علمای
ما براهی رفته اند ما را نیز لازم است که بر عقب ایشان برویم و شاید که خلفای ثلث را
در نزد حق تعالی قدری و منزلتی باشد که علی را نباشد انتهی و هرگاه این صفات در و باشد
و در غیر او نباشد باید که جانشین و نایب او باشد بنابرین مقدمات در این اصل
بیان اسم و نسب آنحضرت مینماید هر چند که آنحضرت از شناختن و شناسانیدن مستغنی است
اسم آنحضرت علی بن ابی طالب است و اسم ابی طالب عبد مناف است و اسم عبد المطلب شیبة
الحمد و کنیت او ابو الحارث و چون پسر او عبد مناف طالب نام داشت بابی طالب شهرت
یافت و آن طالب عقیم ماند و غیر از وی سه پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یک از آن
چهار پسر ده سال بزرگتر از دیگری بودند و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
است با حضرت رسول بمدینه رفت و پیغمبر بدست مبارک خود لحد او را راست کرده
او را به پهلوی مبارک در قبر او بر زمین نهاده و پیراهن خود را کفن کرده تلقینش نموده و هذا
گفته اند حضرت امیر که از دو هاشم متولد شده و علی نامیست که حق تعالی او را باین نام خوانده
چنانچه جوار از نبی نقل نموده که پیغمبر صلعم فرموده که در شب معراج چون بمقام قاب قوسین
رسیدم بمن خطاب نموده که اقرأ منی علیا السلام و قل له انی احبه و احب من
یحبه یا محمد من حبی لعلی اشتققت له اسما من اسمی فان العلی العظیم و هو علی و انا
المحمود و انت محمد یعنی ای محمد علی را از من سلام برسان و بگو او را دوست دارم و او را دوستی
که مرا با اوست نام او را از نام خود برآوردم من علی عظیمم و او علیست و من محمودم و تو محمدی
و ملائکه نیز آنحضرت باین نام خوانده اند و در حکایت روز احد خواهد آمد انشاء
الله و دیگر نام او حیدر است چنانچه خود در روز فتح خیبر در وقتی که مرحب یهودی را

برابرش آمده گفت أنا الذي سمّتني أمّي حيدره یعنی منم که مادرم مرا نام حیدر کرده است و علم آن
آنکه آنحضرت این مصرع را بر وی خوانده‌اند و نام دیگرش اسد الله است و اسد الله الغالب
و اسد الله در مدح او بسیاری از شعرا شعرها گفته‌اند حتی ملا جامی در سبحه میگوید بیت

شیر خدا شاه ولایت علی   صیقلی شرک خفی و جلی

و آنحضرت را کنیت بسیار است و از آن جمله
ابو الحسن و ابو الحسین است که جابر نقل کرده که علی ع فرمود تا رسول الله در حیات بودند
حسن مرا ابو الحسین و حسین مرا ابو الحسن میخواندند و رسول را پدر خود میدانستند و چون
آنحضرت رحلت فرمود مرا پدر میگفتند و رسول خدا علی را ع بکنیت ابو الریحانتین خوانده
جابر نیز نقل کرده که روزی رسول صلعم بعلی ع خطاب نمود و گفت السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَبا
الرَّيحانَتَيْنِ أُوصِيكَ بِرَيحانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُّ رُكْناكَ وَاللهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ
یعنی سلام بر تو ای پدر دو ریحان من بر تست که ازین دو ریحان من باخبر باشی و
عنقریب دو رکن حیات تو شکسته شود مراد ازین دو رکن آنحضرت اند و رکن یکی وجود خودش
است و یکی فاطمه ع و لهذا چون حضرت رسالت پناه از دنیا رفت فرمود یکی از آن دو رکن
که رسول فرموده بود منهدم شد و چون فاطمه ع از دنیا رفت فرمود که رکن دوم بود که آنحضرت
مرا خبر داده بودند و کنیت دیگر آنحضرت باعتراف جابر نیز امیر المؤمنین است که در روز
غدیر خم جبرئیل ع از جانب ملک جلیل آمده او را باین کنیت مخصوص ساخت و رسول
بموجب حکم خدا فرموده سلّموا علی علی بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید ای مردمان و مسلمانان
بر علی بامیر المؤمنین گفتن و کسی که اول بار باین کنیت بامیر سلام کرد عمر بود که گفت
بَخٍ بَخٍ لَكَ يا عَلِيُّ صِرْتَ مَوْلايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ یعنی ای امیر المؤمنین پیشوای من و پیشوای
همه مؤمنان و مولای همه مؤمنان شدی و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که اطلاق
این کنیت بر غیر آنحضرت مطلقا روا نیست و بعضی میگویند بر غیر ائمه معصومین روا نیست
و در کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین که از میان
ائمه معصومین بلفظ امیر المؤمنین اختصاص یافته و اطلاق بر سایر حضرات ائمه ع جایز
نیست حتی آنکه نقل نموده از عمر بن زاهر از امام جعفر صادق ع که مردی از آنحضرت پرسید

که

که قایم آل محمد را بامرة المؤمنین بر وسلام توان کرد در جواب فرمود که لا ذلک اسم سمّی الله
امیر المؤمنین لم یسمّ به احد قبله ولا یسمّی به بعده الّا کافر بیل پرسیدند که بچه طریق بر وسلام
باید کرد فرمود بگویید السّلام علیک یا بقیة الله واین ایة را خواند کر بقیّة الله خیر لکم
ان کنتم مؤمنین و دیگری ابو تراب است خارزمی نقل کرده در وجه تسمیه آنحضرت
بابی تراب که روزی رسول الله صلعم بخانه فاطمه آمد وعلی را آنجا ندید پرسید که پسر عمت
کجاست فاطمه فرمود که میان من واو دلگیری بود از خانه بیرون رفت حضرت رسول
کسی را تفحص احوال او فرستاد آمد خبر آورد که در مسجد خوابیده است حضرت رسول صلعم بمسجد آمده
دید که علی ع پهلو بر زمین نهاده ورداء از دوش مبارکش افتاده وگردی بر او نشسته بدست
مبارک خود گرد از او دور میکرد ومیگفت قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای پدر
خاک واز اینجهت که رسول این کنیت را در آنجا فرموده بود علی ع کنیتی را از این دوستر نداشت
و دیگری ابو محمد است چون یک پسر آنحضرت محمد نام داشت دیگری ابو السبطین است
چون پدر دو سبط رسول الله است که حسن وحسین باشند و دیگری ابو التیهی است
چه شهدا همه از اولاد آنحضرت اند واز القاب آنحضرت انچه صاحب کشف الغمه وخوار
زمی وصاحب فصول مهمه ودیگری ان نقل کرده که مثل یعسوب الدّین وقاتل الناکثین
وقاتل القاسطین وقاتل المارقین وصولح المؤمنین والمرتضی ونفس الرّسول واخ الرّسول
وزوج البتول وسیف الله المسلول وامیر البررة وقاتل الفجرة وقسیم الجنّة والنّار وصاحب
اللواء سید العرب وخاسف النعل وکشاف الکروب وصدیق الاکبر وفاروق الاعظم
وباب مدینة العلم وموالحه وصی وقاضی دین الرّسول ومنجز وعد الرّسول وکرار غیر
فرار وکاسر اصنام الکعبة ویحیی الطین وهازم الاحزاب وقاصم الاصلاب
و داعی و شاهد وهادی وذو القرنین وقاید الغرّ المحجّلین ومذلّ الاعداء ومعزّ الاولیا
واخطب الخطبا وقد [illegible] الکسا وامام ائمة الاتقیا وممیت البدعة ومحیی السنّة و
الداعب بالاسنة والحصن الحصین وخلیفة الامین ولیث الثری وغیث الوری ومفتاح
الندی ومصباح الدجی وشمس الضحی واشجع من رکب ومشی واهدی من صام وصلی وموالی

كلّه من رسول الله [illegible] بالعروة الوثقى والفتى واخو الفتى والذى انزل فيه هل اتى
واكرم من ارتدى واشرف من احتذى وافضل من راح واغتدى الهاشمى المكى المدنى
الابطحى الطالبى الرضى المرضى القوى الجرى اللوذعى الالمعى الوفى الذى صدق رسول الله
الذى تصدق بخاتمه فى الركوع الكواكب الانهر الصادع المذكور صاحب براءة وغير ذلك
منهم وساقى كوثر ومصلى القبلتين والعلم من الحرمين والضارب بالسيفين والطاعن بالرمحين
وابن العم المصطفى وشقيق النبى المجتبى تا قريب بپانصد لقب ذكر شده باشد در بحار بعضى
قدر اكتفا نمود اگر كسى خواهد كه همه را بشنود بدان كتاب رجوع نمايد وصاحب كشف الغمه
نقل كرده كه خشاب واين وضاح هردو از اعيان اصحاب احمد حنبل اند با انكه ديگر
ان را بر آنحضرت تفضيل ميدهند در تصنيف خود در فصلى كه كنى و القاب آنحضرت را شمرده اند
از انجمله انها ابو الحسن وابو الحسين وسيد الوصيين وامير المؤمنين وقسيم الجنة والنار
وابو تراب وصديق اكبر وفاروق اعظم ووصى وحيدره وقائد الغر المحجلين وغيرها
ذكر كرده اند وعجبتر ازين چه باشد كه مرتبه ديگران از رتبه او دانند ومع هذا
او را صديق اكبر وفاروق اعظم دانند تا اينجا كلام اوست وتولد آنحضرت در حرم
حق تعالى بوده بطريقى كه موافق ومخالف نقل كرده اند وهيچكس را از انبيا واوصيا پيش
از آنحضرت وبعد از و اين رتبه بلند ومرتبه ارجمند دست نداده از انجمله ابن مغازلى
باسناد خود نقل از ام عاره بنت مالك بن عجلان ساعدى كرده كه روزى در مسجد الحرام
با جمعى از قريش نشسته بوديم كه ابو طالب آمد وغمناك بود پرسيدند كه چرا غمگينى گفت
فاطمه بنت اسد به [illegible] حمل گرفتار است وبعد از ان محمد ص رسيد و از همان و همان
جواب شنيد بعد از ان فاطمه رسيد و ابو طالب دست او را گرفته بدرون خانه برد و بعد
از ان با همه حاضر بوديم كه از درون خانه بر آمدند و فاطمه پسرى لطيف نظيف در دست
و ابو طالب گفت او را على نام كردم ومحمد او را برداشته بخانه ابو طالب رفتند وصاحب كشف
الغمه نقل كرده در كتاب بشارت المصطفى مسطور است كه يزيد بن قعنب گفت با عباس
بن عبد المطلب وجمعى از قريش در برابر خانه كعبه نشسته بوديم كه فاطمه بنت اسد آمد

طواف خانه نمود و اثر وضع حمل بر وظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد نیافت روی نیاز
بدرگاه ملک بی نیاز آورده گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه من ایمان دارم
بتو و بنبوت رسولان تو در عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق این خانه و بحق
حرمت بانی خانه و بحرمت فرزندی که در شکم امانتست از تو که این ولادت را بر من آسان
کنی یزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدیم که فی الفور پشت خانه معظمه منشق گردید
فاطمه بدرون خانه رفته از نظر ما غایب شد دیوار بحال اول باز آمد بمرتبه که اثر که
اثر شکافت ننمود و بعد از ملاحظه این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه بگشایند
هر چند سعی کردند فتح باب دو نداد دانستند که رمزیست از حکمی خالی نه و روز چهارم
دیدیم که فاطمه از خانه بیرون آمده علی را بر روی دست داشت و فخر میکرد و میگفت
من از جمیع زنان سابق افضلم مرا در خانه خود درآورد و مرا از طعام و میوهای جنت
روزی کرد چون فرزندم متولد شد از هاتف غیب ندائی لاریب شنیدم که گفت
این مولود را علی نام کن که رفیع الدرجاتست و من نام او را از نام خود اشتقاق کردم
و غامض علم خود را باو کرامت نمودم او درین خانه کسر اصنام خواهد کرد و اذان خواهد
گفت الثبه الخ القصه تولد آنحضرت در شب یکشنبه بیست و سیم ماه رجب بوده بعد از آنکه
عمر مبارک سید کاینات بیست سال گذشته بود و سه سال بود که خدیجه بعقد
آنسرور درآمده بود و بعضی در جمعه سیزدهم شهر رجب نیز گفته اند بعد از آنکه از عمر رسول
سی سال گذشته بود راوی حدیث یزید بن قعنب گوید که رسول صلعم از تولد امیر
بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود نهادی و در خواب بجنبانیدی و همچنان که
اطفال را بخواب کنند گفتی و شیر و شربت در گلوی او ریختی و او را شستی و بر دوش
و سینه نشاندی و بنفس نفیس خود او را تربیت فرمودی و همیشه گفتی ای برادر و ولی
و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه منست و او را بر دوش مبارک
نشاندی و در کوچها و کوههای مکه گرد انیدی صلوات الله علی الحامل والمحمول باب ...
در حقیقت امیر المؤمنین ع و امامت و در آن نیز دوازده فصل است فصل اول

در بیان انکه نصب امام لطف است و بر حق تعالی ذکره واجب بدان هداك الله و ایانا که امامت چنانکه در مقدمه مذکور شد ریاست عامه است و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بوساطت ادمی که ان پیغمبر است در همه چیز و همه کار در دین و دنیا و شیعه و امامیه را اعتقاد انست که امامت لطفیست از حق تعالی در حق بندکان چه هر عاقل پوشیده نیست که هرکاه بندکان را رئیسی و مهتری و حاکمی باشد از جانب خدا و از جانب رسول خدا که امر کند ایشان را بطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت و ناشایست و حفظ نماید دین خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان بدان راه نیابد و داد مظلوم از ظالم بکیرد و اهل ظلم را از تعدی و جور منع نماید و حل مشکلات کرد و نماید بکند در قضایا و احکامی که واقع شود رجوع باو نمایند البته و بیشك و شبهه ان مردم بطاعت و خدا پرستی نزدیکتر و از معصیت و نافرمانی دورتر خواهند بود پس نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی را که مصلحت همه بندکان در انست یقین لطف باشد چه معنی لطف در شرع همین است که نزدیک سازد بندکان را بطاعت و دور سازد از معصیت و چون نصب امام لطف است و لطف واجب است پس بر خدای تعالی نصب امام واجب باشد و اهل سنت برین مطلب سه اعتراض کرده اند و افضل المتقدمین و المتاخرین خواجه نصیر الدین محمد طوسی انار الله مرقده در متن تجرید اخر سه جواب کفته اعتراض [illegible] اینکه لطف بودن امام وقتی قبول داریم که هیچ مفسده نداشته باشد و این محل منع است چه اکر هرکاه بندکان یقین کنند [illegible] ایشان واجبات را بجا ارند و از کناه باز ایستند با وجود امام یقین کند [illegible] بیشتر و باخلاص نزدیکتر خواهد بود و با وجود امام [illegible] معصیت از ترس امام باشد جواب کفته که و المفاسد [illegible] است بر هر کس معلوم است که جمیع مفسدها منتفی است یعنی هیچ مفسده [illegible] با وجود [illegible] که مردم را رغبت بطاعت زیاده است و از کناه دورترند و اعتراض دوم [illegible] از انکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف است کاهی واجب باشد که در عوض [illegible] شاید خدای تعالی در حق بندکان لطفی دیکر بکند و در یک زمانی جمیع بندکان [illegible]

بندکان

وهرگاه همه معصوم باشند از امام مستغنی خواهند بود و احتیاجی بامام نخواهند داشت و این
لطف بجای آن لطف خواهد بود مر ایشان انکه و انحصار اللطف فیه معلوم العقلاء یعنی یقین که لطف منحصر
در نصب وجود امام است و شرط که میگویید محض فرض است و هر عاقل میداند که هیچ لطفی بجای ان لطف
نمیشود و ان فرض محالیست که زمانی باشد که همه معصوم باشند و احتیاج بامام نداشته باشند
اعتراض سیم انکه نصب امام کافی لطف باشد که ظاهر باشد [illegible] مردم را از امور ناشایست
منع کند و قدرت بر اجرای احکام داشته باشد و رایت اسلام را بلند تواند ساخت و این
خود نیز نزد شما لازم نیست در مدت اعتقاد شما امام است و مخفی است پس شما از لطف
میدانید واجب نباشد جواب باین عبارت بیان فرموده اند که وجوده لطف و تصرفه
لطف اخر و عدمه منا یعنی وجود امام لطف است خواه تصرف کند و خواه نکند چنانچه از
امیر المؤمنین منقولست که فرموده لا یخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا
مغمورا لئلا یبطل حجج الله و بیناته یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده خدا و حجت حق تعالی
بر خلق خالی نباشد خواه ان امام ظاهر و مشهور باشد و خواه مخفی و مستور و اگر چنین نباشد
حجتهای حق تعالی و علامات او باطل میگردد و تصرف کردن امام لطف دیگر است نسبت بر
بندگان و انکه تصرف نکند یا ظاهر نشود و مخفی باشد از سبب ظالمان و عاصیانند اگر
همراهی میکردند و تصرف و اعانت او مینمودند ظاهر بود و اجرای احکام الهی مینمودند و
از بدی اختیار و افعال بندگانست که ازین لطف محروم شده اند و چون ظاهر شد که بعد
از انقراض زمان نبوت بر خدای تعالی واجب است که امامی نصب کند که او نیز مثل پیغمبر او
[illegible] احکام الهی بایشان رساند و حفظ شریعت کند باید دانست که شخصی
[illegible] و طهارت باشد و از نسبت خطا و خلل در قول و فعل ممنوع
[illegible] امامت [illegible] ست و هادی و رهنمای اگر در [illegible] تمامی مثل دیگران جایز الخطا تواند
[illegible] اقوال [illegible] این صورت و ترجیح دادن اطاعت و فرمانبرداری او بر تمامی صلحا ان
[illegible] ترجیح بلا مرجح خواهد بود و ترجیح بلا مرجح لازم آید یعنی زیادتی دادن کسی را بر دیگری
[illegible] زیادتی داشته باشد و این باتفاق علما باطل است وجه دیگر انکه احتیاج باما م

... له داد مظلوم از ظالم بکيرد و رفع فتنه و فساد بکند و اقامت حدود نمايد پس
... خطا و معصيت جايز باشد ان خواهد بر طرف ميشود و بموجب انکه ترسم که طبيب را
... بايد محتاج بامام ديکر خواهد بود و همچنين اکران امام هم معصوم نباشد همان دور
لازم ايد و تسلسل منجر شود و خواجه نصير الدين در متن تجريد باين اشاره نموده ميکويد
وامتناع تسلسل يوجب عصمته يعنی محال بودن تسلسل عبث است بر وجوب عصمت
امام ع وجه ديکر انکه امام حافظ و نکهبان شرع است و اکر نعوذ بالله نسبت خطا
~~درقول~~ ... چيزی در شرع توان داد از و ايمن نخواهند بود کر چيزی در شريعت
بکاهد يا بران بيفزايد پس حافظ شرع نباشد و باين دليل خواجه اشاره نموده کفته است
ولانه حافظ للشرع يعنی از ينجهت انکه حافظ شريعت است واجب مينمايد که معصوم باشد
وجه ديکر انکه بر بندکان واجب است که اطاعت وانقياد او نمايند و فرمان او کنند
وحق تعالی درين باب فرموده که اَطِيعُوا اللّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ يعنی
اطاعت کنيد ای مؤمنان خدا را و رسول او و صاحبان امر را که امامان و جانشينان
پيغمبرانند و در هنکام که امام نعوذ بالله مرتکب معصيتی شود يا اقدام بر ناشايستی
کند موجب امر بمعروف و نهی از منکر بر و واجب است بر و انکار کنند و انکار
کردن منافات با طاعت کردن دارد و مطلب که فرمان بردار يست از ميانه فوت
ميشود باين دليل خواجه عليه الرحمة اشاره نموده ميفرمايد ولوجوب الانکار عليه
لو اقدم علی المعصية فيضاد امر الطاعة ويفوت الغرض من نصبه يعنی از ينجهة که
واجبست انکار کردن بر و اکر اقدام نمايد بر معصيت و اين منافات با امر بطاعت او
دارد و غرض فوت ميشود واجبست که معصوم باشد وجه ديکر انکه اکر امام معصوم نباشد
و ارتکاب معصيت نمايد هر اينه در مرتبه و درنه ... عوام الناس خواهند بود
عوام الناس خود بعبادت و نيکی پرستش و ... [illegible] ... کناهرا يقين جزا و
ميدانند نميدانند پس هر که مرتکب کناهی شود که عالی خود را از ان بازنميدارد
و يقين مرتبه او کمتر از مرتبه آن عامی خواهد چنانکه عارفی درين معنی فرموده

بيت

بیت عام نادان پریشان روزگار \ به ز دانشمند ناپرهیزکار \ کان ز نابینائی از راه اوفتاد \ وین دو چشمش بود در چاه اوفتاد \ و خواجه باین دلیل اشارت فرموده است لانحطاطها درجته عن درجة اَقَلِّ العَوَامِ یعنی از جهت آنکه اگر مرتکب گناهی شود رتبه اش فروتر از رتبه کمترین عامی خواهد بود واجب است که امام معصوم باشد یکی از مخالفان اعتراض نموده اند که چه جای که شما بجهة امام بسبب عصمت قرار میدهید شاید بواسطه زیادتی علم و دانش با تقوی و ورع حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین جواب گفته که مجرد اعلمیت و اورعیت درین باب نزد عقل صحیح کافی نیست و ما دامی که نسبت خطا ممکن باشد آن شخص از انصاف بآن بر نمیتوان شد و قول او در اعتماد همچون قول دیگران خواهد بود و مقصود ما درین باب آنست که خطا مطلقا صورت پذیر نباشد و این معنی در غیر معصوم یافت نشود و حافظ ابو نعیم که از اکابر مفسران اهل سنت و جماعت در تفسیر آیه و انی هدایت وَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ گفته مراد از اهل ذکر آنانند که متذکر مقاصد و بانیه باشند بنحوی که هرچه اراده الهی بان تعلق گرفته باشد نزد ایشان بی شایبه مخالفت بعمل آید و این وقتی است که واقف از ارادات الهی باشند و سینه بی کینه ایشان ... مقاصد الهی باشد و از کدورت صافی و بعضی از محققان آیت با هر آیت لا یمسه الا المطهرون باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بدیانت ... بی طهارت ظاهر و باطن و بی آنکه از کدورات نفسانی پاک و پاکیزه باشد صورت پذیر نیست و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق مرویست که اینکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بی فاصله اولی الامر را ذکر نمود غرض آنست که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولی الامر کیست که حق تعالی ایشان را در وجوب الطاعت و انقیاد و فرمان برداری ردیف ذات ربوبیت و قرین مرتبه رسالت کرده اینه مخالفت ایشان بعینه مخالفت خدا و رسول است ... اند که بعصمت از خطا و طهارت ذاتی از جمیع بندگان ممتاز و باشرف این تعریف و مرتبه سرافراز اند ... و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهی است ... ایشان اطاعت خدا و مخالفت خداست و آنجمله چیزها که رطب فلکی دارد

انه لقرآن کریم
فی کتاب مکنون

وشنید نیست اینکه اعتقاد اهل سنت اولو الامری که حق سبحانه وتعالی کافه عباد وجمیع بزرگان
خود را باطاعت وانقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان مراد روم ویکی عبد المؤمن خان اوزبک
است جمعی که از فهمیدن سر سر گلستان یاد و بیت بوستان عاجز باشند با آن همه فسق وفجور
ایشان از ما تحکم ومتشابه ومدلولات آیات بینات قرآنی ومنزلات آسمانی چه آشنایی که حق
تعالی بدیشان چنانچه باطاعت خود وطاعت رسول امر کرده باشد بهمان طریق باطاعت ایشان
مامور ساخته باشد ولیکن هرگاه صحابه کرام در مدینه که منبع فیوضات نامتناهی ومظهر
اسمان وصفات الهی یعنی امیر المؤمنین عم که میگفت اگر بر مسند مرا نشانند حکم کنم در میان اهل
تورات بتورات ایشان ودر اهل انجیل بانجیل ایشان ودر اهل زبور بزبور ایشان ودر اهل
قرآن بقرآن ایشان وباز دیگر میگفت هیچ آیتی از آیات قرآنی نیست که ندانم که بر که نازل شده
باز دیگر گفت سلونی قبل ان تفقدونی الغرض ابو بکر برآن تقدم جسته واطاعت او را واجب ولازم
شناسند که از دانستن معنی فاکهة وابا عاجز باشد وگوید اما الفاکهة فاعرفها واما الاب
فلا اعرفه یعنی فاکهه را میدانم اما اب نمیدانم وبعد از او عمر برا مقدم دانند که در هفتاد موضع
باعتراف علمای ایشان یاد حکم غلط کرده باشد یا از حل مسئله عاجز باشد وگوید لولا علی
لهلك عمر یعنی اگر علی نمیبود عمر بجهت غلطی که کرده یا بجهة انکه در جواب عاجز آمده است هلاک
میشد اگر دیگران هم دیگری از اولو الامر دانند از عجایب وقایع دنیا بدیع وبعید نباشد واز جمله
مفسدها که برین امر عجیب مرتب میشود یکی آنست که اگر کسی از دار دنیا رحلت نماید وآن
سلطان یا والی را نشناسد در زمره اموات زمان کفر وایام جاهلیت داخل شود وحشر او
با انقسم کفار باشد چه بصحت پیوسته واز مؤالف ومخالف کثیر درین حدیث خلافی نیست
وحمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده که مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ
مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً یعنی کسی که بمیرد ونشناسد امام زمان خود را مرده است بروش مردمان
زمان جاهلیت که پیش از ظهور اسلام است وتفسیر کردن امام بقرآن چنانچه بعضی از ایشان
کرده اند باید بعضی از قرآن مثل فاتحه وسوره بجهة آنکه در نماز واجبست وجمعی بآن دفتر اند
یا بر پیغمبر یا باعتقاد طایفه دیگر مصحف دست ویا ذدن وحکم کرده نیست چه تخصیص امام

باعتبار

بامام زمانه از آن ابا دارد و قران یا بعضی از آن بر پیغمبر هیچکدام امام زمان آنشخص نیستند و دانستن
قران واجب عینی نیست که بر هر شخص بعینه واجب باشد هیچکس بآن قایل نشده بعد از تسلیم انکه
مراد قران باشد بمذهب حنفی که نزد ایشان قرائت او نه فاتحه را واجب میدانند بلکه حکم میکنند
بانکه معنی یک ایت که اگرچه دو برگ سبز باشد که معنی مدهامتان است و آن یک آیت است
و در نماز کافیست مطلقا و معنی حدیث راست نمی آید نعوذ بالله از فهم کج و از تحریفات
کلام خدا و رسول و تعصبی که باعث کفر و زندقه باشد و عجیبی دیگر اینکه بعضی از ایشان چون شارح
موافق و جمعی کثیر مسئله امامت را بعد از فروع دین میدانند و میگویند ما البحث از آن واجب نیست
و تحقیق آن لازم نی و تقلید درین امر کافیست و نص خدا و رسول را در آن مدخل نیست و اطاعت اولی
الامر را آن تفسیر میکنند که گذشت و مع هذا میگویند در حمایت بیضه اسلام و حفظ شرع و جهاد
با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و داد از مظلوم دادن و منع ظالم از ظلم نمودن و هر چه
مجرد سلطنت ظاهری تعلق بامر نبوت دارد امام بجای نبیست و این امور از برای او
ثابت است و او خلیفه رسول است لیکن مقصود بالذات از امامت محض سلطنت
ظاهریست و بعضی دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شارح کلام بر آنند که
این مسئله از اعظم مسائل اصول دین است مخالف آن را کافر و مبتدع شمرده اند و یکی
از علمای حنفیه در کتابی که در میان ایشان بفصول مشهور است گفته که هر که بامامت
ابی بکر قایل نیست کافر است بلکه جمعی متصدی قتل کسی که اعتقاد بامامت ابو بکر نداشته
یا مجمل اینکه اعتقاد شخصی امامت امیر المؤمنین باشد یعنی علی علیه السلام بعد از رسول
بیفاصله امام است میشوند و اگر این مسئله از فروع باشد کفر و قتل در کار نیست و مجرد
اینکه یک فرعی را نداند کافر یا کشتنی نمیشود و آن حدیث که حمیدی نقل کرده هم صحیح است
در آنکه امامت از اصول دین باشد چه علم ضمنی حاصل است که جاهل بمسئله فرعی اگر
چه واجب باشد بمردن در زمان جاهلیت نیست و این ندانستن نشناختن تدریج در
اسلام شخصی نمیکند و اگر کسی خواهد که درین مسئله فرق میان مذهب شیعه و سنی تحقی اینت

که مذهب شیعه امام قایم مقام نبی است و دلایل و شروط معتبر در هر دو یکیست و فرق بینهما بوحی است
که پیغام الهی بر رسول بوحی یا بوساطت جبرئیل میرسد و با امام رسول میرساند و تعیین امام بنص
خدا و رسول است و من المهد الی اللحد از جمیع گناهان صغیره و کبیره باید که منزه و مبرا باشد اما
بمذهب اهل سنت عصمت و عدالت استحب نیست یعنی اگر باشد بهتر است اما شرط نیست پس اگر شرط
امامی فاسق و فاجر و سارق و شارب باشد چندان قصوری ندارد و خدا و رسول را با نصب امام
کاری نیست بلکه جمعی از علما دولت و ریش سفیدان محله اگر همه یک کس یا دو کس باشند میرسد
که امامی نصب کنند چنانچه انوار ابن شافعی که از اکابر علماست در کتاب جنایات از کتاب ینابیع
گفته است باین عبارت که و ینعقد الامامة ببیعة اهل الحل و العقد من العلماء و الرؤسا
و وجوه الناس من الذین تیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود کامامة الصدیق او
لبعضهم کامامة الفاروق الخ یعنی منعقد میشود امامت ببیعت اهل حل و عقد یعنی آنانکه
بست و گشاد مردم بدست ایشانست خواه از اهل علم و فضل و یا رئیس و سرکرده قومی یا
بنزد مردمان روشناس باشند از آن جمعی که حاضر بودن ایشان میسر شود و موصوف بصفت
گواهان و بندگان باشند چنانچه در روز امامت صدیق یعنی ابو بکر واقع شد اگر حضور
جمع میسر نشود یعنی و اگر همه یکی باشد چنانچه در امامت فاروق یعنی عمر خطاب اتفاق افتاد
که بگواهی او و تعیین او ابو بکر امام شد چنانچه شارح عقاید نسفی گفته که اِنَّهُ لَا یَعْزِلُ الْاِمَامَ
بِالْفِسْقِ وَالْجَوْرِ لانه قد ظهر الفسق وَانتشر الجَوْرِ مِنَ الْاَئِمَّةِ وَالْاُمَرِ بَعْدَ الْخُلَفَاءِ السَّلَفَ کانوا
نیقادون لهم و یقیمون الجُمَعَ وَالْاَعْیَادِ باذنهم یعنی بدرستی که بسبب فسق و جور مثل خود دن
خلفاء دیگر بنها و مع هذا مردمی که در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند و فرمان برد ری
میشودند و در جمعها و عیدها و اوقات نماز با ایشان نماز میگزاردند و آن فسقها
و ظلمها مانع امامت ایشان نبود و هیچکس را معزول ساختند و چنانچه شارح وقایه
که از علمای حنیفه است در شرح وقایه گفته است باین عبارت که لا یحل الامام
حد الشرب لانه نائب من الله تعالی یعنی حدی که در شرع از برای شارب خمر
مقرر شده است بر امامی که بجرمی فرموده باشد اجرا نمیتوان کرد از جهت آنکه او

نائب است از جانب خدای تعالی پس این گستاخی نسبت باو جایز نباشد و اگرچه این قسم فتواها در کتب
قوم بسیار است بهمین قدر اکتفا نموده شده تا فرق میان هر دو مذهب ظاهر شود و بر بین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا و این که علمای ایشان تجویز این قسم چیزها کرده اند و این نحو گفتگوها نموده اند
و در تصانیف خود نوشته اند غرض ایشان مگر حفظ صحت امامت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه
و بنی عباس باشد و الا یاره بنزد عقل مستبعد می نماید والله اعلم فصل ثانی در آنکه امام باید
که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول بر فاضل بدانکه اتفاق امامیه آنست بر آنکه امام
می باید که اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات حسنه و اخلاق مرضیه همچون علم و زهد و کرم
و شجاعت و عفت و صورت ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر نیز نسبت بامت
این اکمل است معتبر است و در میان رعیت باید که افضل از دیگر مساوی او نیز نباشد که اگر
افضل ازو باشد تقدیم مفضول بر فاضل و اگر مساوی او یافت شود ترجیح بلا مرجح لازم آید
و جمهور اهل سنت و مخالف نص قرآن مجید نزد عقل قبیح و ناپسندیده است تعظیم مفضول
و نادان و اهانت فاضل و دانا و اینکه مرتبه نادان بلندتر باشد و مرتبه دانا پست و خدای تعالی
در قرآن مجید اشاره بهمین معنی کرده میفرماید که از روی انکار و سرزنش آنانکه تجویز
این معنی میکنند اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ
یعنی آیا کسی که هدایت تواند کرد دیگری را و عالم بحق باشد سزاوارتر و بهتر است که تابع او شوند
مردمان و حق را ازو تحقیق کنند تا کسی که علم و هدایت ندارد و نمیداند تا آنکه او را کسی هدایت
نماید و بیاموزاند پس شما که صاحبان عقل و تمیز اید درین باب چگونه حکم میکنید یعنی هر
عاقلی را معلوم است و عقل حکم میکنند که شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض
مکابره و عناد است و در جای دیگر در مذمت آنانی که چیزی نمیدانند یا نمی فهمند گفته
لا یعقلون شیئا و لا یهتدون و آیات داله بر این معنی از حد حصر بیرون است و منشاء
تجویز اهل سنت تقدیم بر فاضل آنست که میگویند پیغمبر صلعم عمرو عاص را بر ابابکر و عمر تقدیم
فرموده و اسامه بن زید را بر ایشان و بر دیگران سردار کرده اند و باعتقاد ایشان
عمرو عاص و اسامه نسبت بانها مفضول بوده اند و فاضل و همچنین اها و بر دیگران عبیده و عمر

ابابکر را تقدیم دادند و خلیفه رسولش کردند و ابابکر عمر را خلافت دادند و بر دیگران که اکثر
ازو اعلم و افضل بودند تقدیم فرمود پس اگر امامت مفضول بر فاضل را جایز نمیبود اولاً رسول
و ثانیاً صحابه او نمی کردند و چون کردند پس جایز باشد و جواب گفته اند که تقدیم رسول صلعم
عمرو عاص و اسامه را بر ایشان بجهة آن بود که در امر حرب از ایشان اعلم بودند چنانچه از اخبار و
تواریخ معلوم است و اما تقدیم ابابکر بر دیگران و تقدیم او عمر را نبود الا حب جاه و محبت دنیا
و فریب مردمان و لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در آنجا مسطور بود که عمر را وصی خود و خلیفه
رسول کرده اینم و طلحة بن عبید الله بر مضمون مطلع شد خطاب بعمر کرده گفت ولیته امس و ولاک
الیوم یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان کرده ایندی و امروز ترا ولی خود کرد همانا
نیست که تو باو قرض داده بودی و افضل المتأخرین قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق
فرموده که یمکن ان یدل علی عدم جواز تفضیل المفضول بقول ابی بکر اقیلونی فانی لست بخیرکم
و علی فیکم یعنی ممکن است ما را که استدلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل بر فاضل بهمان گفته
ابی بکر که میگفت بر سر منبر اقاله کنید بیعت مرا از گردن خود دور سازید که نیستم من سزاوار
بامامت شما و حال آنکه علی در میان شما باشد و این اعتراف است از و باینکه من مفضولم
و او فاضل و تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست و این دلیل است که بخاطر میر نور الله مرقده
رسیده اگرچه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند میگویند غرض او از تکرار این کلام ترغیب
مردمان بود بر قتل آنحضرت یعنی تا علی در شما هست کار خلافت من از پیش نمیرود و اگر
توانید او را بقتل آرید و قصه خالد ولید و او را سر گرم کردن بکشتن علی عم و وعده او که
در اثنای نماز این کار سازی خواهم کرد در میان تشهد گفتن ابابکر یا خالد لا تفعل یعنی ای
خالد آن کار نخواهی کرد چنانچه مشهور است مؤید مطلوب میدانند بهر تقدیر بقول شیخ عطار
که سلونی چون اقیلونی نباشد   سلونی گو را تابع و ماموم دانستن و اقیلونی گو را
متبوع و امام ساختن کمال نا انصافیست و تقدیم دادن مفضول را بر فاضل عقلاً و نقلاً
مذموم دانسته اند و بر هیچ صاحب تمیزی پوشیده نیست که اعلم ازهد اشجع اشرف بحسب
و نسب تا منقوله بطیع و فرمان بر کسی که مطلقا از این صفات بی بهره باشد دانستن

بهج

بهیچ وجه صورت معقول ندارد مگر بمذهب کسانی که تجویز امامت فاسق وشارب کنند ۴
و کدام عاقل راضی میشود بفرمان برداری شخصی که در فسق غوطه خورده شب مست و بیخود
در سحر مخمور باشد یا آنکه دیگری با کمال علم ودانش که لحظه در غفلت نگذارند موجود باشد یا
اطاعت کسی اختیار کند که گوشت وپوستش از شراب وگوشت خوک پرورش یافته سالهای
دراز پرستاری بت میکرده باشد وپشت بر کسی کند که از مهد تا لحد بغیر از عبادت الهی
شغلی و بجز متابعت حضرت رسالت پناهی کاری نداشته باشد چنانچه حق تعالی در سوره زمر
میفرماید که امن هو قانت آناء اللیل ساجدا او قائما یحذر الاخرة ویرجو رحمة ربه قل هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی ایا آنکس که فرمان بردار است
از مومنان که استادگی دارند بوظایف بندگی ودر اسم ... ... ودر طاعتها شب خدای خود
را سجده میکنند واز عذاب آخرت میترسند ... وامید به ... با بسیاری طاعت
دارند بگو ای محمد ایا برابر باشند آنانکه بعلم توحید دانا و واقفند چون ارباب فضایل و آنها
که نادانند وانیکانکی حق ودین ستش او نیافتند چون اصحاب ... دلایل جز این نیست که پند پذیر
میشوند بدلایل قدرت من صاحبان عقل وخرد پاک ومنزه از آلودگیهای ظاهر و باطن طبرسی رحمه الله
از صادق نقل کرده که فرمود که اهل علم ماییم وارباب جهل دشمنان ما واولوا الالباب شیعیان
ما چه بی دلایل ودوستی ما علم نایده نده وعمل عتقی نبخشد وظاهر است که اگر قاعده افضلیت
ملحوظ نباشد وبمحض خواهش ذیر جمیعا امامت عمر صحیح باشد خلفای بنی امیه بنی عباس خلیفهای
خدا باشند وانصاف اینست که اگر اول وثانی لایق مرتبه خلافت وجانشینی رسول بوده سزاوار
تکیه زدن بر مسند نبوت باشند معاویه ویزید وهشام وولید تا عبد المؤمن خان عیند و سلطان
مراد بلکه هیچکدام در هیچ وصفی ونعتی پای کمی از ایشان نداشته اند همه امام وخلیفه وپیشوا
توانند بود واز حضرت امام همام موسی بن جعفر مرویست که تفسیر ایت وَمَنْ اضل ممن اتبع
هواه بغیر هدی من الله فرموده اند که مراد اینست که گمراه تری نیست از آنکه بمجرد خواهش خود بی
فرموده خدا ورسول کسی را خواه به بیعت یا طریق دیگر خلیفه خدا وجانشین رسول دانند واین
رسوائی آنکه اگر خلافت رسول را فضیلتی در کار نباشد همین که جمعی یکی را پیش کنند وبرو

بیعت نمایند امامت صحت یابد که چون عبد الله بن عمر و سعد وقاص و حسان بن ثابت و عبد الرحمن
عوف و امثال ایشان بر معاویه بیعت کردند اطاعت او واجب باشد و خلافت او صحیح نه چون
جمعی بر امیر المؤمنین ع نیز بیعت کرده بودند انهم بصحت مقرون باشد و اطاعت هر دو یکبار
بر مردم واجب با انکه عثمان بهم واجب الاطاعة باشد و هم واجب القتل چه اولا چون بر بیعت
او اتفاق نمودند اطاعتش لازم باشد و ثانیا چون تقتلش اتفاق نمودند قتلش واجب نماید
و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیگر انکه هیچگاه افضلیت در کار نباشد و تعیین خدا و
رسول را دخلی نبوده این امر از جانب الله بشخصی مخصوص نباشد چون جمیع امت در این کار
مثل هم دیگر نشاید که در یک زمان زید بعمرو و احمد بمحمود و مخلص بمشتاق بیعت نمایند و در یک
عهد بلکه در یک شهر بلکه در یک قبیله جمعی کثیر همه امام باشند و هر یک امتی چند بهم رسد
و این باعث مخاصمت و منازعت شود و فتنه و فسادهای عظیم روی نماید و غرض از امام
که رفع فتنه و فساد بود بنقیض ان تبدیل یابد و چون عصمت و افضلیت را منظور نداشته
پای خواهش نفسانی در میان آمد بیشتری از امت از راه متابعت رسول بیکسو رفته براه
عناد افتادند و در قواعد و احکام شرع محمدی پیروی عقول ناقصه خود اختیار نمودند تا کار
بجای رسید که بعضی حنبلی شده خدا را جسمی قرار دادند که از سر تا سینه مجوف است و تا پایین
گرفته و مصمت و صورتش مجعد دو زنی در دو چشم هم ساینده ملائکه بدیدنش رفته فهمیدند
که گریه بسیاری در طوفان نوح کرده بود باعث ان کوفت شده شبهای جمعه بر خر مصری
سوار بصورت پسری امرد خوش رو نزول مینماید که از ازل تا ابد هر چه شده و میشود
همه فعل خداست و مطلقا فایده بر هیچ عمل مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و عناد
ابو جهل و حکومت یزید همه برضای حق تعالیست و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برند
و جمیع اتش پرستان را ببهشت می شاید و قبحی ندارد بلکه نیکوست و طایفه بفتوی
ابو حنیفه عمل می نمایند و میگویند اگر شخصی نعوذ بالله زنا کند و دختری از ان عمل بهم رسد
ان شخص را جایز است که ان دختر را در عقد خود در آورد و اگر مغربی دختر مشرقی را بخواهد
و پنجاه سال در مغرب در حبس بماند و چون خلاص شود در مشرق بخانه زن در آید و

ازان

واز آن زن اولاد و اولاد اولاد بهم رسیده باشد انها در نسب ملحق بآن شخص میشوند و از و میراث میبرند
واگر شخصی سفر کند و دو کس گواهی دهند که آن شخص فوت شده و آن زن شوهر کند و از و فرزندان
بهم رسند بعد از آن شوهر [illegible] پیدا شود آن فرزندان همه از شوهر اول اند و از و میبرند و او نیز از ایشان
میراث می برد و اگر شخصی لباس یا جامه بنبیذ رنگ کند و بنبیذ وضو میتوان ساخت و پوست
سگ را در نماز می توان پوشید و معنی تکبیر احرام بجای او گفتن کافیست و معنی یک آیه در عوض
حمد و سوره خواندن جایز است در رکوع و سجود طمانینه شرط نیست لهذا چون یکی از سلاطین
سابق شخصی را امر کرد که دو رکعت نماز بطریق ابو حنیفه [illegible] کند اول بنبیذ طلبیده وضو ساخت
و پوست سگ را اولی ستر عورت نموده گفت خدا بزرگ است و برگ سبز گفته و خم شد
بی آنکه مکث کند بسجده رفته دو بار سر را حرکت داده و گفت دوم را بهمین عنوان
بجای آورد در عوض سلام مهره بطاس انداخته گفت نماز ادا نمودم و چون حنفیان حاضر
بر او انکار کردند کتابی از ابی حنیفه طلبیده یکیک از مسائل را با ایشان نموده همه را ساکت
کرد و حاکم مذکور از آن مذهب برگشته طریق حق اختیار نمود و این حکایت از آن مشهور
تر است که قابل انکار باشد و دیگر بفتوای شافعی شطرنج را حلال میدانند که گفته است
از جهة ترتیب دماغ تا ده دست باختن جایز است و یکی مذهب مالک را خوش کرده که
گفته است کل ما یدب علی الارض حلال یعنی هرچه بروی زمین برود میتوان خوردن حلال است
و ایضا مالک از این بهتر فتوای داده وطی غلام را حلال دانسته و شافعی هم تصدیق او
نموده از جمع علمای شافعیه که از انها یکی یافعی است و در کتاب خود از پسر عبد الحکم که شاگرد
شافعی است نقل کرده که او گفت از استاد خود شنیدم که گفت لم یصح عن النبی صلی الله علیه و سلم
فی تحریم ولا تحلیله شیء والقیاس انه حلال یعنی از پیغمبر ما چیزی نرسیده که گفته باشد حرام است
یا حلال اما قیاس دلالت بر آن میکند که حلال باشد و اوحدی در جام جم رد این فتوی نموده
گفته　　آبروی غلام خویش مبر　　دفتر بر بنام خویش مدر　　نتوان زد بگفته
مالک　　غوطه در ورطه چنین هالک　　و شراب اگر بجوشانند بمذهب حنفی رفع حرمتش
میکنند نیک از یک بسته بزرگتر نباشد خیلی رخصت کیفیت بان رسانیدن داده و یکی از نعم

این مضمون را بنظم آورده ــ شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام || کج مبازید که چنین
راست نفرموده امام || بوحنیفه بر او گوید در باب شراب || که نجوشیده بجوشد تا
بنود بر تو حرام || حنبلی گفته که گو زانکه بنغم در مالی بنگ تناول لکن و مسخوش بحرام || گو کنی
پیروی مفتی چارم مالک || انهم از بهر تو تجویز کند وطی غلام || بنگ و می مخور و وانمیکن
وی باز قمار || که مسلمانی ازین چهار امام است تمام || بفتوی شافعی اگر کسی فرج خود
را دست بمالد وضو باطل میشود اما فرج خوک و سگ را مس کند وضو باطل نمیشود و بفتوی
حنیفه اگر جنبی به نیت وضو دست در آب چاهی پر آب کند تمام آن آب نجس میشود اما اگر بقصد
وضو کرده دست در ان کند بر طهارت خود باقی ماند و بقول انکه گفته مشتی نمونه خروار است
تا شنونده را ملال نگیرد ازین مزخرفات بهمین قدر اختصار شد و اگر نه تا محشر میتوان
نوشت که هر مسئله از دیگری بهتر باشد لیکن از مطلب باز میمانیم و مولوی روحی نیکو گفت
است ــ پس کنم این زیرکانرا خود پیر است || بانگ رو کردم اگر در ده کس است ||
در طریق تعیین امام ع چون معلوم شد که زمانه از امام خالی نتواند بود و ثابت شد که امام
باید بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد چه او نایب رسول فرستاده خداست ولیکن
ونیکن بواسطه پس باید که نص واقع شده باشد چه امامت او از جانب حق تعالی و رسول تعیین
او نموده اند دلیلی که دلالت بر امامت او کند بر امت و رعیت ظاهر ساخته باشد مثل قران
و حدیث و منصوص از آن خبر داده باشد یا باظهار معجزه که چنانچه دلالت بر پیغمبری پیغمبر
ی کرده دلالت بر امامت امام هم بکند چه معجزه فعل خداست و هرگاه بر دست او ظاهر شود
معلوم میشود که امامت او حق است و چون عصمت از امور خفیه است که از غیر علام
الغیوب نمیداند تا کسی که عصمت او ثابت شده و او را حق تعالی اعلام کرده باشد پس هر امامی
که از جانب الله منصوص و منصوب نباشد از نص بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا
که خدا و رسول نصب نمیکنند الا معصوم را پس لازم است که حق تعالی جل علا کسی را که سزاوار
خلافت و لایق جانشینی پیغمبر داند او را معین ساخته جمیع فرق اسلام را بمتابعت
قول و فعل او مامور کرده اند تا زمانه از وجود نایب و خلیفه حقیقی خالی نماند و احکام

آسمانی و آیات قرآنی را موافق اراده الهی جاری داشته هر کس بسعی خود نتواند که در امور دینیه
هر چه خواهد کند یا گوید و این دلیل خواجه علیه الرحمة اشاره فرموده که والعصمة تقتضی النص
وسیرته صلی الله علیه و آله یعنی عصمت از امور خفیه است که غیر از علام السر والخفیات
پس واجب است که منصوص من عند الله باشد و همچنین سیرت و سلوک پیغمبر ما صلعم مقتضی
آنست که از وی نص بامام واقع شود چه او از مادر مهربان بفرزندش مشفق تر بود و مهربان تر
باشد بر امت چه هرگاه آنحضرت در خبرهای سهل و کارهای زبون و امور جزئیه
مثل انجه تعلق بقضای حاجت و استعمال نوشتن و خوردن و خوابیدن دارد تقصیر جایز نداشته
هر یک را بیان شافی کرده باشد و نیکی و بدی و حسن و قبح هر یک را با حسن وجهی بجهت امت
خود با نموده باشد چگونه امری که از جمیع امور مهمتر و کاری که از همه کارها ضروری تر باشد
از اهمال و معطل بگذارند و بهیچ وجه متوجه آن نشود و نگوید که بعد از من متولی امور این مردم
که خواهد بود و مال کارشان بکه خواهد انجامید با آنکه از عقل کینه دوستان همه کس دور مینماید
که بمیرد و وصیت نکند هر چند که بعضی از ریسمانی و تبرک اندو نماند پس چگونه عاقل روا دارد
که پیغمبر با آن مهربانی از دنیا رحلت نماید و وصیت بکسی نکند و نظم و نسق کار امت را
بنا بی حوالت ننماید دیگر آنکه هرگاه که حق تعالی میفرماید الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي امروز که روز غدیر باشد اکمال کردم از برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خود
را و هرگاه بنزد قوم و شریعت نبوی بی امر امامت ناتمامست تا بحدی که میگویند چون اصحاب
این امر را از جمیع امور بهترین دانستند پیغمبر را غسل و تکفین نکرده بسقیفه بنی ساعده رفتند
که اول این مهم را صورت دهند پس چون بود که حق تعالی آنکه تعیین امام کند و بر پیغمبر خود
ظاهر سازد و گوید که اکملت لکم دینکم وایضا هرگاه باعتقاد ایشان هر یک از مردم و هر فردی از
افراد جایز الخطا باشند و در زمانه معصومی موجود نباشد محتمل است که آنکسی را که بیش
و اکثر ده باشند خبیث ترین مردمان باشد و چون عقل تجویز کند که حق تعالی بامامت چنین
کسی راضی شده جمیع مجتهدان و عالمان تابع آن کرده اند و اگر در واقع خدای تعالی راضی نباشد
آنکسی چون مستحق امامت باشد و هرگاه پای عصمت در میان نباشد این معنی در همه مردم

یمکن که حاصل باشد پس خاطر بر بیعت جمعی تسلی نمودن و ازین جهت کسی را امام گفتن از عقل و نقل
دور است و در حدیث آمده که شخصی از امام حسن عسکری ع پرسید که امت پیغمبر جهة نظم
و نسق کار خود یکی از امت را پیشوا نمایند و تابع او شوند چه قصور دارد آنحضرت بفرزند ارجمند
خود امام محمد مهدی صع که در ان وقت طفلی بود و آنجا حاضر بود اشارت نمود که جواب گوید
حضرت صاحب الامر ع از آن شخص پرسید که آن شخص از اهل فضل و صلاح باشد یا نه آن سایل
گفت که لابد باید که از اهل فضل و صلاح باشد باز پرسید که آن شخص را اگر بامامت بر میدارند
اما لازم هست یا ممکن است که بگمان آنکه آن شخص از اهل فضل و صلاح است او را نصب کرده
باشند و در واقع از اهل فساد باشد آنمرد گفت که ممکن است صاحب الامر فرمود که اینکه امت
را جایز نیست که اختیار نمایند و مانع است و همین است که میشود که امت مفسدی را اختیار
کنند چه اگر انبیا اهل اختیار نبودند باعتقاد شما هم نسبت خطا بایشان جایز است و این نحو اختیار
از اهل خطا دور نیست پس آن شخص ساکت شده اعتقادی که داشت زیاده شد و اما اهل
سنت و جماعت را اعتقاد آنست که امامت ثابت میشود بنص رسول یا بنص امام سابق بر
امام لاحق یا به بیعت یا باتفاق مردمانی که عالم و دانا باشند و چون سابق ابی بکر امامی نبود
و از پیغمبر نص واضح واقع نشده بود مردمان اتفاق بر بیعت او کردند چه ابن خطاب با جمعی
که علی اختلاف الروایات چهار کس بودند یا بیشتر در سقیفه بنی ساعده با او بیعت
کردند و صحابه رسول صلعم با وجود دیانت و سخن اکتفا بانتقید نمودند و همگی قبول کردند
بمجرد بیعت این اتفاق واجب الاتباع تصور داشتند و ثانیا چون عبد الرحمان بن عوف
بعثمان بن عفان بیعت کرد و کس منکر نشد پس ما را امامت باتفاق و بیعت باشد و اگر
کسی تامل کند میداند که نبوت و امامت بمجرد بیعت شخصی با جمعی بشخصی معنی ندارد چه در
علم اصول مقرر شده که قول و فعل مجتهد با عدالت و همچنین قول و فعل خلفا و همچنین قول
اهل مدینه در مسئله فرعی که ظن در ان کافی میباشد حجت نیست پس چگونه قول و فعل
عمر بن خطاب با سه دیگر با قول عبد الرحمن بن عوف در محل نزاع که ثانی نبوت است
بر جمیع خلایق در دین و دنیا حجت باشد و دیگر آنکه بر ابی بکر حسب چون ظاهر شد که امام و ا

بالطایفه تا این دعوی کنند و بن عمر از کجا ظاهر شد چون دانست که ابی بکر امام و وصی رسول است تا
بر بیعت کنند و همچنین بر آن سه کس و حاصل کلام آنکه ایشان خود معترفند که بغیر از اتفاق و اجماع
دلیلی بر این مدعی نداده‌اند و قطع نظر از آنکه بمذهب شیعه در اجماع وجود معصوم شرط است و بی
آنکه معصومی داخل باشد حجت نیست اجماع بمذهب ایشان چنانچه در کتب اصول منهاج بیضاوی
و مختصر ابن حاجب و شروح آن مبین شده عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی مجتهدین
علمای اسلام بر امری از امور در وقت معین و هم ایشان درین مسئله بحث بسیار کرده‌اند
و در اثبات آن بعجز معترف شده چه میگویند آیا اجماع ممکن الوقوع است یا نه و بر تقدیر امکان
آیا متحقق شود یا نه و بر تقدیر تحقق آیا علم جزم بآن پیدا میتوان کرد یا نه و بر فرضی که علم بآن بهم رسد
آیا اثبات آن بنقل توان کرد یا نه و بعد از اینها اما از حجت و دلیل بر چیزی میتوان ساخت یا نه
و بر تقدیری که حجت توان ساخت و هرگاه بتواتر نرسد حجت هست یا نه و بعد از اینها هنوز باز
خلافست که آیا شرطست که تا مدت بر طرف شدن این جمع که اجماع نموده‌اند هیچکس خلاف
ایشان نکند و باید که از اینها هیچکس نماند یا نه و آیا اجماع تنها حجت است یا سند دیگر میخواهد
که مدار و حجت باشد یا نه و آیا آن سند باید که قیاس باشد یا نه و ثابت کردن قیاس و اینکه
حجت است یا نه هم اشکال تمام دارد و علمای اهل بیت از حجت نمیدانند و آنان هم که حجت
میدانند در شروط و اقسامش خلاف بسیار دارند و سندی که درین اجماع از برای حجت
بودن آن ذکر کرده‌اند قیاسی است که حضرت رسالت پناه صلعم در بیماری رخصت داده که
ابی بکر امام مردم شده نماز با او گذارند و هرگاه که در امر دینی بآن راضی شده باشد در امر
دنیای که خلافتست راضی خواهد بود و امر خلافت را قیاس بامامت نماز کرده‌اند و این را
سند اجماع دانسته و شیعه این امر را منکرند و حکم بنماز را نسبت بعایشه میدهند و میگویند
حضرت رسول صلعم امر بنماز نکرده بود بجهت ضعفی که داشت و چون بلال حبشی آمد که وقت نماز
شده عایشه بلال را گفت که بابی بکر بگو که امامت مردم کند و بلال بگمان آنکه حکم رسول است
او را گفته بنماز مشغول شدند و چون صدای بانگ نماز بر آمد و حضرت اطلاع بر امامت
ابی بکر بهم رسانید و با کمال ضعف دست بر دوش عباس عم خود و دستی بر دوش مرتضی علی علیه السلام نهاد

بیرون آمد ابوبکر را دور کرده خود امامت مردم نمود تا باعث فتنه و فساد نشود و بر تقدیری
که واقعی باشد در جایی قیاس میتوان کرد که در اصل علتی باشد و فرع با اصل مساوی باشد
و اینجا علت ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است چرا که در مذهب ایشان امامت دینی بر سر هر فاسق
فاجر جایز است و در وی نه علمی و نه صلاحی و نه شجاعتی و نه تدبیری در کار است بخلاف
خلافت که چنانچه تعریف ان کرده اند حکومت عام است و در امور دینی و دنیایی باشرایط
صحیح یافت شود جهت ان در فروع بناشد و مسئله امامت از اصول است و اگر چه تحقق اجماع
و علم بان در مرتبه اشکال پنجاه سال بعد از ان نبود چه هنوز اول اسلام بود و اهل
حل و عقد همه در مکه و مدینه و حوالی ان دو بلده طیبه زادهما الله تعظیما جمع بودند اما
اجماع در ان ماده تحقق نیافت چه روز اول همان سه چهار کس بیعت نمودند و بعد از ان
مردم را بتهدید و تخویف بر بیعت در کی آوردند پس این معنی که باید اتفاق همه در یک
وقت باشد صورت نیافت و قطع نظر انکه اهل بیت رسول صلعم از این معنی خبر نداشته اند
چرا که حضرت امیر و فاطمه و حسنین ع و سایر بنی هاشم و جمعی کثیر از صحابه کبار چون
ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه داخل نبودند و سعد بن معاذ که رئیس قبیله
خزرج بود خود تا زنده بود بیعت نکرد اهل خلاف قایلند با آنکه بیعت حضرت امیر در ثانی
الحال شده کو نیز چون فاطمه ع از دنیا رحلت فرمود حضرت امیر ع و بنی هاشم هنوز بیعت
نکرده بودند چنانچه اعثم کوفی که او هم از مخالفین است در تاریخ خود نوشته که ابی بکر مجلسی
ساخت و امیر ع را بان مجلس طلبیدند و چون از وجه طلب پرسید عمر خطاب گفت جهة بیعت
که آن حضرت امیر حجتی که ایشان در روز سقیفه بان متمسک شده بودند که الائمة من قریش
و قرابت رسول را بر انصار حجت کرد اینها از دلیل استحقاق خود دانسته بر ایشان حجت
ساخته فرمود که من نیز بهمان دلیل بر شما حجت میگیرم و عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت
ننمایی و بیعت نکنی ترا رها نکنیم و ابو عبیده جراح گفت در استحقاق تو این امر را هیچکس
تامل ندارد و لیکن بموافق مصلحت وقت عمل نمایی حضرت فرمود که بر خود ببخشایید و جز راه
راستی میپویید و عطایی که حضرت عزت جل شانه بخاندان نبوت فرموده بجای دیگری نقل ان

وامیر المؤمنین درپی خیر النسا وایشان را درعبای سیاه وسفید که بر دوش مبارک داشت درآورده
فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید پس اسقفی که سرکرده ان جمع بود وابو الحارثه اش میخواندند
گفت والله که این روش مباهله انبیای ماتقدم است ای گروه نصارا اینان روی چندی بینم که اگر
ازخدای درخواهند که کوهی را ازجایی خود بردارد البته بر میدارد زنهار ای نصاری مباهله مکنید
که هلاک میشوید وازقوم اثری باقی نمیماند حتی مرغان وشاخهای درختان شما زنهار که بشتابید
بصلح کنید ونصاری ازمباهله پشیمان شده مراجعت نمودند وبصلح قرارداده اند وبطریقی که در
محل خود مسطور است واین فعل حضرت رسول صلعم وما میباید گفتن نیز علما درفضل که ازاحادیث
دلایل را استنباط نموده اند آورده اند ونمود لیلی جداگانه شمرده اند فی الواقع چنین است لیکن
رعایت للاختصار دربن رساله هردو یکی مذکور شد ازین آیت وازهدایت سه روش استد
لال برامامت واستحقاق خلافت آنحضرت نموده اند یکی آنکه حق تعالی به پیغمبر خود امر نمود که در
میان مباهله زنان را بخوانند ونفس خود را طلب نماید ومعلوم است که مراد حق تعالی از
نفس خود نفس پیغمبر نبود چراکه فرمود شما بخوانید نفس خود را وما بخوانیم نفس خود را ویقین
خواننده وغیر ازخواننده شده است پس مراد کسی است که مساوی پیغمبر باشد ودر جمیع
صفات بغیر ازنبوت مثل تواند بود وحضرت رسالت پناه صلعم از زنان بر فاطمه واز فرزندان
برحسنین وازکسی که نفس پیغمبر تواند بود مرتضی علی اختصار نمود وچون حضرت سید الانبیا
باجماع امت افضل نوع بشر بود کسی بمنزله نفس نفیس او باشد هم افضل ازهمه خواهد بود
پس بمقتضای مساوی الافضل افضل امیر المؤمنین از جمیع انبیا افضل بوده باشد ودر جمیع حالات
وکمالات وعلم وعمل واحکام شریعت وقوانین ملت والحق خاتم پیغمبران بان ازدیگران
ممتاز شده سوای نبوت تمامی وامیر المؤمنین ع مشترک اند ولی وجدای متصور
نیست وهیچ عاقل نداند که با وجود الاکمل والاعلم الاورع القابل افضل من جمیع الوجوه دیگری لایق و
سزاوار جانشینی رسول نیست واین امر بحکم عقل ونقل بآنحضرت مخصوص است طریق دویم
آنکه بر اهل عقل مخفی نیست غرض مباهله اظهار اجابت دعا وطلبه بر اعدا ومظهر حقیقت
اثبات قرب الهی است واین مراتب را ازجمعیت جمعی که عزیز ومحترم درگاه الهی باشند ومناسبت

تمام درمیان ایشان و پیغمبر خدا باشد ناچار است هذا رسول صلعم این چهار نفر را بعبای خود مخصوص
ساخته بنابر قرب و منزلت و بلندی مرتبه ایشان نزد الله تعالی بدعا و توجه شریک بودن در
مناجات و آمین گفتن و مسئلت نمودن از قاضی الحاجات مستظهر شده بیکی از خویشان
و نزدیکان و اد باب و اصحاب راضی نشده بلکه هیچکس غیر از ایشان رخصت نداده متوجه
مباهله گردیدند و از اینجا معلوم شد که اصحاب مباهله و نزدیکترین نزدیکان و دوستترین
دوستان خدا و رسولند و دیگری بر ایشان تقدم و امیری نمیرسد و مرتبه امامت و خلافت
مخصوص و هیچ عاقل بد و زعم اوست ذاتی دران تامل ندارد و صاحب الکشاف با انکه حنفی
مذهب است و کمال تعصب در دین دارد بعد از ذکر این آیت گفته و فیه دلیل لا شیء اقوی
منه علی فضل اصحاب الکسا یعنی دلیل و حجتی قاطعتر و روشنتر ازین نیست بر فضیلت و زیادتی
العبا نیست و با وجود این حال هر که در امر خلافت ایشان انکار نماید و مضایقه کند
انکار عقل نموده البته از دشمنان دین و معاندان ملت سید المرسلین است و حق سبحانه و تعالی
امیر المؤمنین عم را ازین جهت نفس نبی نام نهاد که معنی افضلیت او خاطرنشان اهل ادراک
کرده در تلو تشک و شبه بر این مستقیم کسی نشینند و علامه نیشابوری در تفسیر خود مغلط
از بعضی مخالفان نقل نموده اشاره برفعش کرده مغلط آنکه هرگاه پیغمبر افضل باشد از انبیا
البته افضل از غیر انبیا خواهد بود و هرگاه امیر المؤمنین خود غیر از انبیا است پس پیغمبر افضل
از و خواهد بود و هرگاه پیغمبر از و افضل باشد مساوی نخواهد بود و هرگاه تساوی میان او
و پیغمبر برطرف شد افضل بودن او از دیگر انبیا برطرف خواهد بود چه وقتی افضل است
که از انبیا که مساوی پیغمبر باشد و مساوی که نباشد افضل از انبیا نیز نخواهد بود و این
مغلط است و جوابش ظاهر و اگر مساوی بودن آنحضرت با رسول الله صلعم با امر الهی درجه
ظهور یافت پس افضلیت پیغمبر از هر که نبی نباشد راست است و مسلم اما هر که غیر
علی عم باشد چه حضرت را حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته پس باصطلاح منطقیان
کبرای متقدمین خصم که علی باشد در زمره غیر نبی داخل است ممنوع و ظاهر البطلانست
و بعضی دیگر از مخالفان استبعاد کرده اند و گفته چگونه ممکن باشد مساوی بود علی با

پیغمبر

پیغمبری و حال آنکه او پیغمبر مرسل و خاتم انبیاست و افضل از پیغمبران اولو العزم است و در علی هیچکدام
ازین صفات نبوده و آنکه این استبعاد کرده نمیدانند که این مساوات کنایه است از نهایت
اختصاص و قرب و محبت چه هرگاه میان دو کس محبت بمرتبه کمال رسید میگویند این هر دو یکی
اند و اتحاد بهم رسانیده اند اگرچه بحسب صورت دوئی و جدایی در میان باشد و نهایت
آنچه ازین اتحاد لازم آید مساوی بودن در مرتبه و درجه است نزد نبوت که شما از او دوری
میدانند و ازان استبعاد میکنند و ظاهر است که اگر مرتضی علی ع را نزدیکی و قرب دران مرتبه
نمیبوده و خدای تعالی او را نفس رسول نمیخوانند و با آنکه جعفر و عقیل و عباس و غیر هم همه در خویشی
و قرابت مساوی بودند او را اولی نمیدانست و حاصل کلام آنکه چون رسول صلعم عارف و شناسا
بود بجلال الهی و بحکم آنکه محنت قرب زیاده از دوریست کمال ترس و خوف داشت در امر مباهله
که عبارت از اتحاد بر است و هر یک از طرفین از حق تعالی هلاکت و ناچیز شدن دیگری میخواهند و از
برای طرف دوری از رحمت الهی میطلبند یاری و مددکاری از جمعی میخواست که یقین در قرب
و منزلت ایشان نزد حق تعالی داشته باشد چرا که اگر درین قسم امری یاری و هوا داری باشد
که این کار بمعاونت او از پیش رود و او را بمدد نخواند و یاری نطلبد امری از امور دنیا سهل دانسته
باشد و پیغمبران مبرا و منزه است و دلیل بران مطلب آنکه نتبهل بصیغه جمع در خطاب با نصاری
واقع شد یعنی مباهله میکنیم ما و یاران ما با شما و ابن حجر که از متعصبانست در کتاب خود
نقل کرده که آنچه موید قرائن [illegible] دلالت این آیت است بر افضلیت علی و
گفته که مرتضی علی ع حجت آورد در روز شوری خطاب [illegible] قرار داده بود بر یاران و گفت شما
را بخدا و رسول قسم میدهم که در میان شما کسی هست که نزدیکتر باشد برسول خدا از من و پیغمبر
در روز مباهله پسران او را پسر خود و زن او را زن خود و نفس او را نفس خود گفته باشد گفتند
اللهم لا یعنی بار خدایا هیچکس از ما نیست که چنین باشد و با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن
با نعثمان را خلیفه کردند و بیرو سیاهی روز قیامت راضی شدند اما اگر بجای سیصد تقدیم میکردند
رتبه مرتضی علی ع کم نمیشد بلکه بزرگی افزود چنانچه فضول بغدادی رحمه الله باین معنی ملهم شده بیت
از بشر صورت خلافت مقصود [illegible] جز غرض کمال اسد الله نبود [illegible] سوز و سر گرفتار انا الفی

بدانکه رتبه کدامین افزود ایت سیم ایه تطهیر منوره است که چون بدلیل عقل ثابت شده تا بقا اشارت
بان شد که امام زمان باید که بصفت عصمت وطهارت متصف بوده از گناهان صغیره وکبیره عمد
اوسهو بری باشد واز الودکی ظاهر وباطن وهر موجب نقص وعیب توانند بود منزه تا مستحق مرتبه
خلافت رسول ومستوجب رتبه نیابت الهی کردد حق سبحانه وتعالی تصریح بعصمت وطهارت اهل
بیت نموده که اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا که باجماع
مفسران شیعه وسنی نازل شده در شان امیر المؤمنین ع وفاطمه وحسن وحسین ع ومحدثان
اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی الحمرا که او کفت نه ماه در مدینه در خدمت
رسول خدا صلعم بودم که هیچ صبحی نبود که انحضرت ازخانه بر آید مکر انکه برد رخانه علی ع آمده دست
مبارك بر در کذارد وکوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ودر جواب علی وفاطمه وحسن
وحسین ع علیك السلام یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته بعد از ان رسول خدا بکوید الصلوة
رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس بمسجد رفته بنماز مشغول
شود وحق تعالی درین ایت ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی آنچه موجب حرکتی وحسی توانند
بود از ارتکاب سیات وناشایست وآنچه باعث دوری از درکاه الهی باشد مثل حسد
وکینه ونفاق ودوستی دنیا وحب جاه وریا وخود پرستی وانجاسات باطنی تمامی را
از ایشان دور کرده اینه ودر ان مبالغه تمام نموده چنانچه از فحوای ویطهرکم تطهیرا ظاهر است
وغرض حق سبحانه وتعالی ازین آیة اظهار عصمت واستحقاق امامت وانحصار این عطیه است
در اهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما افاده حصری کند وبیان نزول ایة باجماع مفسران
من حیث المعنی واکرچه در لفظ اختلافی باشد آنست که روزی حضرت رسول صلعم درخانه ام
سلمه خوابیده بود وحسن وحسین ع دران خانه در آمده نزدیك رسول بنشستند وبعد از ایشان
فاطمه ع در آمد وبعقب ایشان امیر المؤمنین ع آمده بنشستند ورسول خدا بسلامتی ایشان را
مجتمع دیده خرم شد حسن وحسین را بر زانوی راست وچپ خود نشاند وفاطمه وعلی را نیز با ایشان
متصل ساخته عباء خیبری که انجا بود بر کرفته ایشان را بدان پوشانیده کنار عبا را در زیر پای
مبارك کذاشته دست دعا بدرکاه الهی بر داشته کفت اَللّٰهُمَّ اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ اَهْلَ بَیْتٍ وَهٰؤُلَاءِ

بَیْتِی فَاَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ [illegible] یعنی بار خدایا اهل بیت پیغمبری را اهل بیت بوده است واینها
اهل بیت من اند پس دور کردان از ایشان رجس یعنی نجاست ظاهر و باطن را و [illegible] گردان ایشانرا
پاك گردانیدنی که آن تو سزد و در حال جبرئیل امین آمد این ایه را آورد ام سلمه گوید که من در گوشه
خانه بنماز مشغول بودم چون این را شنیدم گفتم یا رسول الله است من اهل بیتك یعنی ایا نیم من از
اهل بیت رسول فرمود اِنَّكَ عَلٰی خَیْرٍ وَ اِنَّمَا اَهْلُ بَیْتِی هٰؤُلَاءِ یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است ولیکن
اهل بیت من اینانند وغیر ازینان نیستند و در مسند احمد حنبل بچند طریق و در جمیع بین الصحاح الستة
و در صحیح ابو داود و صحیح مسلم این حدیث را بچند روش مختلف نقل کرده اند و این یعنی دلیلی جدا
کانه است بر امامت آنحضرت ع و بعضی از معاندان گفته اند که چون آیه تطهیر در تلو مخاطبات ازواج
رسول است باید که در شان ازواج نازل شده باشد و از نیکو عدول از خطاب اناث بخطاب ذکور
شده دور نیست که گوییم نازل در شان همه اهل بیت بنت از مردان و زنان پس حسنین و فاطمه و علی ع
را نیز شامل باشد و جواب این حرف اول انست که این دو سه کس که این گفتگو را نسبت بایشان
میدهند اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و این حجر که از اکابر علمای اهل سنت است
و در کتاب صواعق گفته که اکثر مفسرین اهل سنت بر انند که این ایت نازل شد در شان
علی و فاطمه و حسن و حسین از جهت آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر مذکر است و ثانیا انکه رعایت
مناسبت با ایه سابق [illegible] منظور است که مانعی نباشد و اینجا مذکور ضمیر عنکم و یطهرکم مانع است
و این رعایت کرده [illegible] ذا ایه نازل شد حضرت [illegible] که اللّٰهمّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی فَاَذْهِبْ
[illegible] رجس و طهرهم تطهیرًا و سؤال ام سلمه و جواب حضرت او را که انك علی خیر و چندین قرینه
[illegible] آنکه این مناسبت را رعایت نموده و از نیها همه غافل شده قابل ان [illegible]
[illegible] اَشْیَاءُ یعنی یك چیزی را دیدی و از چندین چیزها غافل شدی
[illegible] کتاب تحفة الاحباء پنج حدیث نقل کرده و از انجمله دو
[illegible] صحابه [illegible] حکم بصحت ان نموده اند و در [illegible]
[illegible] سلمه نقل کرده [illegible] و فاطمه و حسنین را در [illegible]
[illegible] الست من اهل بیتك و [illegible] انك علی خیر و [illegible] مذکور

بعد از انکه نقل احادیث کرده فرموده که پس بتحقیق رسید ازین حدیثها که این آیه نازل شده در شان
این پنج تن و ازین جهت ایشان را آل عبا گفته اند و خدا بیامرزد انکس را که گفته شعر علی الله فی کل
امور توکلی و بالخمس اصحاب العباء توسلی محمد المبعوث حقا و بنته و سبطیه ثم المقتدا
مرتضی علی و این شعر از کمال الظهور محتاج ترجمه نیست و بعضی دیگر حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گمان نموده
که با ان احادیث معارضه میکند که گفته اند ام سلمه گفت یا رسول الله الست من اهل البیت حضرت در
جواب فرمود که بلی ان شاء الله پس هرگاه حضرت در جواب الست من اهل بیت گفته باشد بلی البته
او را اهل بیت داخل کرده خواهد بود و جواب انکه این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم صحت ام سلمه
درین روایت در معرض تهمت که نفع یا اثبات شرف و بزرگیست از برای خود و قول او بتنهایی
مسموع نیست و بعد از تسلیم هرگاه حضرت رسول صلعم در جواب او بلی ان شاء الله فرموده باشد
پس از اهل بیت بودن او را معلق بمشیت ساخته یعنی اگر خدا خواهد تو از اهل بیت خواهی بود
و از اینجا جزم و یقین بر اهل بیت بودن بهم نمیرسد با انکه گوییم ام سلمه زبان دان و دانا بزبان
عرب بود اگر میدانست که از ایشانست چون میپرسید و باز انکه در عرف و عادت اهل بیت خویش
و قرابت را گویند نه ازواج و زنان را و نه در اشعار و روایات هرجا که اهل بیت مذکور شده
بجز انکه ما گفتیم کسی نفهمیده و قصد نکرده و میر نور الله در احقاق الحق گفته که این مناقشها ناشی شده
الا از انکه بیت را در این حدیث بر بیتی حمل کرده اند که از چوب و گل ساخته شده بود و حجرها داشت
و حضرت رسول و اهل بیت و ازواج دران ساکن می بودند چه اگر اراده کنند با اهل بیت این
معنی را محتمل است که بجز ایشان قصد کرده اند توان فهمید لیکن ظاهر آنست که مراد با اهل بیت
بر طبق قول ایشان اهل الله و اهل قران و اهل بیت نبوت باشند و شک نیست که این موقوف
است بر کمال اهلیت و استعداد تا از جانب خدا و رسول او نص بران واقع شود و تعیین از خدا
و رسول بیابد و لهذا محتاج بوده ام سلمه بانکه سوال کند از انکه آیا اهلیت داخل بودن دران
دارد یا نه با انکه جوابی که در آیه انما ولیکم الله مذکور شده بود در اینجا نیز میتوان گفت که نازل
شدن این آیت سابق بیکبار ممنوع است از کجا که بیکبار نازل شده بهمین ترتیب یا بدین
نسج مضبوط با این طریق نبوده از کجا که عثمان و مریدان او این ترتیب نداده اند بعد از وفات

اهل بیت وظاهر است که در ترتیب مصاحف اختلاف بسیار واقع شده تا بر مصحف عثمان قرار یافت واختلاف در قرآن متواتر است وتواتر بس مخفی نیست بلکه اختلاف در ترتیب بمرتبه رسیده
وحاصل استدلال باین آنست که هرگاه امیر المؤمنین ع از اهل بیت باشد وخدای تعالی نفی رجس از ایشان نموده ویقین است که دروغ وکذب از جمله رجس است ودرین خلافی نیست که آنحضرت ادعای امامت وخلافت نمود پس واجب است که دران دعوی صادق باشد وامامت حق او باشد وفخر رازی درین مقام سه شبهه کرده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده الهی تعلق بچیزی گیرد البته آن چیز بفعل آید بنابرین شاید که چون حق تعالی فرموده انما یرید الله اراده ذهاب رجس نموده وبفعل نیامده باشد جوابش اینکه فرق است میان آنکه اراده الهی بفعل دیگری یا بفعل خود در صورت اول ممکن است که بفعل نیاید چرا که درینجا اراده بنده هم در بهم رسیدن فعل دخل دارد واما در صورت دویم ممکن نیست چون اراده الهی بحاصل شدن فعلی وچیزی تعلق گیرد البته آن امر باید که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالی در نیصورت علت تامه وجود یافتن فعل است وتخلف معلول از علت تامه محال است پس چون عصمت منفیست که الله تعالی در شخصی باراده خود وجود دهد بنده واراده اش را در وجود وعدم آن مدخلی نیست وباید که بی تاخیر وتامل متحقق گردد ودیگر آنکه چون اراده ذهاب رجس از حق تعالی شده باشد که البته بفعل آمده باشد والا عجز لازم آید الله تعالی عن ذلک علوا کبیرا شبهه دویم آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت هم متصور است وعصمت را لازم ندارد وجوابش اینکه الف لام در کلمه الرجس یا الف لام جنس است یا استغراق وبهر تقدیر افاده عصمت میکند چه هرگاه حقیقت رجس وماهیت آن بتمام افراد او در ماده اهل بیت منتفی باشد این معنی مستلزم ثبوت عصمت است ومعنی همین عصمت است که هیچ فردی از افراد مسمی برجس یعنی هر چیز رجس گویند بر ایشان صادق نباشد شبهه سیم آنکه حصری که درین ایت واقع شده معنی اش آنست که حق تعالی اراده نکرده است ذهاب رجس را مگر از ایشان واین حصر درست نیست چه لازم آید که اراده ذهاب رجس را هیچکس از انبیا نکرده باشد جوابش آنکه مراد حق تعالی منحصر بودن اراده ذهاب رجس است درین امت ازین چند کس یعنی در میان این امت اراده ذهاب رجس از ایشان نموده

وحصر حصر اضافیست نه حقیقی اگر مراد حصر حقیقی بودی شبهه صورتی میداشت و مولوی روی

نظر باین قسم شبهات کرده گفته است نحن ذاتی اند در الّتی کنند انبرای کود کان

التی تی کنند و چون غیر ازین مناقشات درین ایت چیزی که قابل نقل باشد بنظر نرسید بهمین

اکتفا نمود ایت دیگر ایت با سعادت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است که احمد

حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیرش و در صحیحین و غیرها ذکر نموده اند که ابن عباس رضی الله

عنه گفت که چون ایت نازل گشت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت

علینا مودتهم یعنی کیستند از خویشان تو که حق تعالی دوست داشتن و محبت ایشان را بر ما واجب

گردانیده حضرت رسالت صلعم در جواب فرمود که علی و فاطمه و ابناهما علی و فاطمه و دو پسران این

هر دو اند و هرگاه محبت ایشان حسب الامر الهی واجب باشد طاعت و فرمان برداری هم واجب

باشد و معنی آیت با هدایت والله یعلم انکه بگو یا محمد با مت خود که مراد دام رسالت و تحمل مشقتها

و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن و مرتکب جنگها و حربها شدن و از اجانب عرب و ادانی ان

ازارها کشیدن و تهمت زده سحر و کهانت بودن از شما هیچ امید اجری و عوضی نیست و متوقع

نفعی از شما نیستم بیک خبر از شما که همانا که در برابر تمام امور مذکوره توان بود راضیم و گویا

علت تامه نبوت و بعثت همان اوست از محبت و مودت اهل بیت رسالت است و چون

اقل مرتبه دوستی طلب رضای ایشان و فرمان برداری امر و نهی و حجت دانستن قول و فعل

ایشان و مقدم داشتن متابعت ایشان بر متابعت غیر است و مجتنب بودن و دوری گزیدن

از مخالفت و مخالفان انشاء الله تعالی درین ایت اشاره باطاعت و فرمان برداری ایشان

نموده و تعبیر از ان محبت بامامت شده چنانچه از اطاعت غیر ببغض و عداوت و ظاهر است که

میانه هر دو شخص که محبت بدرجه کمال رسد و ضرر دینی یا دنیائی در اطاعت محبوب نباشد

با وجود اگر اطاعت او ننماید و فرمان بری دشمنان وی اختیار نماید البته دوستی بدشمنی

بدل گردد چنانچه اصحاب پیغمبر صلعم در رها ده اهل بیت نبوت و رسالت ترک مراعات

ایات و منزلات قرآنی و احادیث و روایات نبوی کرده و از مقتضیات ان انحراف نموده

تابع هوای نفس خسیس شده دلیل و راهنمای و هادی منصوب من جانب الله گذاشته

بروی

۴

بروی سیاهی دارین رضا درداد نه وجه مناسب مقام است انچه حسن بن علی طبرسی در کتاب خود
ذکر نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا فرموده فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا یعنی پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان
بد که از فرط غفلت فروگذاشتند نماز را و ترک نمودند و پیروی کردند در دونهای نفس
را از گناهان پس زود باشد که به بینند جزای تباه کاریها با عذاب و زیان و بعضی گفته اند
مراد از ضایع گذاشتن نماز نماز بر جنازه رسول است صلعم و انچه روی هوای نفس و شهوات استعداد
امر خلافت است که آنحضرت را در خانه گذاشته بطلب خلافت و ریاست رفتند و در تفکر
بودند که مبادا اگر بجهت آنحضرت مشغول شوند امر خلافت بر بنی هاشم قرار گیرد و یکی از مفسران
فرموده که دلیل بر محبت اهل بیت بهتر از آیت یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی فردای
قیامت میخواهیم هر گروهی با امامی که داشته اند و حشر شان با ایشان میکنیم مثلا اصحاب معاویه
را با او و پیروان او و شیعه امیر المؤمنین را با اولاد او و چنانچه شاعر گفته بیت ما ز میان
علی و عمر هیچ نگویم ز خیر و ز شر حشر محبان علی با علی حشر مریدان عمر با عمر و در تحفة
الابرار آورده که اگر در علم خدا مکنون بودی نعوذ بالله از اهل بیت بنی ذلتی واقع خواهد شد امر
بمحبت ایشان نفرمودی و نکته در انزال این آیت که در آن امر بمحبت ایشان فرموده آنست که اگر
شخصی عترت رسول را برنجانیده و با ایشان عداوتی اظهار کردی ممکن بودی که پیغمبر صلعم از و
رنجیدی و حال آنکه پیغمبر از مؤمنان نمی رنجد پس محبت عترترا واجب کرد این بر کافه خلایق
تا هر که مخالفت قول خدای تعالی نماید کافر گردد و پیغمبر صلعم از کافر رنجیده باشد نه از مؤمن و ابن حجر با
کمال تعصب در باب دهم از کتابش که صواعق نام دارد از امام شافعی شعری در بیان واجب
بودن محبت اهل بیت نقل نموده و مضمون حقی بر زبان هر دو جاری شده شعر یا اهل بیت رسول الله
حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا
صلوة له یعنی اهل بیت رسول خدا دوستی شما چیزیست که از جانب الله بر خلق واجب شده
حق تعالی در قرآن بیان ان نموده و اینقدر در بزرگی قدر شما همین بس است که
کسی که در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز او درست نیست پس حاصل استدلال باین آیت آنست

که محبت علی ع واجب است بمقتضی ایت زیرا که حق تعالی کردانیده است مودت ذوی القربی را اجر وجزای
فرستادن رسول که بان مستحق ثواب دایم میشوند وان کاهی واجب است که معصوم باشد چه
اکر خطا از ایشان وقوع داشتی ترك محبت واجب می بود ازجهت انکه در جای دیکر میفرماید
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ یعنی نشاید که بیابی
کروهی را که میکروند بخدای تعالی وبروز واپسین که ایشان مودت ورزند هر کرا خلاف کند بخدا
ورسول یعنی مؤمنان که کفار ومنافقان را دوست دارند واکرچه پدر وبرادر وخویش
باشد وغیر از امیر المؤمنین ع کسی معصوم نبود باتفاق دوست ودشمن پس متعین باشد امامت
او ع دلیل دیکر انکه از قران سوره مبارکه هل اتی است که اکثر مفسران اهل سنت چون صاحب
کشاف وبیضاوی وواحدی وفخر الدین رازی وعلامه نیشابوری وصاحب کشف الغمه وغیرهم
وجمیع مفسران امامت نقل نموده اند که در شان مرتضی علی وفاطمه وحسنین ع نازل شده
وسبب نزول را جمیعا چنین نقل کرده اند که حسنین علیهما السلام بیمار شدند وحضرت مرتضی
علی وفاطمه وخادمه ایشان فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان برطرف شود بشکرانه ان
سه روز متوالی روزه بکیرند وبعد از انکه حق تعالی امامین همامین را شفا بخشید وخواستند
نذر خود وفا نمایند از کم وبیش در خانه ایشان هیچ نبود حضرت امیر علیه السلام از یهودی که
همسایه او بود سه صاع جو قرض نمود وفاطمه یك حصه از انرا آرد کرده نان بپخت واز ان صاع
پنج قرص نان جو پخته شد چون مرتضی علی ع از نماز فارغ شد بخانه آمدند فاطمه ان نانرا حاضر ساخته
اراده افطار نمودند مسکینی بر در آمده سوال نمود که یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین
مسلمانان مرا اطعام کنید تا حق تعالی از موائد جنت شما را اطعام کند حضرت امیر خواست که
قرص خود را بمسکین عطا نماید فاطمه زهرا ع از قرص خود کذشت وهمچنین حسنین با مادر
وپدر دران سخاوت شریك شدند وفضه نیز همراهی نموده هر پنج قرص را بمسکین داد باب
افطار نمودند ونیت روزه کرده شام روز دیکر وقت افطار که یك صاع دیکر پنج قرص دیکر
پخته شده بود یتیمی طلب نموده همان کفت وبهمان نحو قرصها را عطا فرموده باب افطار نموده
نیت روزه روز سیم نمودند وشام روز سیم اسیری آمده وبهمان طریق کذشت وبعضی کفته اند

حق تعالی هر شب جبرئیل را یا ملکی دیگر را بجهت امتحان میفرستاد القصه روز چهارم که رسول صلعم بخانه
فاطمه آمد دید که شکمش بر پشت چسبیده و چشمها بگود رفته قوت حرف زدن ندارد و حسنین
را دید که از گرسنگی میلرزند و قدرت بر حرکت ندارند دست دعا بدرگاه الهی برداشته فرمود
که یا رب خدایا اهل بیت رسول تو از گرسنگی میلرزند و هلاک میشوند درین حال جبرئیل امین
نازل شده گفت آورده ام سوره را که رب العزة ترا بان تهنیت نموده و سوره هل اتی را بر حضرت
خواند و رسول خدا صلعم شکر الهی بر آن عطیه بجا آورد و صاحب کشف الغمه بعد از نقل آن حکایت
گفته و هذه السورة نزلت فی هذه القضیه باجماع الامة لا اعرف احدا خالف فیها یعنی این سوره
درین قضیه نازل شده است باتفاق جمیع مسلمانان و گمان ندارم که کسی خلاف این گفته باشد
و ابن طاوس حسینی در کتاب طرایف بعد از نقل این قصه میگوید که ثعلبی که از مفسران اهل سنت
است از محمد بن علی معاذلی که او نیز سنی است نقل نموده که او در کتابی که او را بلغه نام کرده است
آورده که بعد از ایثار اهل بیت و نزول سوره هل اتی حضرت واجب لی منت بجهة اطعام ایشان
خانی پر از اطعمه لذیذه جنت فرستاد و هفت شبانه روز صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن ناپدید
شد و محمد بن یوسف شافعی نیز در کتابی که آنرا کفایت المطالب نام کرده قصه نزول هل اتی
را باین روش ذکر نموده که روز چهارم امیر المؤمنین ع دست حسن و حسین را گرفته بخدمت
رسول الله رفتند و چون نظر حضرت بر ایشان افتاد بر گرسنگی ایشان مطلع شد یکی را بر سینه
دیگری را بر دوش گرفته بخانه فاطمه آمد و او را چون چشم بر پدر افتاد بی اختیار بگریه آمده
گفت بطریق حکایت میگویم نی از روی شکایت که امروز چهارم است که من و علی و فرزندان
من از طعام دنیا نچشیده ایم و تا حال از شما پنهان داشته ایم پس حضرت رسول صلعم دست
مبارک بدعا برداشته گفت اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران یعنی الهی فرو فرست
بر ... مایده از بهشت چنانچه فرستادی قبل ازین از برای مریم دختر عمران و بعد از آن بفاطمه
... که با فرزندان بر در حجره داخل شوند پس آنحضرت نیز با مرتضی علی موافقت نموده
کا... دیدند ... پر از جواهر که بوی مشک از آن ... پر از ثرید و ... قطعه گوشت پخته
بر روی آن و تا هفت روز چاشت و ... بود و ذره کم نشد و هر روز

هشتم یهودی که همسایه بود استخوانی در دست امام حسن ع بود دید گفت این استخوان باین
بو از کجاست حضرت امام فرمود از عالم غیب آمده است یهودی خواست که از دست حضرت
بگیرد استخوان ناپدید شد و کاسه را بجای خود بردند و حضرت رسالت پناه چون شنید
فرمود که اگر اظهار نمیشد آن کاسه تا روز قیامت در میان اهل بیت من میماند و ملا احمد
اردبیلی رحمه الله در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته گفته است که ایثار حضرت امیر
دلیلی قویست بر آنکه هرچند کسی صرف مال خود در خیرات و تصدقات کند اسراف نتوان
گفت چه ترغیبی که درین فعل حضرات شده بر نفقه کردن و تصدق نمودن زیاده از حد
و حصر است که جمعی سه روز متصل روزه دادند و بعضی از قرص جوی از برای افطار نباشد
و آنرا هم قرض کرده باشند و باز روزه شان باید گرفت در روز دار از و هوای گرم من تنم
نی اکل شای و نخست سحور و حصر نمایند و آن نان جو را نیز بفقیر محتاج دهند و باب
افطار نمایند کار هر باشند و محتاج نیست در مجمع البیان مسطور است وَلَيْسَ ذَلِكَ مَخْصُوصًا
بل یکن من یفعل ذلک ببالله یعنی این فیض و این عنایت مخصوص بایشان نبود بلکه هر کس
که از قسم ایثار نتواند کرد از فیض بلدی یابد و این فعل از حضرت ها دلیل بیت
دلیل است بر آنکه جایز است قرض کردن و در خیرات صرف نمودن و مؤید مطلوبست آنکه
حضرت رسول صلعم در وصیتی که امیر المؤمنین ع میکند میگوید اَبْذِلْ مَالَكَ حَتّى يقال اسرفت
وَمَا اسرفت یعنی یا علی بذل کن مال خود را در راه خدای تعالی بحدی که مردمان گویند
اسراف نموده و حال آنکه آن اسراف نیست و چون مال دنیا در معرض زوال است و حق
تعالی میفرماید مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ یعنی انچه نفقه کنید در راه خدای آن بشما
ماند نزد عاقل هیچ تجارتی بر از این نیست کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی
رساند بخلق خدای وبعضی از معاندان درین مقام گفته اند که ایا جایز است کسی را
که تصدق بر آن حدی مبالغه نماید که نفس خود را و اهل را بتهلکت نزدیک رساند
و حال آنکه حق تعالی فرموده است وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ یعنی ای رسول
از تو ای پیغمبر که بچه طریق نفقه نمائیم بگو انچه زیاده باشد از نفقه عیال و در حدیث

نبی

نیز در حدیث آمده است که بهترین صدقه آنست که بجز از نفقه اهل و عیال زیاده باشد بر هند
و جواب آنکه اگر عفو چنانچه باین معنی آمده است بمعنی افضل مال و اطیب نیز آمده یعنی آنچه بهتر
و خوبتر باشد و مؤید این معنی است آیه لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ یعنی در نیابید
شما نیکی را مگر آنکه نفقه کنید و تصدق نمایید آنچیزی که از بهترین مال است و دوستتر میدارید
و در حدیث چنانچه این معنی مذکور شده نیز آمده خیر الصدقة ما انفقت عن غنی یعنی بهترین
صدقها آنست که خواهنده را غنی سازد و بمرتبه که بعد از آن محتاج بسؤال نشود و حضرت امیر
در آن سه شب آنچه حصه آن بود امری نمود که بسایل بدهند و فاطمه و حسنین و فضه خود
برغبت و رضای خاطر خویش ایثار میکردند و ثواب آخرت را بر خوردن اختیار میکردند نه آنکه
حضرت ایشان را جبر کرده باشد تا گویند که مبالغه نموده اهل بیت خود را بهلاکت انداخته
و عجب است که آنها که در ایثار حضرت استبعاد نموده اند از صوفیه نقل میکنند و تحسین
مینمایند در ریاضت نفس چیزی چند که عقل باور نمیکند چنانچه میگویند بایزید بسطامی یکسال
آب نخورده و نفس را ادب میکرد و فلان صوفی [illegible] برادر چهل روز هر روز بیک
بادام میگذرانید و حال آنکه در آن ریاضتها ضرر بنفس میرسید و بدیگری نفع نمیرسانید
و اینجا اگرچه مشقتی بوده اما مسکین و یتیم و اسیر را از محنت جوع خلاصی داده اند و باعث
آن شده که چنین سوره از آسمان نازل شده و لیکن اینها چون از صوفیان واقع شده نیکوست
و بایشان اقتدا باید کرد و اینها چون از مرتضی علی و فرزندان او صادر شده مستبعد است
و عیب میدانند و یکی از شعرای مؤمنین در مذمت جمعی که درین معنی شک نمایند گفته است
بیت قوم اتی فی مدحهم هل اتی هل یشك فی ذلك الا الملحد یعنی قومی را که در مدح
ایشان و عملی که در راه خدای کرده باشند سوره مبارکه هل اتی نازل شده باشد در حال
و ذات ایشان کسی که شک و شبهه داشته باشد البته ملحد و از خداشناسی و خداپرستی بیگانه
خواهد بود شاعری از شعرای عجم گفته بیت همه بنیبری و چون زالبنی باشد مرد روز
بخروشی و گوی نه صوابست و خطاست بیگمان گفتن تو باز نماید که ترا بر لسان مهر و غضب
دشمنی آل عباست حاصل کلام آنکه هرکه درین سوره تامل کند و درایه و تفسیر و تاویلش

تفکر و تدبر نماید میداند که کسی که لایق منصب و مرتبه جانشینی رسول خداست که این قسم بوده
در حق او نازل شده باشد نه غیر او والسلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر و من الناس من
یشری نفسه ابتغاء مرضات الله اکثر مفسران اهل سنت چون ثعلبی و امام فخر رازی و نظام
النیشابوری با امامیه اتفاق نموده اند که آیه در شان مرتضی علی ع نازل شده بیان آن مجمل
آنکه حضرت رسالت پناه صلعم از مشرکان مکه در رنج بود و بعضی از مردم مدینه با او بیعت کرده
بودند اراده رفتن بسوی مدینه در دل حقیقت منزل آنحضرت پیدا شده بود مسلمانان امر نمود
که بتدریج از مکه بمدینه رفتند و خود در سال سیزدهم از بعثت در فکر رفتن بود که قریش
برین معنی مطلع شده ترسیدند که چون بمدینه رود کار او بالا گیرد و کار بر ایشان مشکل گردد
جمع شدند فکرها کردند و اجماع همه بران قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری گرد آرند
و همه بیکبار تیغ بر آنحضرت زنند تا خون او در میان قبایل متفرق گردد و بنو عبد مناف
را طاقت مقاومت با همه قبایل نباشد بدیت و خونبها راضی شوند جبرئیل امین سید
عالمیان را از داعیه کفار خبردار نمود پیغام رب العزت رسانید که چون شب شود علی را بر فراش
خود خوابانیده از خانه بیرون رود و آنحضرت امیرالمؤمنین را طلبیده بر قصد کفار و امر الهی مطلع
ساخت و علی ع پرسید که چون من چنین کنم آسیب بذات شما نرسد گفت لا حضرت علی تبسم
نمود و سجده شکر الهی بر سلامت ذات نبوی بجا آورد و گویند اول سجده شکری که کرده شد
آن بود پس چون شب شد بر در بستر آنحضرت را پوشیده در خوابگاه سید مختار دیگر
نمود نفس خود را فدای نفس نبوی نمود و بزبان حالش مضمون این مقال در گفتگو بود

بر دیده نهم دل گر ازینجا فرمایی ... بر هم نزنم از نسوده زبان فرمایی
بنشینم اگر بر سر آتش گویی ... برخیزم اگر از سر جان فرمایی

مشرکان تمام شب
در حجره پیغمبر آخر الزمان جمع گشته انتظار داشتند که صبح شود علانیه آن کار
بکنند تا بنی هاشم از اجماع قبایل واقف شوند و چون صبح شد مرکز دایره فتوت و هژبر
بیشه شجاعت علی ع را برجای آنحضرت دیده پرسیدند که محمد کجاست علی علیه السلام
جواب داد که فی حفظ الله و مشرکان خایب و خاسر گشته ساعتی علی ع را نگاه داشته

آخر

آنجاشان ابی لهب دست از وی داشته بتفحص مشغول گشته تا در غار بچه بردند و بیضه کبوتر و خانه عنکبوت را دیده برگشتند و حق سبحانه و تعالی صحیفه ثنای او را بتشریف و من الناس الآیه مشرف کردانید و ابن طاوس در کتاب طرایف آورده و لولا مبیت علی علیه السلام علی فراش النبی صلی الله علیه و آله بمهجته ما یمکن من هجرته و لا اتمام رسالته اگر سرور اولیا در فراش سید انبیا نخوابیدی هرگز مهم هجرت و تبلیغ رسالت باتمام نمی‌رسید و همچنین او فرموده که خوابیدن علی علیه السلام بر فراش مقدس نبوی و خود را بدست دشمن دادن غریب‌تر از انقیاد و اطاعت اسمعیل و راضی شدن بکشتن پدر او را چون امیدواری بشفقت پدری و مهربانی خلیلی و مرحمت بی‌نهایت یزدانی داشت و امیر المؤمنین با وجود شدت عناد معاندان و بی یار و یاور و مددکار و متفرق بودن مؤمنان هر کدام در گوشه و مکانی منقاد و مطیع رسول صلی الله علیه و آله شده منتظر کشته شدن و دریافتن موت بوده در فراش قرار گرفت و فاضل نیشابوری در تفسیر سوره لقمان در مسئله زکوة که حق تعالی فرموده و یؤتون الزکوة افاده نموده که زکوة عوام الناس یک قدر معین است از مال و خواص دادن کل مالیست در راه حق تعالی و اخص خواص بخشیدن سر و جانست در راه جانان

دل و جان را چه بود قرب در آن کو که بود استخوانهای شهیدان خس و خاشاک آنجا

و امام غزالی در کتاب احیای علوم ذکر کرده که چون ملک الموت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام شد با وجود اختصاص بمقام خلت و امتیاز از سایر انبیا گفت هَل رَأَیتَ خلیلاً یمیت خلیله یعنی آیا دیده که دوستی مردن دوست خود را خواهد و در جواب شنید هل رأیت حبیباً یکرهُ حبیبهُ یعنی دیده که حبیبی رسیدن بدوست را مکروه دارد پس راضی شد ملک الموت را بقبض روح رضا داد و شاه کشور محبت و سر گروه اصحاب فتوت بی طلب و تقاضا مهیای ایثار روح رضا داد گشته انتظار رسیدن و وصول بدوست می‌کشید چنانچه مکرر می‌فرموده که و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بذات خدا قسم است که پسر ابی طالب را بمردن بیشتر انس است که طفل را بشیر خوردن را بر پستان مادر باشد و از اینجاست که چون ضربت

ابن ملجم علیه اللعنة در ذایقه او چاشنی شربت شهادت داد فرمود که فزت ورب الکعبة یعنی بصاحب
خانه که فوز و رستکاری یافتم و بدوست رسیدم و ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه ذکر کرده که چون
حضرت نبوی صلعم عازم هجرت شد امیر المؤمنین را در مکه کذاشت که قرضهای مردم را ادا
کند و امانتهای که مردمان بحضرت سپرده بودند بصاحبان برساند و او را بر جای خود
خوابانیده راهی شد در این وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من میان شما هردو
عقد برادری بسته ام و عمر یکی از هردو را از تر از عمر دیگری قرار نموده ام کدام یک از شما
اختیار میکنند برادرش را زیادتر از عمر او باشد هیچکدام بکوتاهی عمر خود راضی نشدند باز از
جانب رب العزت وحی بایشان رسید که چرا نیستید شما هردو مثل علی بن ابی طالب که من عقد
برادری میان او و پیغمبر محمد رسول الله بستم و او بر فراش خوابیده نفس خود را فدای او
نموده و زندگی او را بر زندگی خود اختیار کرده شما اکنون هردو بزمین رفته او را از شر
اعدا محافظت نمایید هردو بزمین آمده جبرئیل و میکائیل بر بالای سر و پای آنحضرت
قرار کرفت تا بروز محافظت نمایند و جبرئیل خطاب بآنحضرت نموده کفت بخ بخ من مثلك
یا ابن ابی طالب یباهی الله بك الملائکة یعنی وه وه کیست مثل تو ای پسر ابوطالب فخر میکند
حق تعالی بتو بر ملائکه مقرب پس حضرت رسالت پناه متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیه فرستاد
بجهة شرف و کرامت شاه ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف نمود
قرض مردم را ادا نموده امانتها را واپس داده روز چهارم پردگیان سلسله نبوت
را برداشته بجانب مدینه توجه فرمود در مسجد قبا بخدمت حضرت نبوی استسعاد یافت
مخفی نیست که استحقاق درجات بقدر صبر بر بلیات در طاعات حق تعالی ارض و سموات
است و در روز قیامت ترازوی حساب در میان آید هر عملی را در برابر آن اجری و
نهایتیست بغیر از صابران و صبر کنندکان که اجر ایشان حساب ندارد چنانچه حق تعالی
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی از روی عناد کفته اند آیه
در شان صهیب رومی نازل شده چون قصد رفتن مدینه داشت قریش او را مانع بودند

ازنبی

از سر مال گذشته بمدینه رفت و آیه درین باب نازل شد چون فهمیدند که آنچه از روایت فهم
میشود بخشش مالست و آنچه از آیه فهمیده شد بذل روح و هیچ ربطی بهم ندارد گفتند در شان
زبیر و مقداد نازل شد چون کفار مکه حبیب بن عدی را که از مسلمانان بود گرفته بردار کرده
بودند و رسول الله فرمود که کیست که از سر جان بگذرد و او را از دار بزیر آرد و زبیر و
مقداد رفتند و منتظر بودند تا مشرکان که بحوالی دار پاس میداشتند مدهوش شراب شده
بخواب رفتند او را بزیر آورده بردند و چون سر بازی کردند این آیت در شان ایشان
نازل شد و این تیر بر نشانه میخورد اگر آیه مکی نبود اما آیت مکیست و این قصه در مدینه روداد
و زبیر و مقداد از مدینه باینکار رفتند حاصل کلام آنکه جبرئیل این گوید که کیست مثل تو ای
پسر ابی طالب دلالت میکند بر آنکه در عالم آنحضرت نباشد هر گاه بگفته جبرئیل او را مثل نباشد
پس واجب باشد که او امام و جانشین باشد با وجود او اگر دیگری امام شود تفضیل مفضول
بر فاضل خواهد بود و ترجیح مرجوح والله اعلم آیت دیگر انجویست که ثعلبی و واحدی و نیشابوری
و غیرهم از علمای تفسیر نقل کرده اند که چون اغنیا و صاحب مال و ثروت در خدمت حضرت
رسالت حرف میزدند و بسیاری نشستند و صحبت میداشتند تا بجایی که جا بر فقرا تنگ شد
و راه گفتگوی بسته شد و این معنی بر حضرت رسالت پناه گران بود و مکروه میداشت حق تعالی
آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
ذلک خیر لکم و اطهر یعنی ای آن کسانی که ایمان بخدا و رسول آورده اند هر گاه خواهید
که مناجات کنید شما رسول را باید که پیش از مناجات تصدق بکنید پس از آن با رسول خدا
سخن گویید که این معنی از برای شما بهتر است و چون این امر از جانب حق تعالی صدور یافت فقرا را
چیزی و اغنیا را بخل و امساک دامنگیر شد کثرت تخفیف یافت و امیر المؤمنین دستاری داشت
به ده درم بفروخت و بعضی گفته اند ده درم قرض نمود و بعضی گفته اند یکدینار داشت آنرا بده
درم فروخت و ده بار با رسول خدا مناجات کرد و در کشف الغمه مذکور است و در کتاب جمع
بین الصحاح الستة و تفسیر ثعلبی مسطور است که امیر المؤمنین ع فرمود که در کتاب خدا آیتست
که عمل نکرده بان هیچکس پیش از من و عمل نخواهد کرد بان کسی بعد از من و آن آیت مناجاتست
[illegible] شد مرا یکدینار بود آنرا به ده درم فروختم و هر بار که با رسول خدا اراده سوال

میکردم بدرهم تصدق مینمودم تا تمام شد و بعد از ان ایت منسوخ کشت و بسبب علی امت از این عمل
بایت خلاص شدند چنانچه این ایت دلیل است بر ایات انحضرت این حدیث نیز دلیل است
علیحده و بهر یک اثبات مطلوب ثابت است و از عبد الله بن عمر مشهور است که کفته ثلث کن لعلی لو ان
لی واحدة منهن کانت احب الی من النعم تزویجه بفاطمة واعطاه الرایة یوم الخیبر و ایة النجوی
یعنی سه چیز بود علی را که یکی از ان اکر مرا بودی دوستر بودی نزد من از انکه مرا شتران سرخ موی بودی یکی
زن کردن او فاطمه را و یکی انکه در روز خیبر علم باو داد رسول و کفته بود شب پیش که فردا
بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست میدارد و او خدا و رسول را دوست دارد و یکی ایة النجوی
که او عمل باین ایت نمود و دیکری را عمل نمودن بان نصیب نشد و وجه استدلال بدین ایت آنست
که انحضرت پیش دستی نمودند بر جمیع صحابه در عمل نمودن بعضی ایه و بعد از انکه بان عمل نمود
ایه منسوخ شد پیش دستی نمودن او بر ان عمل و قبول نمودن بر جمیع صحابه در عمل امر الهی و عمل
کردن بان دلیل روشن است بر افضلیت او لهذا ابن عمر ارزو میکرده هر که افضل
باشد اولی و الیق خواهد بود بامامت و جانشینی رسول و از این ایت ظاهر میشود کذب و افترای
آنچه اهل سنت از برای خلیفه خود ابو بکر اثبات کرده اند که او مال بسیار در راه خدا صرف
کرده بود هر که ده کسی در دو درهم که تصدق نماید و با رسول خدا راز کوید بخیلی نماید و امساک
کند یقین است که مال صرف نخواهد نمود و همچنین مناقشه که بعضی از روی عداوت نموده اند
که این دلیل افضلیت نمیشود چه شاید که وقت انقدر وسعت نداشته باشد مدفوع است
که بعضی از روی عداوت بالکه در اصول مقرر شده که حق تعالی را جایز نیست که تکلیف مالایطاق
کند اکر وقت تنک میبود [illegible] تعالی [illegible] امر میفرمود و حال انکه الکی کفته اند که بعد
انده روز ایه منسوخ شد و دیکر انکه ابن معاذ لی در منافت و بغوی در معالم التنزیل نقل
کرده اند همان حرف را از امیر المؤمنین ع کرد در قران ایتی است که بغیر از من کسی عمل نکرده
پس چون وقت کنجایش از برای او داشت و از برای دیکران نداشت و امام فخر رازی [illegible] دیه تما
نمه بر طنبور افزوده و کفته بعد از انکه وقت کنجایش داشته باشد عمل [illegible] جهاد [illegible] را شاید
وجه این باشد که مبادا از کردن ایشان فقرا دل شکسته شوند و نه کردن [illegible] سبب الفت
باشد بر از کردن نیست که موجب کلفت باشد یا انکه تصدق در روز [illegible] مناجات واجب بود

اما اصل مناجات نه واجب بود و نه سنت و دلتنگی فقرا البته باعث پریشانی خاطر رسول بود پس شاید
که ترک عمل اصحاب را این سبب بوده باشد و علامه نیشابوری با انکه از اهل سنت است در تفسیر
خود گفته این گفتگو را پس بغیر از تعصب و عناد نیست و انجا بر ما لازم شده است که اثبات مفضولیت
علی ع کنیم و تجویز نکنیم که او را خصلتی باشد که در دیگری نباشد و هیچ صاحب انصافی میگوید که
که راز گفتن با رسول خدا موجب دلشکستگی کسی خواهد شد و حال انکه خود میگویند که عبد الله
عمر از روی حسرت میکرد البته کسی که عمل باین ایت کرده باشد از روی انصاف او را چندین
زیادتیست یکی فرمان برداری امر الهی و یکی راز گفتن با رسول و یکی محبتی که از انجا ظاهر میشود
یکی امتیاز دوست از کسی کرد و سستی را بر خود بسته است و یکی فیضی که بفقرا میرسد و یکی
رفع ملالی که رسول را از صحبت نقلیه رسیده بود و دیگر انکه اگر تصدق کردن و راز گفتن موجب
دلتنگی فقرا میشود پس در ادای زکوة و خمس واجب هم این احتمال میرود که مبادا چون فقرایی
ندارند که ادای زکوة و خمس کنند دلشکسته شوند این سخن خود بکفر نزدیکتر است و هر
گاه حق تعالی تصدق را سبب راز گفتن ساخته باشد و فقیر را که میسر نباشد در عرف و شرع
پیش خدا و خلق معذور است و حق تعالی قدری از برای صدقه قرار نداده بود تا بگویند
مبادا شخصی از ان عاجز باشد بلکه بچیزی سهل اگر همه یک خرما باشد مسمای تصدق
بفعل می آید پس این مناقشات نباشد الا از راه عداوت حق تعالی همگنان را از ان دور دارد
که جمعی سررشته اعتقاد را از دست داده بکفرستان جهل و عناد افتاده با کمال ظهور حقیقت
ان بلند مرتبه بتقدیم جهال بر وی راضی شده باشند و همانا که مولانای رومی این گروه را در
نظر داشته گفته است   تو بتاریکی علی را دیده   زان سبب غیری بر او بگزیده   و همچنین
الَّذِینَ یُنفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِیَةً که حافظ ابو نعیم از ابن عباس
نقل کرده که روزی امیر المؤمنین ع را از مال دنیا چهار درهم بود یکی را در روز و یکی
در شب و یکی را پنهان و یکی را آشکارا در راه خدا صدقه کرد و این ایت در شان او نازل
شد و ثعلبی نیز در تفسیر خود بهمین طریق نموده و این فضیلت از برای غیر انحضرت ثابت نشد
پس او افضل و اولی و او امام باشد باعتراف دوست و دشمن و ایه دیگر قول حق تعالی است

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ جمهور مفسرین اهل سنت موافقت با امامیه کرده اند و از ابن
عباس رضی الله عنه نقل نموده که او گفت از رسول خدا صلعم پرسیدند که ان کدام کلمات است
که آدم ع تکلم بان نمود و توبه او قبول شد رسول صلعم فرمود که آدم ع از حق تعالی سوال کرد گفت
الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که از تقصیر من در گذری و توبه مرا قبول کنی پس حق
تعالی عذر او بپذیرفت و توبه اش درجه قبول یافت و کسی را که آدم صفی برکت او توبه
او قبول شود یقین است که اولی و افضل است از دیگران بامامت و خلافت و جانشینی
رسول چه در توسل باو برفاقت و شراکت رسول الله صلعم فهمیده میشود مساوات و برابری
که بر عقلا پوشیده نیست و این فضیلت نه ان نحو فضیلتی است که دیگران ملحق توانند شد
و در رسالهٔ حاویه مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در ایه شریفه مذکوره که یا
حامد بحق محمد و یا علی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان
بحق الحسین فاغفر لی فتاب علیه و در کتب حدیث از رسول خدا صلعم منقول است که فرمود
لو كانت البحار مداداً والاشجار اقلاماً والسموات صحفاً والجن والانس كتاباً لنفد المداد
وفنيت الصحف وكلت الاقلام ولم يكتبوا معشار عشر فضل علي ع یعنی اگر دریاها مداد
شود و درختان قلم و آسمانها صحیفها و آدمیان و جنیان نویسنده گان البته مداد آخر
شود و کاغذها بر طرف گردد و قلمها کندی یابد هنوز نوشته باشند جزاندکی فضل امیر
المؤمنین ع و مصداقی نیست ایه وافی هدایت قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد
البحر الی اخره چه در تفاسیر معتبره مسطور است که کلمه کلمات ربی اشارت بانحضرتست
و در کتاب مستطاب کلینی مذکور است عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی ولقد عهدنا
الی آدم من قبل كلمات محمد و علي و فاطمة والحسن والحسين والائمة ع من ذريتهم فنسي
هكذا والله انزلت على محمد صلعم یعنی مراد از کلمات در ایه شریفه اسامی مبارکه ذوات
خمسه مقدسه هاشمیه است و در ایه پنج اسم مذکور بود ادباب عصیان انرا از قران
بیرون کرده شعله افروز آتش غضب الهی گردیده اند چنانچه مشهور است و با وجود این
مراتب انحالات احری سمات ان مظهر اسما و صفات باین حروف و حکایات قناعت

نمودن آفتاب بکر بیوده است چنانچه ملا حسین کاشی رحمه الله در ان فضیلت نیز شمه ذکر نموده که
بیتی ازان اینست بیت گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب   تا ابد حاصل نبودی بودی
آدم ترتیب   آیت دیگر اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر
وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین ما عنده اجر عظیم کر
متصل باینست در صحاح سته وجمع بین الصحاح و در تفاسیر اهل سنت بموافقت طایفه امامیه تفسیر
باین شده که در شان امیر المؤمنین نازل شده که فخر میکردند عباس بن عبد المطلب وطلحه بن
شیبه و حمزه و عباس میگفت فخر مراست که سقایت حاج ازمن وچاه زمزم که تمیع حاجیان
ازان آب میخورند در دست منست و شیبه میگفت که فضل مراست که کلید خانه میان که
بی رخصت من کسی را نیست که داخل خانه شود [illegible] دیگر فخر میکرد حضرت امیر شنید
فرموده که من شش ماه پیش از همه کس ایمان آورده ام و با رسول خدا نماز کرده و پیش از همه
کس جهاد نموده ام خواستند که داوری نزد رسول الله برند تا او حکم کند حق تعالی تصدیق قول
حضرت امیر را آیت فرستاد قرآن [illegible] یعنی [illegible] که سقایت حاج و عمارت مسجد
الحرام را همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز آخرت و جهاد کرده است در راه
خدا برابر نیستند این دو قوم نزدیک حق تعالی و حق تعالی راه نمی نماید مقصود کرده شده کانرا که شرک
بر خود ستم کردند یعنی ایشان را بطریق خود کذاشت چه ایشان خسیس ترین موجودات
را اختیار کرده اند بپرستش که اصنامند بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین و زمانست
چه ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند وجه دلالت آنست که عباس و شیبه دعوی میکردند که
بخانه اولی و احق اند دیگران و حضرت امیر رد قول ایشان نمود باولی بودن خودش و حق تعالی
تصدیق قول او نمود که نزد خدا یکسان نیستند و از همه کس او لیق است بخانه خصوصا بخانه
معنوی پس از همه کس افضل باشد و اولی بامامت و دانستی بهر چیز تعلق بخانه میدارد و بینا
تر و گفته اند که صاحب البیت ادری بما فی البیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه علمش بیشتر
می باشد و تولد او در آنجا شده و خانه را از خس و خاشاک وجود بتان پاک ساخته بلکه بشمشیر
او را بر کردن خانه کشتن از آن لازم شده که مقتدای ایشان برد دیوان آنجا تا فته است

چنانچه عارفی گفته است   طواف خانهٔ کعبه از آن شد بر همه واجب   که آنجا در وجود
آمد علی بن ابی طالب ایه دیگر قول حق تعالی است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو و الاصال ثعلبی باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل میکند که این هر دو
گفته‌اند چون حضرت رسالت پناه صلعم این ایه را بر مردمان خواند مردی برخواست و گفت
یا رسول الله این خانها کدام است فرمود خانهای پیغمبران دیگری برپای خواست و گفت یا
رسول الله خانهٔ فاطمه و علی ع از آن جمله است فرمود که بلی این خانه فاضلترین خانهاست چه معنی
ایت انست که در خانهائی که مسبحان و تسبیح کنندگان تسبیح کنند خدای خود را در آنجا
که دستوری داده حق تعالی و امر کرده که برداشته شود قدر آنها از رفیع قدر و بزرگ مرتبه
دانند یا برداشته شود از آن اوازها برداشته شود بسوی حق تعالی دستها از انچه حاجتها و یاد کرده
شود در آنجا نام حق تعالی و نماز مشغول باید بود و از سخن دنیا و حرفهای عبث محترز پس حق
تعالی وصف کرده است در این ایه مردمانی چیزی که دلالت میکند بر افضلیت ایشان که ظاهر
شان با خلق است و باطن با حق و یک لحظه العین از وی غافل نیستند و دایما بنماز و ذکر حق
مشغولند و بفقرا و مساکین تصدق مینمایند چه در خبر است که امیر المؤمنین ع در شبانروزی
هزار رکعت نماز میگذارد پس با وجود او اگر دیگری تقدیم دهند تقدیم مفضول بر فاضل داده
باشند و ترجیح بلا مرجح نموده و این باطلست و همچنین ایه الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی
سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و رزین بن معاویه از اهل سنت در جمع بین
الصحاح الستة آورده اند که این ایه نیز در ان وقت نازل شد که مفاخرت میکردند طلحه
و عباس یعنی انانی که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند و جهاد نموده اند در راه حق
تعالی از سر جان و مال گذشته اند رتبه و درجه ایشان بلندتر و بزرگتر است نزد الله
تعالی و این فضیلت در غیر مرتضی علی ع در هیچ یک از صحابه نبوده نه سبق ایمان و نه آن نحو هجرتی
که آنحضرت کرد و نه آن قسم جهادی پس او خلیفه و امام باشد ایة دیگر که انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی جمهور اهل سنت ازین معنی نقل کرده اند که گفت قال رسول الله
صلی الله و انتهت الدعوة الیّ و الی علی لم یسجد احد نا قط للصنم فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا

وصیا

وصیّاً یعنی منتهی شد دعوت مردمان را بایمان و اسلام تکلیف نمود نبی و علی ع که نه پرستیده ایم هیچیک
از من و او هرگز هیچ بتی را و اگر همه یک لحظه باشد کفر و شرک ما را در نیافته پس برگزید حق تعالی
مرا به نبوت و علی را بوصایت و امامت و اول ایة اینست که و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات
فاتمهن قال انی جاعلک تا آخر یعنی چون تکلیف کرد ابراهیم را پروردگار او بکلمات که او
امر و نواهیست یا مناسک حج یا سنن و اداب دین با این پنج اسمی که آدم در وقت توبه بان
متوسل شده بود پس ابراهیم ع انرا باتمام رسانید و بران قیام نمود حق تعالی جل ذکره باو
گفت چون متابعت فرمان من کردی بدرستی که من کردانیده ام ازبرای تو پیشوای در دین
مبین که بتو اقتدا کنند جمیع بندکان ابراهیم ع التماس نمود که از فرزندان و اولاد من نیز
امامان بید لکن حق تعالی در جواب او فرمود که نمیرسد امامت من ستمکاران یعنی عاصیان و کافران
از ذریت تو بین الجماعت از ذریت او که فرباشند ابها را لمنصب نبوت و امامت زیرا که هر
مشرک و ظالم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم و این معنی بر وی ایما صادق است پس امامت
و خلافت از فرزندان اسمعیل مخصوص امیر اثنا عشری باشد بنص الهی که از اول تا آخر معصوم
بوده اند و خدا پرست و دیگران که بدین صفت نبوده اند حق تعالی ایشان غصب کرده باشد
و بظلم و ناحق گرفته و چون سبق کفر و سجود صنم منافی امامت است نفی امامت هر سه ثابت
شد و امامت علی ع بنص متعین گشت و نزدیکست بعینه حدیثی که از ابن مسعود نقل کرده شد
حدیثی که ثعلبی سنی حنفی مذهب در تفسیر مدارک نقل نموده در تفسیر ایه نجوی از امیر المؤمنین
ع که انحضرت فرموده از رسول ص مسئله چند پرسیدم تا انکر گفتم ما الحق یعنی از میان
چیزها حق کدامست که همه کس را تابع ان باید شد فرمود الاسلام و القرآن و الولایة اذا
انتهت الیک یعنی حق سه چیز است یکی دین اسلام و یکی کتاب خدا قرآن و یکی ولایت و
جانشینی من اما وقتی که بتو رسیده باشد و مقرراست پیش اصولیان که یکی از حجتها
مفهوم شرط است پس از اینجا لازم می آید که ولایت پیش از انکه بانحضرت برسد باطل
باشد و خلافت خلفای ثلثه هر سه پیش از خلافت او بود پس هر سه باطل و ناحق باشد
ایت دیگر قول حق تعالی است که انما انت منذر و لکل قوم هاد و در کتاب فردوس

از ابن عباس نقل کرده اند که گفت قال رسول الله صلعم والیه انا النذیر والمنذر وعلی
الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون وبعینه همین حدیث را ابو نعیم که او نیز از علمای اهل
سنت است روایت نموده یعنی رسول خدای فرمود که من بیم کننده وترساننده ام مردمان
را از عذاب آخرت وعلی هادی وراه نماینده است بتو یا علی هدایت یابند ایشانی که اهلیت
هدایت واستحقاق راه یافتن دارند واین آیت صریح است در ثبوت امامت وولایت وامام
فخر رازی در تفسیرش نقل کرده از ابن عباس که او گفت رسول صلعم دست مبارک بر سینه
باسکینه نهاده گفت من منذرم واشاره بعلی ع کرده گفت انت الهادی وبک یا علی یهتدی
المهتدون وثعلبی هم در تفسیر مثل این خبر نقل کرده مع زیاده وکم او رده است ومع هذا
یکی از معاندان گفته اگر این نص است وحدیثی که از رسول نقل شده نص باشد پس
ان حدیثی که از رسول مرویست که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتم نیز نص است
در خلافت خلفا ودیگر انکه از این حدیث لازم آمد که علی هادی باشد وهادی بودن
نص امامت نیست جواب آنکه در حدیث اصحابی آثار وضع وبطلان ظاهر است
چه قاضی عیاض مالکی مذهب شارح کتاب شفا گفته است که این حدیث حجت نمیشود زیرا
که در طریق ان حارث بن عضین است واو مجهول است وحالش معلوم نیست وبعد
از ان نام چند کس از علما میبرد که همه حکم بوضع بطلان این حدیث کرده اند واگر کسی
تسلیم کند که موضوع نیست معنی حدیث آنست که بهریک از اصحاب که اقتدا کنید هدایت
میبابید وحال انکه بسیاری از اصحاب مرتد وکافر شدند واز دین برگشتند بایشان چون
اهتدا توان یافت ودر کشتن عثمان بعضی از مردمان اقتدا بصحابه کرده بودند لابد باید
امر هدایت یافته باشند پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند که مخصوص باشند
بزیادتی علمی وکمالی نه هر صحابی چنانچه یکی از شعرا گفته بیت صحابه گرچه جمله کالنجومند
ولی بعضی کواکب نحس وشومند — وان بعض اگر مخصوص شخصی باشد سلونی
عما دون العرش تواند گفت ومطالعه لوح محفوظ تواند کرد ظاهرا بهتر باشد از کسانی
که معنی کلاله را ندانند یا خود گویند که زنان در بعضها از ما فقیه ترند واما جواب

انکه

آنکه هادی بودن مسلم است اما نص بر امامت نیست اینکه هادی بودن الخصیت خصوصیات دیگر
دارد از آنکه مقابل رسول صلعم واقع شده چنانچه فرموده من منذرم و تو هادی و حصر دو کرده که بتو
هدایت مییابند و اینکه چون مطلق هدایت منحصر درو است باید که در جمیع اوقات هدایت
کننده باشد و اینها دلیل است بر تقدیم او بر هر که نزاع در امر خلافت داشته باشد چنانچه
انذار بر رسول صلعم مخصوص است شعر انما انت منذر لعباده و علی لکل قوم هاد و در
روایات آمده که این چنین نازل شده بود و اینجا هم لفظ علی را از آیت انداخته آیت دیگر قول
خدای تعالی است السّابقون السّابقون اولٰئک المقرّبون فی جنّات النّعیم یعنی پیش گیرندگان
بر همه قومها یا پیشی وان ببهشت پیشی گرفتگانند بایمان و طاعت یا سبقت گیرندگان
در جمیع فضایل و کمالات با انبیاء که پیشی وان هر ملتی اند در دین و بعضی از آن اوصیا ایشانند
نزدیک کردانیده شدگان برحمت و کرامت در بهشت مشتمل بانواع نعمت حافظ ابو نعیم از
اهل سنت از ابن عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول صلعم که فرمود سابق هذه الامة علی بن
ابی طالب یعنی سبقت گیرنده در این امت علی ع و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد و وی نیز
از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول صلعم شنیدم که در وقت تلاوت این آیت فرمود
سبق یوشع بن النون الی موسی ع و سبق شمعون الی عیسی و سبق علی علیه السلام الی محمد صلعم یعنی پیشی گیرنده
در امت موسی ع یوشع بن النون بود که او پیش از دیگران بموسی ع ایمان آورد و در امت عیسی
ع شمعون و در این امت علی ع است که پیش از همه کس بمحمد صلعم ایمان آورد و امام فخر رازی
در تفسیر قول حق تعالی و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه نقل کرده و دیگر اهل سنت نیز
موافقت او نموده اند و گفته اند در حدیث وارد است که سباق ثلثه مؤمن آل فرعون و حبیب
النجار و علی بن ابی طالب و هو افضلهم یعنی پیشی گرفتگان در امتها سه کس اند مؤمن آل فرعون
یعنی حزبیل در امت موسی و حبیب نجار در امت عیسی و امیر المؤمنین علی ع ابن ابی طالب در این
امت و او از آن دو افضل است و این فضیلت که سبقت در اسلام است ثابت نیست از
برای غیر امیر المؤمنین هیچ یک از صحابه را پس او افضل باشد و مستحق خلافت و امامت نزدیکی
همچنین آیه و الّذین آمنوا بالله و رسوله اولٰئک هم الصّدّیقون که احمد حنبل باسناد

خود از ابی لیلی نقل کرده و همچنین فقیه ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب فردوس که چون آیه نازل
شد رسول خدا ص فرمود که صدیقان سه کس اند حبیب بن موسی نجار مؤمن بن آل یٰسین که در سوره
یٰسین حرف او مذکور است و حزبیل مؤمن آل فرعون که میگفت ایا میکشید مردی را که میگوید
ربی الله و علی بن ابی طالب ع و بعد از آن فرمود که و هو افضلهم یعنی مرتضی علی از آن دو افضل بود و این
فضیلتی است که دلالت تمام بر امامت دارد چنانچه اهل سنت هم روایت نموده اند آیه دیگر قول
حق تعالی است والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی که علامه حلی رحمه الله در منهاج الکرامه آورده نقل از مغازلی و او از ابن عباس
رضوان علیهما و همچنین در کتاب غایة المطلوب و ایضا در کتاب احمد بن موفق المکی الخوارزمی
که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزدیک رسول ص ناگاه کوکبی از بالا فرود آمد آنحضرت
فرمود که هر که این ستاره در منزل او فرود آید او وصی منست بعد از من پس از آنان برخواستند
و نظر کردند دیدند که کوکب در منزل امیر المؤمنین ع فرود آمد گویند آن ستاره زهره بود
یا زحل و این معنی موجب ظهور نایره حسد حاسدان شد بی اختیار بر زبان آورده گفتند یا
رسول الله بدرستی که تو گمراه گشته در دوستی علی بن ابی طالب هنوز حرف ایشان تمام نشده بود
که این آیت نازل شد که ستاره بخیزید طلوع کند و بزمین فرود آمد که گمراه نشد صاحب
شما یعنی محمد ص و خطا نکرد و مرتکب هیچ باطل نشد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که مراد ستاره دل آنحضرتست یعنی دل او بغیر از امیر المؤمنین بکسی فرود نیامد و دل
مبارکش میل بباطل ننمود و مفاد انه انکر سخن نگفت و نمیگوید از هوای نفس بآرزوی طبع
یعنی بباطل تکلم نمیکند و دلش با زبان یکیست و نیست الخبر میگوید مگر وحی که از جانب
الله فرود آید پس در باره خلافت امیر المؤمنین بخواهش خود چیزی نگفته و تا جبرئیل
پیغام نیاورده آنحضرت نقل نفرموده و بفرموده الهی این منصب عالی بوی مخصوص گشته و
از اینجا مفهوم میشود که امامت امریست منصوص من الله که تا از جانب الله شخصی مفوض نگردد
رسول او بمقتضای خاطر خود بامری رجوع نمی یابد و بعضی از علما بدین خواسته که این آیت
نیز از فیض عناد او لجبهره نبایستی گفته اند این آیه مکیست و در اول بعثت نازل شده و ابن

عباس

عباس در آن وقت متولد نشده بود و از این غافل که ممکن است در سال فتح مکه یا در سال حجة الوداع نا
زل شده باشد و دیگر آنکه گفته است دو دعی نماید که اصحاب این لفظ رکیک نسبت بحضرت رسول
داده گویند که تو در محبت علی گمراه شده و گویا نشنیده است که برادران یوسف که در اول میگفتند
که پدر ما یوسف را از ما دوستر میدارد انّ ابانا لفی ضلال مبین بر زبان می آوردند یعنی پدر ما
که پدر ما در گمراهی ظاهری افتاده است و در آخر که میگفت بوی پیراهن یوسف بمشام من
میرسد میگفتند انک لفی ضلالک القدیم یعنی تو در همان گمراهی قدیمی مانده با آنکه اینها از او
لاد یعقوب پیغمبر زاده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده و بعد از آن همه پیغمبر شدند
و اینجا یاران خود در کفر زاییده و مدتها در کفر نشو و نما کرده و بغض و حسد ایام جاهلیت هنوز در
سینها و رگ و ریشه محکم داشت پس این لفظ از ایشان چندان دور نخواهد بود و مناقشه
دیگرش اینکه در لفظ حدیث واقع شده که ستاره در خانه هر که فرود آید او وصی خواهد بود
از وصایت خلافت لازم نمی آید جوابش اینکه وصی را چون مطلق گویند بوصی متصرف در جمیع
امور هست و این بعینه خلافت است بلی اگر در جای اضافه بچیزی کنند چنانچه گویند وصی
طفل انجا محل مناقشه است و نظر بگفتگوی ایشان بعینه از معنی خلافت انفع و تصریحی توان کرد
و از جمله دلایل قرآنی سوره والعادیات است که در کشف الغمه و اکثر تفاسیر مسطور است
که جمعی کثیر از عربان بادیه در وادی رمل اجتماع نموده داعیه آن داشتند که بر مدینه شبیخون
آرند و رسول خدا صلعم جمعی کثیر را از اصحاب و غیرهم امر نمود که دفع شر ایشان کنند اول ابی
بکر بگمان آنکه بحلوا خوردن میرود التماس سرداری آن قوم نموده از مدینه بیرون رفتند و چون
بدشمن نزدیک شدند و خبر سرداری ایشان رسید از بیشه بیرون تاخته جمعی کثیر از مسلمانان را
بقتل آوردند و باقی شکسته و پریشان بمدینه رسیدند و بعد از و شجاعت پناه عمر خطاب
هوس امارت نمود لشکر کشی نمود که ابابکر نکرده بود و هر که او بکشتن نداده بود این داد و هم چند
کرت شمشیر نداشت شرمنده و منفعل برگشت بار سیم رئیس المنافقین عمرو عاص قدم پیش
نهاده گفت یا رسول الله معامله جنگ را خدعه و فریبی در کار است اگر مرا بفرستی شاید
بمکر و حیله کاری از پیش ببرم و چون رفت همان آتش در کاسه او هم کرده نمود ندان مکرش

بر سنگ خورده بقیة السیف لشکر را بکشتن داده سر از آن اولدا انشهمند کی خلاص داد و رسول
خدا صلعم چند روزی صبر نمود چون از دشمن ایمن بود شیر بیشه شجاعت و بر دل امیر المؤمنین ع
را طلب فرموده گفت قدم در این معرکه باید نهاد که احوال بدین منوال است چون کرار غیر فرار
قدم در راه نهاد رسول صلعم تا مسجد احزاب مشایعت نمود و درباره امیر دعا فرمود با جمعی که نامزد
شده بودند کرد بخدمت باشند سه سردار سابق را نیز همراه ساخت و وداع نمود و بمدینه
مراجعت فرمود حضرت امیر اول راه را کرد اینده بعد از قطع مسافت بسیار براه امده شب هر رفت
و روزی آسود تا بوادی نزدیک شد و چون عمرو عاص و بلق رفقا را بوی فتح بمشام رسید
بنیاد نفاق و افساد کرده لشکر از وحوش و سباع وادی ترسانیده هر سه باتفاق بیک یک
از لشکریان پیغام میکردند و میگفتند مصلحت آنست که در بالای وادی مقام گیرند که ما این
راه را دیده ایم و محنت این بادیه کشیده و بر جان شما میترسیم و مسلمانان در جواب میگفتند
که رسول خدا ما را بمتابعت علی ع نموده و از مخالفت او نهی فرموده چگونه مخالفت او کنیم حاصل که
اثری بر نفاق مخالفان مرتب نشد چنانچه در آخر سوره اشعاری بان شده و صبحی که دشمنان
در خواب غفلت بودند بر سر ایشان دوید از هر طرف کرد بلا انگیختند و حق سبحانه و تعالی
علی را نصرت و فرصت داده بعضی را کشتند و بعضی را گرفتند و برخی مجروح و زخمی گریختند
و در همان صبح جبرئیل امین صورت واقعه را با سوره مبارکه بخدمت رسول آورده اهل
مدینه را بشارت داد و چون امیر المؤمنین ع با فتح و فیروزی برگشته بمدینه نزدیک شد
حضرت رسول صلعم باستقبال برامده اصحاب از دو طرف صف کشیده ایستادند چون
چشم علی ع بر رسول صلعم افتاد پیاده شد حضرت رسالت فرمود که یا علی سوار شو که خدا و رسول
او از تو راضی اند امیر بگریست و رسول فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که میترسم که
طوایف امت من در باب تو گویند آنچه نصارا در باره ع [illegible] یم گفتند امروز
لب میگشودم و در باب تو چیزی چند میگفتم که نمیگذشتی [illegible] بقدر از مردمان مگر آنکه
خاک قدمین ترا در دیده میکشیدند مولوی رومی در مثنوی میگوید بیت گر نبودی
دیده ها تنگ و ضعیف   ور نبودی خلق محجوب کثیف   غیر ازین منطق لبی بگشادمی

در

در مرثیت داد معنی دادی   وکسی که درین قسم واقع فهمی چنین کند حق تعالی در شان او
سوره چنین فرستد وپیغمبر خدا در مدح او اینها گوید ظاهر انجلافت دینایت اولی باشد
از آنکه بان حال بر کردد ویکی از معانی این دربن مقام گفته که چون میشود که پیغمبر تجویز خدا[ئی]
علی کرده باشد وحال ازین روایت ظاهر میشود که از ترس آنکه او را بخدائی پرستند احوال
چنانچه هست بیان نفرموده واین گفتگو نیست الا از رافضیان که در محبت علی بسرحد افراط
میرسانند وحال آنکه از کلام حضرت مفهوم نمیشود الا آنکه مبادا مردم این اعتقاد کنند
واز اینجا تجویز خدائی فهم نمیشود چنانچه او توهم کرده وعجب است که شافعی را امام وپیشوا
میدانند ومضمون همین حدیث را که نظم آورده شنیده وان شعر خود در شهرت بحدی رسیده
که منکران نمیتوان شد وانکار شافعی وشعرش نمیکنند واین حدیث را منکر میشوند
لو ان المرتضی ابدی محله   لاضحی الناس طرا سجدا له   کفی فی فضل مولانا علی   وقوع الشك
فیه انه الله   ومات الشافعی لیس یدری   علی ربه او ربه الله   آیه دیگر قوله حق تعالی در سوره
الرحمن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان جمهور
اهل سنت حتی انس مالک وثعلبی در تفسیر خود از حافظ ابو نعیم واو از ابن عباس نقل
کرده اند که مراد از بحرین امیر المؤمنین علی وفاطمه زهرا است وبرزخ رسول خدای ولؤلؤ
ومرجان امام حسن وامام حسین است وصاحب کشف الغمه نیز بهمین طریق نقل کرده
ودر کتب تفاسیر ومناقب نیز بر همین منوال مسطور است وشیخ عز الدین بن عبد
السلام مقدسی رساله در مدح خلفای راشدین نوشته ودر آنجا ذکر نموده که چون
خدیجه رضی الله عنها بفاطمه حامله شد از غم تنهائی خلاصی یافت فاطمه با او صحبت میداشت
ومونس او بود واین راز را از رسول صلعم پنهان میداشت روزی آنحضرت رسید شنید
که خدیجه با کسی در حدیث است پرسید که با که حرف میزدی گفت با این جنین که در شکم
دارم گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختریست که حق تعالی او را کرداننده است
از نسل من وبعد از انقضای مدت خلفای طاهرین از وبهم خواهند رسید وبعد از آنکه تولد
یافت در خدمت پدر [illegible] بود تا روزی که ملکی محمود نام از جانب رب العزة آمده

کفت امر حق تعالیست که فاطمه را با علی تزویج کنی که حضرت عزت در بالای هفت آسمان در حضور
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملائکه کرام که هر یک چون سر بسجده نهند تا روز
قیامت بر ندارند امر شد که سرها از سجود بر دارند و بر عقد علی و فاطمه گواه باشند و جبرئیل
تا خطبه خواند و اسرافیل و میکائیل گواه شدند و امر شد که جمیع حوریان در زیر شجره
طوبی حاضر آیند و شجره را امر شد که انچه در وی ودیعت بود بر حوریان نثار کند و جوز و لوز
و بادام و شکر از در و یاقوت و شکر جنت بر ایشان نثار کرد و حوریان از یکدیگر ربودند
و بتبرک نگاه داشته بان فخر میکنند که از نثار تزویج فاطمه و علیست و حضرت رسول
نبی اصحاب را جمع نموده خطبه ادا فرمود کفت اشهدکم انی زوجت فاطمة من علی گواه میگیرم
شما را باینکه من تزویج کردم فاطمه را بعلی پس چون ملاقات بهم بحر نبوت از طرف فاطمه
و بحر فتوت از جانب علی مرج البحرین یلتقیان تحقق یافت و چون بحر حضرت رسالت
سبب آنست که نه فاطمه را بر علی دعویست و نه علی را از وی شکوه معنی بینهما برزخ لا یبغیان
بظهور رسید و چون سیدین شهیدین ملیحین سبطین یعنی حسنین کردند ریحانه او بودند
هر وقت بایشان نظر میکردند هذان سیدی شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین جوانان
اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و فاطمه پاره ایست از من آزار کننده ایشان
آزار کننده منست و خوشحال سازنده ایشان خوشحال کرداننده من و بجمال و کمال خود باعث
روشنی دیده و سرور سینه سید کاینات شدند سر یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان ظاهر
گشت تا اینجا ترجمه کلام شیخ عبد السلام است و نقل این حکایت از علمای ایشان در استحقاق
خلافت انحضرت تمام است ایه دیگر قول حق تعالی است در سوره احزاب که فرموده ان الله
وَمَلائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وَسلموا تسلیما در صحیح
مسلم مذکور است که چون این آیه آمد پرسیدند که یا رسول الله سلام بر شما
دانسته ایم صلوات بر شما چگونه است حضرت فرمود که بگویید اللهم صل علی محمد
وَ آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وَ آل ابراهیم انک حمید مجید و همچنین در صحیح بخاری
از کعب بن عجره نقل نموده که او گفت سؤال کردیم از رسول خدا و گفتیم یا رسول الله

چگونه

چگونه است صلوات بر شما و اهل بیت بدرستی که حق تعالی تعلیم کردیم از رسول خدا و گفتیم بما سلام
بر شما را پس آنحضرت فرمود که بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم
انک حمید مجید و هرگاه خدا و رسول خدا امر بصلوة بر آل کرده باشد و درین شکی نیست
که امیر المؤمنین افضل آل محمد است پس البته اولی و انسب باشد بنیابت و خلافت بر رسول صلعم
و در بیان اینکه با انبیای سابق آل را ذکر نکرده اند در صلوات و در صلوات بر خاتم انبیا
اللهم صل علی محمد و آل محمد باید گفت وجه ذکر آل در صلوات بنابر فرستاد سلطان فاضل سعید غیاث
الدین اولجایتو محمد خدابنده اورا و وجه بخاطر رسیده و در تواریخ ذکر نموده اند و صحت عقیده
و تمام دانش و فهم از پادشاه مغفور از آن استنباط فرموده مشهور است که روزی در مجلس
وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات سخن میکرد فرمود که چرا در صلوات با انبیای دیگر
آل مذکور نشده و در پیغمبر ما امر باقتران آل شده واعظ در فکر جواب متوقف بود سلطان گفت
مرا درین مسئله دو نکته بخاطر میرسد بر علما عرض نمایم اگر پسندیده افتاد انصاف بدهند و الا اعتراض
بکنند یکی آنکه چون دین و ملت پیغمبران سابق در معرض تبدیل و تغییر و منسوخ شدن بود امضای
احکام آن لازم نبود اما دین محمدی چون تغییر و تبدیل در وی راه نیابد تا روز قیامت بر یک
قرار است و هر که تابع این دین است بر وی لازم است که احکام این را از اولاد او صلوات الله
علیه و آله اخذ نمایند پس باید که در صلوات ذکر آل و فرزندان بذکر او پیوسته باشد تا امت
را بدان معلوم شود که ایشان حافظ دین و ملت اند و حرمت حضرت ایشان را واجب و لازم
دانند و از جمله فرایض شناسند وجه دویم آنکه چون دشمنان حضرت را ابتر یاد کردند حق تعالی
ابتریت را به دشمنان آنحضرت انداخت که کسی ایشان را نام نبرد و ذکر نکند و نسلشان منقطع کرد
و نام آل را با نام پیغمبر مقرون ساخت تا هیچکس ذکر پیغمبر را بی ایشان نکند و نسل او روز بروز
زیاده شود و تا نام او باشد نام ایشان بان متصل و مقرون باشد و چون سلطان از تقریر
جواب فارغ شد فضلای مجلس زبان بتحسین و آفرین گشودند و بعضی از علما وجه دیگر گفته اند
و آن نیست که هرگاه در نماز افضل اعمال بدنیه است صلوات بر ایشان واجب باشد و بی آن
نماز درست نیست یقین که در دیگر امور تبعیت ایشان اولی خواهد بود و ابن حجر که یکی از متعصبان

اهل بیت است در باب دهم از کتاب صواعق از شافعی شعری چند باین مضمون نقل کرده و آن
اینست شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر
انکم لا یصلی علیکم لا صلاة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما دوستی است که حق تعالی
در قرآن عزیز آورده و آنرا واجب ساخته و بخلق فرستاده و در بزرگی مقام و مرتبه شما همین
بس است که هر که در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز او مرتبه قبول نمییابد و دلالت
بدین آیت بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته‌اند که رسول صلعم ایشان را قایم مقام خود کرده‌اند
چنانچه صلوات بر آنحضرت موجب تعظیم ایشانست صلوات بر ایشان نیز باعث تعظیم
آنحضرت است و مرویست که در روزی که ایشان را در عبای خود داخل کرد فرمود اللهم
انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتک و مغفرتک و رحمتک و رضوانک علی و علیهم یعنی بار
خدایا ایشان از منند و من از ایشانم پس بگردان صلوات و آمرزش و رحمت و بخشایش خود
را بر من و بر ایشان و چون در وقت دعا ایشان را با خود شریک ساخته از مؤمنان نیز طلب
فرموده که از حق تعالی در وقت سؤال رحمت ایشان را با او شریک سازند در حدیث وارد
شده که حضرت رسالت صلعم فرموده لا تصلوا علی الصلوة البتراء فقالوا و ما صلوة البتراء قال
تقولون اللهم صل علی محمد و تسکتون بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی صلوات مفرستید
بر من صلوات بترا چون پرسیدند که صلوات بترا کدام است فرمود آنکه بگویید اللهم
صل علی محمد و بس کنید بلکه بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد چه بترا بمعنی بریده است یعنی
این قسم صلوات فرستادن موجب بیزاری و ناخشنودی آنحضرت است نعوذ بالله منه و همچنین
ذکر یا بعد از نام حضرت رسالت صلعم و فاصله کردن میان نام حضرت و آل بلفظ علی باین
طریق که بگویند صلی الله علیه و آله یا گویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد چنانچه مشهور است که
من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی یعنی هر که فاصله کند میان من و اهل بیت من بلفظ
علی شفاعت مرا درنیابد و بعضی گویند صلوات از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت
و نزد بعضی معنی اللهم صل علی محمد و آله اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد و آل او را در دنیا
باعلای دین و اظهار دعوت و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت و زیادتی

ثواب

ثواب واظهار فضل ایشان بر اولین واخرین وگفته اند که این تشریف ابلغ است از تشریف
آدم بسجود ملائکه چه در هر تشهد واجب است وشیخ طوسی رحمه الله آنرا از ارکان نماز شمرده انی
واز امام جعفر صادق مرویست که هرکه نماز کند وصلوات نفرستد وعمدا ترک کند نماز او صحیح
نباشد اما در غیر نماز خلافست بعضی گفته اند در هر مجلس یکبار واجب است وبعضی بر آنند که در
عمر یکبار واجب است واصح آنست ومذهب ابن بابویه اینکه هرگاه نام آنحضرت مذکور شود صلوات
بر او واجب است چون این دلالت بر رفعت شان آنحضرت وشکر احسان او میکند وما بان
مامور یم واگر چنین نباشد مشابه ذکر بعضی از ما بعضی را خواهد بود واین منهیست وحق تعالی فرموده
لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن رسول را چون خواندن بعضی
از شما بعضی را مرویست که پرسیدند یا رسول الله چگونه است قول حق تعالی ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یعنی سر این چیست که حق تعالی گفته بدرستی که خدای تعالی وملائکه او صلوات
بر پیغمبر میفرستند آنحضرت در جواب فرمود که این از علم مکنونست یعنی پوشیده از خلایق
واگر سوال نمیکردید از آن خبر نمیدادم حق تعالی دو فرشته را بر من گماشته است نام بر ده نمیشوم
نزد بنده مومن که بر من صلوات فرستد مگر آنکه آن دو فرشته میگویند حق تعالی ترا بیامرزد
پس خدای تعالی وملائکه در جواب آن دو ملک میگویند آمین وذکر کرده نمیشوم نزد بنده مسلمان
که صلوات بر من نفرستد الا آنکه آن دو ملک گویند نیامرزد خدای تعالی ترا وگویند خدا وملائکه
در جواب ایشان آمین گویند ومذهب امامیه اینست که بتنهائی بر هر یک از ائمه صلوات میتوان
فرستاد وصاحب کشاف وشارح بخاری گفته اند قیاس مقتضی آنست صلوات بر هر یک از
آحاد مسلمین توان فرستاد لیکن چون رافضیان در ائمه خود شایع میدانند ما منع میکنیم در غیر
اهل بیت وائمه نیز بجهة آنکه برفض متهم نگردیم مکروه میدانیم چنانچه مصنف هدایه حنفی گفته
که انگشتری در دست راست کردن سنت است لیکن چون شعار رفضه است ما در دست چپ
میکنیم وبعضی گفته اند که ما تجویز فاصله میان نبی وآل تتمیما للشیعه کرده ایم وبعضی از علمای شافعیه
گفته اند تسنیم قبور سنت است چون شعار شیعه شده ما تسنیم را اولی میدانیم وجمعی گفته اند
وضو ساختن از حوض افضل است از وضو ساختن از آب نهر تا رغم انف معتزله شود گفته است چها

سیان مردن را اختیار نمیکنند مراد رحیمی تست و همچنین آیه والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا نازل شده است در شان امیر المؤمنین چه جماعتی از منافقان ایذاء آنحضرت
میکردند و تکذیب وی مینمودند و این آیت بآیه سابق مربوط است و هرگاه حق تعالی صلوات
بر رسول فرستد پس ایذاء حق تعالی هم ایذاء آنحضرتست و ایذاء آنحضرت ایذاء رسول خداست پس
او افضل باشد و از مقاتل منقولست که آیه سابق نیز که ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم
الله فی الدنیا والآخرة هم در شان امیر المؤمنین نازل شده و مرویست که بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت پناه صلعم یکتا موی خود را گرفته فرمود یا علی من اذی شعرة منک فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فعلیه لعنة الله یعنی ای علی هر که برنجاند یکموی از تن تو بتحقیق
که مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدای را رنجانیده و هر که خدای را برنجاند لعنت اله بروان
گردد و او را از رحمت خود دور گرداند و بعینه مثل این حدیث در شان فاطمه واقع شده و این
هر دو آیه نیز نص است بر افضلیت مثل آیه سابق آیه دیگر قول حق تعالی فسوف یأتی الله بقوم
یحبهم و یحبونه که ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده که این آیه نازل شده در شان امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و اول آیه اینست که یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
حق سبحانه خبر میدهد که هر که از شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد
که بیارد حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را مهربان باشند بر مؤمنان
و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و از ملامت کسی نترسند و از امامین
همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق مرویست که فرمودند این آیه در شان امیر المؤمنین
ع است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان
و صفین است و اینها خوارج و ناصب اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلعم کسی که متصف
باین پنج صفت مذکوره باشد نبود الا امیر المؤمنین و مؤید اینست قول رسول صلعم که فرمود
در غزوه خیبر فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را
دوست دارند که انغیر فرار باشد و باقی صفات در وجود او روشن و فخر الدین
رازی نیز گفته که بچند دلیل باید که این آیت در شان علی ع نازل شده باشد یکی آنکه

در

در روز خیبر رسول خدا صلعم فرمود لاعطین الرایة غدا الخ و صفاتی که درین ایة مذکور است همان
صفاتست بعینها و وجه دویم انکه بعد ازین ایة ایت مبارکه انما ولیکم الله و رسوله واقع
شده بی فاصله و این ایت در شان علی ع است پس اولی انست که بی فاصله سابق برو باشد
هم در شان انحضرت باشد ولیکن بعد از ان تکلیفات واهیه کرده و اکرچه موجب ان مثل
که سرکه جای ترش که آب نباشد جواب همه حاضر است اما بجهت خوف ملال اذن از نفسی
مرتکب نقل انها نشده ایه دیکر قول حق تعالی است در سورة الحاقة و تعیها اذن واعیة یعنی
نکاه دارد این پند را کوش نکاه دارنده که نفع کیرد از انچه شنود و در حدیث وارد است
که حضرت رسول صلعم بعد از نزول این ایت فرمود که من از خدای تعالی درخواستم که بکرداند
اذن واعیه کوش ترا ای علی چه کوش نفع کیر انحضرت را بود که هرکز نسیان بر خاطر عاطرش
و در کشف الغمه از بریده در مناقب خوارزمی از ابی احمد عاصمی نقل کرده که رسول صلعم کفت
حق تعالی امر کرده مرا که بتو نزدیک باشم و از تو دور نباشم و انکه تعلیم کنم بر او انکه تو بشنوی
و یاد کیری و این ایه نازل شده و در تفسیر ثعلبی مسطور است که رسول خدا صلعم کفت از حق
تعالی درخواستم که بکرداند کوش پند نکاه دارنده کوش ترا و ترا تعلیم کند و سزاوار است
حق تعالی را که ترا بشنواند و ترا لازم است که پند کیری پس این ایت نازل شده و حافظ ابو
نعیم در حلیه از امیر المؤمنین نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود اورده از علی که انحضرت
فرمود رسول صلعم مرا بسینه بی کینه خود چسبانید و کفت پروردکار من مرا امر کرده که نزدیک
سازم بخود ترا و دور نکردانم از خود ترا و بشنوانم بتو و تو فرا کیری و تعیها اذن واعیه
درین معنی نازل کشته و در مناقب از ابن عباس نقل نموده که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت پناه فرمود که از حق تعالی درخواستم که بکرداند این کوش را کوش علی
و علی ع کفت بعد از ان هیچ خبری نشنیدم از رسول خدا صلعم مکر انکه انرا حفظ کردم و در
کوش نکاه داشتم و فراموش نشد و صاحب کشاف و فخر الدین رازی هر یک بعد
از ذکر روایت و نزول ایه در شان امیر المؤمنین ع نکته ذکر کرده اند در بیان
انکه چرا اذن واعیه واقع شده بصیغه واحد مکر نکته تا اشعار باشد بانکه کوش

پندپذیر در میان خلق کم است و سرزنش کنند مردمان را باینکه کوشش نمیکنند و فرا نمیگیرند مولوی

در وصف حال این طایفه گفته بیت گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اُذنی بباید واعیه

پس وصیت کرد و تخم وعظ کاشت چون زمینشان شوره بد سودی نداشت و آنکه

بدانند که این کوشش که پیش فرا گیرد و فرمان برداری حق تعالی کنند نزد حق تعالی برابر است

و آن یک سواد اعظم است و غنی از و اگرچه عالمی پر باشد التفاتی از جانب حق تعالی بطرف آنها

نیست و وجودشان با عدم یکسانست و همه طفیل وجود یک کس اند چنانچه مولوی گفته

است بیت قطب شیر و صید کردن کار اوست باقیان خلق باقی خوار اوست پس بگواهی

این دو شخص که راس و رئیس اهل سنت اند حضرت امیر المؤمنین ع مخصوص باشد باینکه نزدیک

پیغمبر ص دعا در حق او مستجاب شده و غیر او همه عاصی و سرزنش و همه مستحق ملامت اند و التفاتی

بسوی ایشان نیست و او منظور نظر الهی است پس او احق و اولی باشد بامامت و خلافت

رسول الله ص باشد و هر عاقل که تامل در کتاب خدا و حدیث مصطفی کند میداند که زیادتی

نمی باشد الا بعلم حق تعالی فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی خوف و خشیت منحصر است

در علما و رسول ا گفته فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی زیادت صاحب علم

و عبادت کننده بی دانش همچون زیادتی منست بر یکی از شما که از همه فروتر مرتبه تر باشد

و در نیز کسی را شک و شبهه نیست که امیر المؤمنین ع اعلم و افقه از باقی صحابه بود و استغناء

او در همه باب خصوصا در علم مشهور است و اقرار دیگران بنادانی خود و احتیاج در همه

چیز بتخصیص در حل مشکلات در همه جا نزد همه کس معروف [illegible] تا آنکه خلیفه دویم در هفتاد

مقام باعتراف همه لولا علی لهلک عمر گفته و خلیفه اول هر [illegible] بر منبر رفت میگفت اقیلونی

و برین قیاس حال دیگران پس آنحضرت اعلم باشد و هر که اعلم باشد افضل است و بعد از ثبوت

این دو مقدمه نتیجه بدیهیست و انکارش مکابره و عناد والسلام علی من اتبع الهدی آیه دیگر

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه است که جمهور اهل سنت حتی

ابن حجر در صواعق از ابن عباس نقل کرده اند و صاحب کشف الغمه نیز از حافظ ابو بکر مردویه

که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه ص فرمود یا علی هم انت و شیعتک تاتی یوم القیامة

راضین

راضين و ياتي لعدائك غضبانًا مقمحين يعني يا علي اهل اين آيت تو علي و شيعيان تو اند و مغضبان
خواهند آمد دران روز دشمنان تو چه معني آيت انست كه انانكه كرويدند و كردند عملهاي پاك
وستوده ايشانند بهترين همه آفريدكان و بهترين با ايمان درست و عمل صالح است و اين هردو در
امير المؤمنين و ائمه معصومين و تابعان و دوستان صفت كمال داده و غير ايشان اين دو صورت
دعوي ميكنند و كفته اند بيت فرق است ميان ناله كز جان خيزد ؛؛ تا انكه بر ريسمانش بر خود
بندي ؛؛ آيه ديكر انكه قول خداي تعالى است والعصر إنّ الإنسان لفي خسر إلّا الذين آمنوا و همچنين
آيه اخر اين سوره و تواصوا بالصبر كه هريك بسر خود دليل جلي ايست بر امامت آنحضرت چه در آيه
اول مراد از الا الذين آمنوا امير المؤمنين است و سلمان رضي الله عنه و انساني كه در زيان
كاريست ابو جهل است بنا بر تفسير مشهور و بندة ابو بكر در تفسير خود كفته كه از مقاتل منقولست
كه مراد از انسان ابولهب است كه ابو جهل يا ابو لهب ميكفته اند كه محمد در زيان كاريست پس
قسم ياد كرده حق تعالى بعصر كه مراد نماز عصر است يا عصر هر پيغمبري يا زمان پيغمبر ما يا بروزكار
چه مشتمل بر عجايب و غرايب بسيار بر انكه بقصد ان چيز نيست كه يكي ازان دو توهم كرده اند و الف
لام در الانسان الف لام جنس است از جهت تعظيم يعني بدرستي كه همه آدميان در زيان
كاري اند كه عمر را در مطالب نا پاي دار دنيا صرف مينمايند و هر روز عمر ايشان در كاستن
است و تا چشم بهم زده اند سرمايه از دست رفته و كسب طاعتي نكرده اند پس همه
عمر در نقصان و زيان اند مكر اينها كه ايمان آورده اند و كرده اند كردارهاي پسنديده و آخرت
را بدنيا خريده اند و رستكاري يافته و فاضل نيشابوري در تفسير كفته و اكرچه بنده بمناجات
و تحصيل عبادات مشغول باشد كه هنوز در زيان كاريست چه هيچ طاعتي و عبادتي نيست كه
ازان نتوان كرد و بنده را ممكن بوده باشد كه عملي بكند كه اثر ان باقي ماند و لذت دايمي باشد چه
اكر عمر را در غفلت بسر برد وقتي خبردار شود كه بجز حسرت و ندامت چيزي نداشته باشد چنانچه
حكيم سنايي كفته بيت مثلت هست در سراي غرور ؛؛ همچون آن يخ فروش نيشابور ؛؛ در
تموز ان يخك نهاده به پيش ؛؛ يك خريدار نه و دردويش ؛؛ يخ كدازان شده نكريه ميكرد
با دل دردناك با دم سرد ؛؛ اين همي كفت و اشك مي باريد ؛؛ كه بشيمان بماند كس نخريد

وتواصوا بالصبر از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت هو علی ع وضمیر راجعست بمدلول ضمیر

جمع بجهت تعظیم یعنی آنانکه وصیت کرده اند یکدیگر را بعمل درست وامر بطاعت وصبر از معاصی وملازمت

بر طریق مستقیم ودوری از مناهی ونافرمانی پس هرگاه ایمان وعمل صالح در اول ووصیت بصبر در آخر

بعلی مخصوص باشد او اولی باشد بجانشینی پیغمبری که حق تعالی او را بهمین کار بخلق فرستاده است

آیه دیگر یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ است که حق تعالی واجب ساخته است

بر ما بندگان بودن با صادقان وانها که معلوم است از ایشان براستی ودرست کرداری وانها

نیستند مگر جمعی که معصوم باشند چه تجویز کذب ودروغ در غیر معصوم میرود وان معصوم امیر المؤمنین

که باعتراف دوست ودشمن معصومی غیر از و نبوده پس او امام باشد وحافظ ابونعیم از اهل

سنت از ابن عباس نقل کرده که ایت در شان آنحضرت نازل شده وهمچنین واركعوا مع الراکعین

که این نیز نازل شده است در شان حضرت رسالت پناه ومرتضی علی ع وهنوز کانزال شده برکوع

یعنی خضوع وخشوع وحضور قلب با رکعان واز ابن عباس مرویست که گفت مراد از واركعوا

مع الراکعین رسول الله ومرتضی علی اند چون این آیه هر دو اول انکسانند که بسجود ورکوع نموده اند

پیش از همه کس آیه دیگر قول حق تعالی یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ خلاصه کلام درین مقام انست که چون رسول ص از وظایف حجة الوداع فارغ شده

عازم مدینه گشت جبرئیل ع نزول نموده پیغام الهی رسانید که علی بن ابی طالب را امام کل انام نموده

عهد وبیعت او بر جمیع مکلفین لازم گردان وپیغام من بر بندگان برسان وبگوی علی بنده

من ووصی نبی وخلیفه اوست واطاعت او مقرون بطاعت من ومخالفت او مخالفت منست ومنکر

این امر از جمله کفار است وحضرت خاتم الانبیا درانروز خلوتی ساخته خبر این اسرار ربوبیت

را با جناب ولایت ماب در میان نهاده چون عایشه بامر خلوت پی برده در تحقیق انحضرت

مبالغه نموده حضرت رسالت در اخفای ان نهایت اهتمام نمود تا بجدی که فرمود که اگر افشای

این راز نمایی خلاف امر من نموده در زمره کفره داخل کردی وچون بر مجلی ازنزول جبرئیل وامر

الهی درین باب واقف شده بود مبالغه رسول خدا را اعتبار نکرده بعد از ساعتی حفظه دختر عمر را

خبردار کرد انیده وسی کل سر جاوز الاثنین شاع بظهور آمد حفظه پدر را آگاه کرد انیده

واو

و او بابی بکر رسانید و او نیز بابی عبیده جراح و عبد الرحمن عوف رسید و از ایشان بباقی منافقین
سرایت کرد تا آنکه مجتمع گشته در هلاک پیغمبر خدا اندیشها نموده نوردای همه بتعلیم ابلیس لعین
بقصه عقبه قرار گرفت و آن قصه در محل خود مذکور است و چون ضمیر منیر حضرت رسالت پناه
صلعم جام جهان نمای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده باین کلام او را مخاطب ساخته که افشیت
سری والله ومجازیک بهلاک یعنی سر مرا فاش کردی حق تعالی جزای عمل تو بتو رساند و بعد از آن
در طی مسافت مدینه بیک منزل بمنزلی آمد تا موضعی که آنرا کراع غمیم نامند رسید جبرئیل
نازل شده این آیت مشتمل بر نهایت اهتمام آورد که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک ضایق به
صدرک اظهار رنجش از رسول خود در تاخیری که تا غایب واقع شده بود معنی آنکه پاره از وحی
که بتو میفرستم ترک مینمایی و تنگی ساختی و سینه ترا اعلان نمانده که این قسم امور در و جا گیرد
و این نهایت تاکید است و تشدد است و بعد از ساعتی بموضع مشهور بغدیر خم رسید جبرئیل
امین دیگر باره بجهت تاکید نزول نموده آیه یا ایها الرسول بلغ را رسانید یعنی ای رسول من برسان
بر سیرکان آنچه از خدای تو بتو رسیده و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر در این
امر ساهله نمایی چون نرسانیدن بعضی حکم نرسانیدن همه دارد هرآنکه بهیچ وجه تبلیغ رسالت
نکرده خواهی بود اگر ترا از فیقان و منافقان هراس و دغدغه باشد خدای تو حافظ و نگهبان تست
از شر دشمنان اندیشه مدار بنابر این در همانجا در عین گرما با آنکه محل نزول قافله نبود فرود
آمد هرکه پیش رفته بود امر شد که برگردد و هرکه در عقب مانده بود ندا کردند که زودتر
ترسد و منبری از پالان شتر راست کرده بر آن برآمد خطبه بلیغه بر فواید تمام و بلاغت
مالا کلام در حمد و ثنای الهی و موعظ و نصیحت امت کماهی و بیان خلافت امیر المؤمنین از جانب
رب العالمین ادا فرمود گفت گوش کنید ای حاضران و مطیع و فرمان بردار باشید ای
مؤمنان که این آخرین مقامیست مرا با شما ای گروه آدمیان حق تعالی نصب کرده در میان
شما صاحب اختیاری در امر دین و دنیا و امامی که طاعت او فرض است بر مهاجر
و انصار و حاضر و غایب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد و سفید و سیاه
و هرکه بوحدانیت الهی اقرار دارد و حکم او بر همه جاریست و طاعت او واجب و

مخالف او ملعون و بعد از این امامت اند ذریت منست و از اولاد علی تا روز قیامت و کسی غیر
علی سزاوار امامت نیست و حلال نیست امیر بودن کسی را بر مؤمنان غیر از علی بن ابی طالب
و این معنی بعضی از خطبهٔ آنحضرتست و این خطبه ایست طولانی که ترجمهٔ ان در ده ورق تمام
نمیشود و بعد از خطبه دست امیر المؤمنین را گرفته او را نیز بر بالای منبر جا داد بنوعی که همه
صفهای مردم مشاهده نمودند و گفت ای مسلمانان الست اولی بکم من انفسکم یعنی ایا نیستم
من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله چنین است و تو اولی و احق بما
از ما پس من گفت مولاه فعلی مولاه هر کرا من مولا و رهنما و اولی بتصرف بوده ام در دین و در
دنیای او بعد از من علی مولی و اولی بتصرف است در امور او و بعد از اتمام خطبه و تاکید است
واقعه دست بدعا برداشته گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی الهی دوستی
کن با انکه با علی دوستی کند و دشمنی کن با انکه با علی دشمنی کند وانصر من نصره واخذل من خذله
و یار باش و یاری کن هر کرا یاری کند با علی و خار و زبون دار کسی را که علی را خار و زبون دارد
وادر الحق معه کیفما دار الهی حق و صدق و راستی را بگردان با علی بهر طریق که بگردد و بهر راه
که برود و بعد از تفرق جمیع مردمان که بعضی صد و بیست هزار گفته و بیشتر نیز گفته اند همه
بر انحضرت سلام کردند بامارت باین طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر هم بران
افزوده گفت بخ بخ اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة و این کلمه را عرب در حال رضا
و در وقت تعجب استعمال میکنند بخی به در زبان عجم یعنی به به امام و بسیار از شعرای یمن و سایر
مؤمنان و شعرای عرب در ان روز قصیدها در تهنیت این امر گفتند و حسان بن ثابت از
حضرت رسول رخصت گفتن قصیده و خواندن طلبیده و قصیده غرا گفت حضرت او را تحسین
نمود و عمر عاص هم در ان روز قصیده گفته شاعرانه و معنیهای بلند قصد کرده از انجمله گفت
لنعم بال محمد عرف الصواب   وفی ابیاتهم نزل الکتاب   وچون باسم سید حضرت
گفته   فضی بیعته بیوم خم   معاقدها من القوم الرقاب   یعنی جایی که محل فرود
امدن شمشیر اوست گردنهای مردم است و محل بیعت روز غدیر هم همانست یعنی بان وفا
نمودن بر گردن مردم لازم است و شاید این قصد هم کرده باشد که چنانچه تیغ بر گردن بعضی

کفار

کفار موجب ازدیاد کوه دلتنگی ایشان نبود بیعت او تنها چون برکرد ند مردم لازم شود لشتک وا زده بودند و اگر چنین بودی بعد از اندك روزی این همه تأکیدات الهی و آمدن شرح یشل و وصیت نبوی را ناشنیده انگاشتند و نادیده همی پنداشتند ذکرش اینکه شعر از نادت صوّرام نفوسًا فلیس لها جوابٌ سوای نعم یعنی وصی که شمشیر او نفسهای مردم را بطلبد بغیر از لبیك لبیك و بلی جوابی ندارد و از ابن عباس و ابوذر و حذیفه مرویست که هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که جبرئیل ثانیًا نزول نموده رسول خدا را خوشحال ساخته آیه مبارکه که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینًا بشارت داد حاضران روز غدیر را بانکه اسلام دران روز تمام شده و نعمت الهی بر بندگان و رضا و خشنودی خالق ارض و سما از مسلمانان دران روز بحصول پیوسته و ازینجا معلوم میشود که واجبات دیگر خواه از اصول و خواه از فروع نزد الله تعالی همچون امامت و ولایت نیست اکمال این و اتمام نعمت را بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آن مرکز دایره امامت و سرکرده سلسله ولایت منوط و مربوط ساخته و چون این خبر باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان که از قبیله فهری بود و سردار آن طایفه آتش نفاق در سینه پر کینه اش شعله کشیده بمجلس حضرت درآمده گفت ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم بانها راضی نشده خلافت را بر پسر عم خود حواله نمودی این از فرموده تست یا از جانب خدا حضرت رسالت صلعم قسم یاد نمود که این بفرموده الهی واقع شده پس از مجلس دور کرد ان شده گفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است بفرما که از آسمان سنگی بر من فرود آید که مرا تاب شنیدن این حکایات نیست هنوز سخن او تمام ناشده سنگی از آسمان بر سر او آمده از آن طرفش بیرون رفته بجهنم پیوست و مقارن این سوره سأل سائل بعذاب واقع نازل شد یعنی سال کرد سائلی عذابی را که هیچ خبر دفع آن نکند و آن واقع شد و ظاهر است که همه عناد که آن حارث مرد و بظهور آمد از برای ساختن و اولی تصرف دانستن حضرت امیر بود بمعنی نصرت و دوستی و غیران چنانچه اهل سنت بران حمل مینمایند حاصل کلام آنکه نزول پیغمبر دران زمان که مردم از غایت گرمی ردهای خود را در زیر پای نهاده بودند دران مکانی که

نزول ما فوق در آن متعارف نبود و در زیر درخت مغیلان از پالان شتران منبر ساختن و مردمان را
برکرد اندند و خطبه بان طول خواندن البته نخواهد بود الا بجهت امری عظیم نه از برای مجرد اظهار
محبت و نصرت و نظایر آن چنانچه بعضی از روی تعنت گفته اند خصوصا که الست اولی بکم انفسکم
صریح است در ریاست دین و دنیا چه اولی بنفس مردم پیغمبر است یا امام و بعد از آن نزول
آیه الیوم اکملت لکم دینکم ناچار است که مراد از مولی متصرف در امور مسلمانان باشد نه ناصر
و محب و غیر آن از معانی که در لغت مقرر شده چه جمیع مؤمنان در آن شریک اند و معنی این
میشود که علی ع اولی متصرف است و حقوق مردم و تدبیر امور ایشان بعد از من چنانچه من الحال
اولی متصرفم در آن و معنی امامت همین است و چگونه قدح در آن توان نمود و حال آنکه نزد جمهور
این حدیث بمرتبه تواتر رسیده چنانچه شیخ مفسر محدث عماد الدین ابن کثیر شافعی در تاریخ
کبیر در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده که او را کتابیست مشتمل بر دو مجلد که احادیث غدیر خم
در آن جمع کرده و نقل نموده که ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام الحرمین تعجب میکرده
و میگفته که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که جلد بیست و هشتم
از طرق کنت مولاه فعلی مولاه و او از ابو علی عطار همدانی منقولست که میگفت من این را از دویست
و پنجاه طریق روایت دادم و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله
مشهوره در تواتر حدیث غدیر دارد و تواتر این حدیث نزد اینجانب نیز باین طریق اثبات
نموده و بالجمله این خبر در شیوع و ظهور در مرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند بود از جمله حکا
یات شنیدنی آنکه یکی از معاندین در رساله بر حدیث غدیر اعتراض کرده که هرگاه حضرت
رسالت بر خلافت علی نص میکرد چرا بطریق دیگر احکام در میان مردمان شهرت نمیکرد تا
پوشیده نماند و کسی انکار نکند چرا در سفر بایستی کرد و بر پالان شتر چنانکه کسی دزدیده
کاری کند مدینه کجا بود و مسجد و منبر کجا و چون این کار نزد شیعیان با نبوت برابر است
پنهان و بی قباله و گواه نبایست کرد تا یکی نگوید نشنیدم و یکی بگوید حاضر نبودم و بایستی
تصریح نمودن و توضیح نمودن تا بر کسی مخفی نماند چنانکه گفته است محمد رسول الله و ما محمد
الا رسول و یا داود انا جعلناک خلیفة و یا هارون اخلفنی فی قومی چون واقعه غدیر

که

که در شان علی روایت برین وجه نیست ظاهر شد که قول شیعه باطل است و شیخ عبد الجلیل رازی
در جواب فرموده که ان ناصبی بایستی اول این اعتراض بر خدا کند و گوید در شب تاریک با او
و یاران موسی غریب در بیابان از درختی آواز انا الله گوید چنانچه کسی در دزدیده کاری کند بی آنکه
سبزی باشد و اهل عالم همه حاضر باشند معنی نداشت در چنین مکه و کعبه و بنی هاشم و قریش را
گذاشت محمد را تنها بکوه حری برد و با او راز گوید چنانکه در دزدیده کاری کند وجهی نداشت
و اگر تقریر رسالت موسی در بیابان و شب تاریک و تقریر نبوت مصطفی در غار حری
نقصان نبوت نباشد تقریر امامت علی هم در بیابان و بر منبر پالان نقصان امامت نباشد
وانچه گفته نامهای پیغمبران بعضی در قران ظاهر کرده بایستی که بنام علی هم تصریح کردی تا
شبهه نماندی ان ناصبی از مذهب خود برگشته بمالک الملک را معزول کرده و یفعل الله
ما یشاء را فراموش کرده نمیداند که معرفت نبی سمعی است و معرفت امام عقلی و عجب است که
با خدای تعالی منازعت نمیکنی که تو میگویی اقیموا الصلوة و صریح نمیگویی فریضه چند است
و سنت چند و در سفر چند و در حضر چند و امت محمد را سرگردان میداری و میگویی اتوا الزکوة و میگویی
از بیست دینار یک دینار و از ده من یک من تا فقها را خلاف نباشد شریعت میفرمایی و اجتهاد بما
حواله میکنی تا هفتاد و سه قول مختلف پیدا میشود پس اگر در این سمعیات اجمال و ابهام روا است
تا بعثت محمد عبث نباشد مسئله امامت خود عقلی است اگر نام علی بتصریح نباشد نقصانی نیست ا
نیاید امام محمد غزالی دعوی اجماع بر صحت حکایت غدیر نموده و بعد از ذکر حکایت روز غدیر و عبارت
عمر که مشتمل است بر کلمه بخ بخ گفته هذا الحکم و رضا و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوا لحب الریاسة
وحمل عمود الخلافة وخفقان البنود في قعقعة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الامصار سقاهم
كاس الهوا فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون
یعنی روز اول قبول حکم الهی نمودن و رضا دادن و تسلیم کردن و بعد از ان هوای نفس و محبت جاه
و ریاست که او را بخلافت نام برند و محبت آنکه علمهای او و نشانهای خلافت در پس و پیش می فتند
و اسبان و استران سواری دست و پای از هم کنند این صورت شبکه بنظر در آید و مردم بر
در خانه جمع شوند چنانچه روش حکام دنیا است عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده در

بیرون انداخته اختر را بسیار فروختند بهای سهل و برخی بدوزخ فروختی بوده   فردات کنند عمادکا کنون
مستی و این عبارت غزالی را ابن جوزی که از اکابران طایفه است نقل نموده و حاصل استدلال باین
آیت آنکه احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و ابن معاذلی شافعی در کتاب مناقب و ابن عقیده
انصاری و غیر طریق و دیگران از اکابران اهل سنت چون ابن جوزی شافعی در رساله که باسنی المطالب
در مناقب آل ابی طالب نام کرده جمیعا نقل نموده اند که این آیه و اوفی هدایت در بیان فضیلت امیر
المؤمنین علی ع نازل شده در روز غدیر خم و همچنین آیت الیوم اکملت لکم دینکم و همه باین روش نقل
نموده اند که چون ایه یا ایها الرسول بلغ تا آخر نازل شد حضرت رسالت پناه ص دست امیر المؤمنین ع
را گرفته بلند کرد تا بحدی که مردمان سفیدی زیر بغل آنحضرت را دیدند و گفت یا ایها الناس
الست اولی منکم بانفسکم و چون مردمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه کیف
ما دار معنی حدیث پیشتر گفته شد و چون ایه دوم که اکملت لکم دینکم است آخر نازل شد حضرت
رسول فرمود الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وبالولایة علی من
بعدی یعنی بزرگ خدای که منت نهاد بر من بکامل شدن دین و اتمام گشتن نعمت و راضی بودن
حق تعالی از پیغام بری من و ولایت و امامت از برای علی بن ابی طالب بعد از من و بعد از آن باز اعاده
فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله و از این آیات و روایات ظاهر شد که دیگری غیر از آنحضرت مستحق خلافت
و نیابت رسول خدا نیست و هر کرا دیده ادراک از غبار عداوت خاندان امیر المؤمنین نا
بینا نشده و طریق حق مودت ذریت سید المرسلین بر وی پوشیده نگشته و بر حقیقت حکایت روز
غدیر مطلع شده و مضمون این دو مذکورتین را کما هو حقه فهمیده هیچ گونه تقدیم دیگری بر آن آفتاب
عالمتاب امامت تجویز نتواند کرد و با قهرمان عقل و نقل دست و گریبان نتواند شد چنانچه
مولوی در مثنوی گفته   ماه بیگفتن چو باشد رهنما   چون بگوید شد ضیا اندر ضیا
چون تو بابی آن مدینه علم را   چون شعاعی آفتاب حلم را   باز باشی باب رحمت تا ابد
بارگاه ما له کفوا احد   و شخصی که خالق در باب خلافت او از قسم تاکید نماید چون آن

امر

امر صورت پذیرد که امروز دین و شریعت من اکمال یافت و نعمت خود را بر شما تمام کردم گفته مولانا
حسن کاشی   فهم انسانی چه داند عزت کار ترا   کافرینش بر نتابد بار مقدار ترا   اثبات
امامت او را احتیاجی به بینه و برهان نخواهد بود دیگر از آیات سورهٔ برائت است و این
سوره را برائت و توبه و فاضحه و مخزیه و عذاب گویند چه در وی بیزاریست از کفار و در وی ذکر
توبه مؤمنانست و فضیحت کننده اهل نفاق است و رسوا کننده منافقانست و ذکر عذاب در وی بیش
از دیگر سوره هاست و ترک بسمله در وی جهت آنست که بسم الله الرحمن الرحیم امان است و این
سوره برای رفع امان آمده نقله آثار از مخالف و مؤالف متفق اند بر انکه چون سوره برائت
نازل شد حضرت رسالت ص سی یا چهل آیت از اوایل سوره بابی بکر داده فرستاد که بمکه رود
و در موسم بر اهل مکه خواند و چون پاره از راه را قطع نمود جبرئیل نزول نموده گفت که حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک یعنی باید که تو خود متصدی
این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت امیر المؤمنین علی را فرمود که ناقه عضبا سوار
شده خود را باو رسانیده سوره را از او گرفته طریق رسالت بجا آورد و حضرت امیر بموجب
فرمان شده سوره را از او گرفته باهل مکه رسانید چون ابو بکر برگشته از سبب آن پرسید
فرمود که امر الهی شد که من خود آنرا برسانم یا کسی که از اهل من باشد و چون علی از من بود او را
فرستادم و این دلالت صریحه دارد بانکه امیر المؤمنین ع از آنحضرتست و بمنزله آنحضرت است و
تبلیغ احکام الهی دیگری از آنسرور و علما این حدیث را نیز دلیلی جداگانه شمرده اند برین مطلب
و این نیز معلوم شد که شخصی که حق تعالی جهت رسانیدن آیتی چند از کتاب خود ببعضی از مردم
او را امین نداند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن آیتی چند تمام آیات کتاب
کریم و امامت جمیع امت رسول عظیم او را امین دانند و امام خوانند و چگونه امین باشد در
رسانیدن جمیع دین الهی و حال آنکه حق تعالی از بالای هفت آسمان او را عزل نمود و فرق است
میان عزل نمودن و ولی ساختن فرقی که عقلا مخفی نیست و در مثل است که عزل طلاق مردانست
و از فرمان الهی معلوم شد که او بمنزله پیغمبر نیست و در رسالت امت تبلیغ احکام چه روا
است نزد هیچ عاقلی تقدیم مفضول بر فاضل و ابن بابویه رحمه الله درین مقام افاده

نمود بلکه هرگاه بموجب خبر مذکور ابو بکر از انحضرت پیغمبر نباشد هر آینه تابع او نخواهد بود بدلیل قول
حق تعالی فمن تبعنی فانه منی و هرگاه تابع حضرت فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم و هرگاه محب خدا
نباشد مبغض او خواهد بود وحب نبی ایمان و بغض او کفر است و چنانچه این خبر درست شد که علی
از انحضرتست دیگر روایات نیز بر ان دلالت دارد و از انجمله مخالفان در تفسیر قول حق تعالی افمن
کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه روایت کرده اند که مراد بصاحب بینه حضرت پیغمبر است
و مراد بشاهد که تالی او باشد امیر المؤمنین است و ایضا روایت کرده اند انحضرت رسالت
صلعم که فرمود طاعت علی کطاعتی و معصیته کمعصیتی و روایت کرده اند که حضرت جبرئیل در غزاء احد
نظر بحضرت امیر انداخت دید که ان شهسوار معرکه لافتی و مبارز میدان اهل اتی در پیش روی
مبارک حضرت رسالت مجاهده مینماید گفت یا محمد این غایت یاری و جان سپاری که علی در حضرت
تو بجای اورد حضرت رسالت فرمود که جبرئیل انه منی و انا منه پس جبرئیل فرمود که انا منکما انا
اینجا سخن ابن بابویه است و ایضا دیدیم از ابتدای این سوره که و اذان من الله یوم الحج الاکبر است
در مسند احمد حنبل مسطور است که هو علی حین اذن بالآیات من سورة برائة حین انفذها النبی صلی
الله علیه و آله مع ابی بکر و اتبعه بعلی فرده و مضی بها علی علیه السلام و قال النبی صلعم قد امرت
ان لا یبلغها الا انا او احد منی یعنی انمؤذن علی بود که ان احکام را با اهل مکه برسانند و در وقتی
که اگاه ساخت ان آیات را که از سوره برائت بود اهل مکه را هنگامی که فرستادن آیت را بابوبکر
و علی ع از پی او فرستاد و او را برگردانید و خود آیات را برد و خوف نداشت با انکه چندین کس از
اکابر و اهالی مکه را کشته بود و موسی ع با انکه یک کس را کشته بود و چون مامور شد که بهدایت فرعون
رود گفت خوف دارم که از ایشان مردی را کشته ام و چون ابو بکر برگشت و او را برگردانید
پرسید که رسول صلعم از جانب خدا مامور شدم که نباید ان آیات را برساند مگر من یا شخصی که از
من باشد و بجای من باشد مرویست که امیر المؤمنین ع عرض کرد که من خطیب نیم و حضرت رسالت
و رسول الله فرمود بامر الهی ناچار است یا من بروم یا تو پس گفت هرگاه چنین است بروم رسول الله
گفت برو که حق تعالی زبان و دل ترا گویا و ثابت میدارد و یکی از معانی این گفته که فرستادن
علی را بعد از ابی بکر بجهت این بود که در میان عرب مقرر و معهود بود که اگر عهدی و پیمانی در میان

آمد.

آمد بغیر از قول از عهد کنند یکی از خویشان میان عرب مقرر و معهود بود که اگر عهد و پیمانی او
را اعتبار ننمایند و چون رسول خدا صلعم با قبایل عرب عهد کرده و دو قبیله نقض عهد
کرده بودند بجهت تنبیه ایشان بایست خود برود یا خویشی از علی را فرستادن نه آنکه ابابکر
را قابلیت این کار نبود جوابش اینکه خدا و رسول خدا منزه و مبرا اند از اینکه فعل عبث کنند
پس فرستادن کسی را اول بار و باز او را بر گردانیدن باید که بنا بر غرضی که معتد به باشد
چون تنبیه بر فضیلت و بزرگی از شخصی تا بلند شدن نام و آوازه او یا آنکه مردمان بدانند
که از دیگران این کار نمی آید یا این امر از ان مرد متمشی نمیشود و اگر درین مقام اول باز سوره
را باامیر المؤمنین ع داده می فرستاد شاید مردمان گمان میبردند که درین جماعت غیر از ان
حضرت کسی بوده که صلاحیت این کار داشته است و آنکه گفتند در میان عرب مقرر بود الی
آخره اگر این قاعده مقرر می بود البته رسول الله میدانست و برو مخفی نمیبود اینکه اخذ از قاعده
عرب خبر دارد باشد معنی ندارد پس مشخص شد که سر آن اینست که ابی بکر رضی الله تعالی قابلیت
ان کار نداشته و هرگاه کسی از این قسم امری عاجز باشد بیقین امر امامت را قابل نخواهد بود
هر که در علم خود نبود باشد عارف کردگار چون باشد این آیت دیگر آیه منور
نور است حق تعالی فرموده الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی
زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة
تا آخر آیت که اهل سنت از حسن بصری که رئیس و مقتدای و واعظ و صاحب التذکیر است
نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوة فاطمه است در میان و مصباح امام حسن و امام
حسین ع اند و زجاجه کوکب یا ستاره درخشنده است فاطمه است در میان زنان دنیا
و شجره مبارکه ابراهیم است نه شرقیست و نه غربی نه یهودی و نه نصرانی یکاد زیتها
یضیء علی است که از و بیکران رسیده نور علی بود امام نور علی نور امام بعد از امام است
که از ذریت او تا روز قیامت باشند و حق سبحانه را نماید بسبب ایشان هر کرا خواهد که واسطه
هدایت خلایق شوند و هرگاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین این مثل زده باشد
و این مرتبه قرار داده باشد بطریق اولی حضرت امیر المؤمنین را که اکمل است و افضل

است باین محل و مرتبه او لحق خواهد بود پس از باقی امت اقدم و افضل و اتم و اکمل باشد و
معنی آیه آنست که حق تعالی نور آسمانها و زمینهاست و یکی از نامهای حق سبحانه و تعالی
نور است و کیفیتی اسم که باصره اول در یابد و بواسطه او چیزها را درک نماید چون کیفیتی
که فایض کردد مثلا از نیر اعظم بر جرمها و باین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نباشد
و چون خود را باین نام خوانده پس معنی آنست که الله ذو نور یعنی خداوند نورها یعنی منور است
یعنی نور دهنده و روشن کننده آسمانها و ملائکه مقربین و زمینها با انبیا و مرسلین یا روشنی
بخشنده دلها با نور معرفت یا آنکه چون سبب ادراک چیزهاست و حق تعالی بیان کننده است
هر چه بندکان را بکار آید و راه نماینده پس او را نور توان کفت و نزد محققان نور حقیقی هستی
حق است که همه موجودات بدو ظاهر شده اند و همه مخفی و مشکوة انبوبه است یعنی کوه در دیوار
قندیل باشد و مصباح فتیله آن انبوبه در قندیل از آبکینه که کویا ستاره درخشان است از
بسیار نفع که آن زیتونست از درخت مبارك نه در طرف شرق است از معموره و نه در طرف
مغرب بلکه میان دو بیرون او ولایت شام است یا اصل او از بهشت است پس اندر درختهای
این جهان نیست که شرقی و غربیش توان کفت نزدیک است که روغن آن درخت روشنی
دهد بنفس خود و اکرچه آتش بوی نرسیده باشد یعنی بمثابه درخشنده که بی آتش روشنی دهد
روشنی بر روشنی افزوده یعنی صفای زیت با نور چراغ یا درخشندکی زجاجه بران
افزوده راه مینماید حق تعالی بنور معرفت خود هر کرا میخواهد و میزند مثلها خدای تعالی برای
مردم تا نیکو در یابند و او بهمه چیزها داناست و کفته مراد نور ایمانست تشبیه کرده
سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته
در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که فیض کلمه تا آنکه بر
زبان مؤمن کذرد عالم را منور کند چون بر زبان جاری شد و تصدیق دل بان بازکشت
نور علی نور بظهور آمد یا آنکه نور معرفت آلهی در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته
از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارك محمدی صلعم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکیست
و انفرا کرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد

یا نور قرآنست و دل مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن و شجره وحی الهی که حد وسط است هنوز
ناخوانده دلایل او روشن است چون قراءت کنند نور علی نور باشد و علی بن ابراهیم از امام
جعفر صادق ع نقل کرده که مشکوة حضرت فاطمه است و مصباح حسنین و حضرت فاطمه در
میان زنان کوکب درخشنده افروخته شده از شجره مبارکه که حضرت ابراهیم نه مایل
بیهودیه است و نه بنصرانیت نزدیکست که علوم محتاجه که در چشمه دل آنحضرت جا گرفته
نوران بخاص و عام برسد چون امامی از او بوجود آید نور علی نور بحصول رسید و حق سبحانه
و تعالی راه نماید بسبب آن انانکه واسطه هدایت خلق ایشان ساخته و امام محمد باقر ع فرموده
مصباح نور علی است در سینه پیغمبر و زجاجه سینه علی بن ابی طالب است ع که علم خود در سینه
لی کینه او بودیعت نهاده نزدیک است که عالمی از آل محمد صلوات الله علیهم تکلم فرماید بان پیش
از انکه از وی بپرسند و نور علی را امامی مؤید بنور علم کامل و حلم شامل بر اثر امامی از آل محمد تا قیام
قیامت حق تعالی هدایت کند بان نور و راه نماید هر کرا خواهد از اهل استحقاق و مهدی هادی
صاحب الزمان در آخر الزمان آن نور است که واسطه هدایت مردم کرده و نور علی نور بر کل
ائمه انام علیهم السلام ایضا صادق است زیرا که هم نور است و هم نور ولایت در ایشان
سرایت دارد چنانچه گفته اند — پدر نور و پسر نوریست مشهور — از اینجا فهم کن نور
علی نور آیه دیگر عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ است که حافظ ابو نعیم باسناد خود از
سدی روایت میکند که او گفت از رسول الله شنیدم که در وقت تلاوت این آیت فرمود
ان ولایت علی یتساءلون عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق و لا غرب و لا فی بر و لا بحر
الا و منکر و نکیر یسألانه ولایة امیر المؤمنین بعد الموت یقولون للمیت من ربک و ما دینک
و من نبیک و من امامک یعنی بدرستی که از نبی کان می پرسند ولایت علی را در قبرهای ایشان
پس نمی ماند هیچکس در مغرب و مشرق و خشکی و دریا مگر انکه چون از دنیا بیرون رود و
لایت امیر المؤمنین را ازو می پرسند منکر و نکیر از و سوال مینمایند که خدای تو کیست و دین
تو چیست و پیغمبر تو که بود و کرا امام و پیشوا دانستی رسول خدا میدانستی و همان حافظ از ابن
مسعود روایت کرده که گفت واقع شده است تصریح بخلافت از الله تعالی در قرآن از برای سه

کسانی بن که ان اول از برای آدم صفی الله که گفته إنّي جاعل في الارض خليفة يعني بدرستی که من
گردانیده ام در روی زمین خلیفه را در وقتی که آدم ع آفرید از برای داود نبی ع که در خطاب
با او میفرماید انا جعلناك خليفة في الارض يعني بدرستی که ما گردانیده ایم ترا خلیفه در روی زمین
سیم از جهت امیر المؤمنین که فرموده ليستخلفنّهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم داود
وسليمان وليمكننّ لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنّهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني لا يشركون
بي شيئا ومن كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون يعني هر آینه خلیفه میگردانیم ایشان را در زمین
همچنانکه خلیفه گردانیدیم آنکسانی را که پیش از ایشان بودند داود و سلیمان ع هر آینه تمکین وقوت
میدهیم از برای ایشان دین ایشان را آنچنان دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام
و بان راضی شده اند و هر آینه بدل میدهیم ایشان را از پس ترس از دشمنان یعنی اهل مکه یعنی
در مدینه که پرستش میکنند در زمان خلافت و شریک نسازند با من چیزی را یعنی محبت مال
وجاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و هر که کفران ورزد در این نعمت که ولایت علی کرم وجهه بن ابی
طالب است بعد از وعده الهی پس آن گروه کافر نعمتانند در فسق و عاصیانند خدا و رسول را و آنچه
نقل کرده شد جمهور اهل سنت بهمین تفصیل نقل کرده اند و از ایشان مشهور است و متواتر پس
کسی را انکار آن نرسد و در تفسیر اهل بیت ع مذکور است که کفر این نعمت اول بار طایفه کردند
که بنیاد بنای مخالفت اهل بیت نهادند ایضا مذکور است که مراد باین خلیفه حضرت صاحب
الامر است که عزت جمیع بلاد مشرق و مغرب بدست وی خواهد گشود نه آنانی که بعد از رسول
خلافت کردند و در زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شد چنانچه اهل خلاف میگویند و دلیل
بر حقیقت این قول آنکه حق تعالی وعده فرموده و وعده در آینده می باشد و آنچه در عهد رسول
بظهور آمد حال بود و دیگر آنکه یکی از دین پسندیده و تبدیل خوف با من بان حد نرسید
که در آیه ذکر شده و آن در زمان صاحب الامر بفعل خواهد آمد و آنانکه حمل کرده اند
خلافت را در صحابه بنص این آیه غلط کرده اند چه اگر بنص خدا یا رسول بودی احتیاج باختیار
صحابه ابی بکر را و نص ابوبکر بر عمر و از عمر بشوری نبودی و هر گاه نص صریح مثل انا جعلناك
خليفة في الارض باشد باجماع و بیعت حاجت نمی افتد و دلیل بر آنکه مراد انبیا عظیم که در عموم

پیشاه بود

یتساءلون عن النّبأ العظیم واقعست علی ع است انکه عمرو عاص در ان قصیده کفته هُوَ النّبأ العظیم
وفلک نوح و باب الله وانقطع الخطاب دلیل انکه حافظ ابو نعیم از سدی نقل کرده واو از علقمه
که در روز حرب صفین مردی از لشکر شام جراشر مکمل و مصلح و مصحفی حمایل کرده و میخواند بآواز بلند
عم یتساءلون عن النبأ العظیم من اراده کردم که در برابر او روم و با او حرب کنم که حضرت امیر
چون بر اراده من مطلع شد فرمود که یا علقمه مکانک یعنی بر جای خود باش و خود بنفس نفیس متوجه
آنمرد شده چون باو نزدیک شد فرمود که اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی تو این
را میخوانی یا میدانی و میشناسی که نبأ عظیم که اختلاف در وکرده اند کیست آنمرد کفت نمیدانم پس
آنحضرت فرمود که والله انا النّبأ العظیم الذی فیّ اختلفتم وعلی ولایتی تنازعتم ورجعتم بعد ما قبلتم وببغیکم
هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم ویوم غدیر قد علمتم ویوم القیمة تعلمون وما علمتم ثم علاه بسیفه ورمی راسه
ویده ثم قال ـ ابی الله الا ان صفین دارنا وداره انکم ما لاح فی الارض کوکب وحتی تموتوا او نموت
وما لنا وما لکم عن حوزة الحرب مهرب یعنی بخدا قسم که منم آن نبأ عظیم که در من اختلاف کردید
وبر ولایت من نزاع کردید واز دوستی من بر کشتید بعد از انکه قبول کرده بودید و بر شمشیر من
هلاک شدید پس از انکه بشمشیر من نجات و هدایت یافته بودید و در روز غدیر حق را دانستید
و در روز قیامت هم خواهید دانست و انچه کرده اید جزای عملهای خود خواهید یافت و چون
سخن باینجا رسید شمشیر را حرکت داده نصف بالای آنمرد را بمقدار ده کز بعد انداخته این
بیت را فرمود و سبب نزول آیت آنست که چون حضرت رسالت ص دعوت مشرکان و قرآن
بر خلق خواند و بعث و قیامت بیم کرد و در فضیلت امیر المؤمنین ع سخن کفت اختلاف کردند
و از ان یکدیکر را می پرسیدند آیت آمد و اصل عم عن ما بوده است نون را در میم ادغام
کردند و الف را بجهة کثرت استعمال انداختند عم شد و ضمیر راجع باهل مکه است یعنی انچه
چیز پرسند کافران معاند و بقول نبأ عظیم نبوت آنحضرتست که میکفتند او پیغمبر است
یا نه یا خبر بعث است که آیا قیامت خواهد بود یا نه و علی بن ابراهیم کفته نقل از امام ثامن ضامن
امام رضا ع که نبأ عظیم امیر المؤمنین است که فضیلت وی در همه کتابها و منادی مذکور بود
و بعضی منکر شدند و بعضی قبول نمودند و طایفه اختلاف کردند که امام و وصی پیغمبر است یا نه

بعضی در غلو نمودند و بطرف افراط افتادند و جمعی بغض و عداوت بطرف تفریط رفتند و مؤمنان یکراه
و یک وجه وسط اختیار نمودند و اختلاف گذاشتند و مخالفان در آن اختلاف نمودند کلا سیعلمون
یعنی نه چنین بود باشد که بدانند که آنچه در آن اختلاف میکرده اند حقست و روز قیامت عقیده
هر کس ظاهر شود آیة دیگر والذی جاء بالصدق وصدق به حافظ ابونعیم و فقیه ابن مغازلی
شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از الذی جاء بالصدق رسول است و مقصود از
صدق به امیر المؤمنین علیه السلام یعنی آنکس که آمده است از جانب حق تعالی بصدق و راستی بخلق
و آنکه تصدیق باو کرده قبل از همه کس و امام فخر رازی را درین مقام کاو تازی بخاطر رسیده
و گفته سبقت اسلام مخصوص بعلی و ابی بکر است و چون علی در آن وقت طفل بوده معلوم است
که تصدیق او در آن زمان باعث مزید قوت و شوکتی نبود پس حمل این لفظ را که صدق به راست
بر ابی بکر نمودن اولی مینماید لیکن دلیل او از بابت شبهای مظاهر البطلان است چه اگر قوتی
در شان ابی بکر واقع میبود او را احتیاج بزحمت کشیدن و دلیل گفتن نبودی با آنکه اولویتی
که دعوی کرده است باطل است زیرا که درجه نبوت و پیغمبری بلندتر از مرتبه اسلام است
و هرگاه حق تعالی در شان یحیی و عیسی و یوسف در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه
از آیات قرآنی ظاهر است و آتیناه الحکم صبیا و جعلنی نبیا و لتنبئنهم بامرهم و هرگاه طفل صاحب
نبوت و وحی تواند بود بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود و دیگر چه کسی را
که در اسلام تولد نموده باشد او را نیکو نبید ایمان او و علی علیه السلام نیز در خدمت رسول صلعم بود
و با آنحضرت بزرگ شد و هرگز بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن باو اولی تر است و ایمان
آوردن ابی بکر چهل سال یا بیشتر در بت پرستی عمرش گذشته بود و دیگر آنکه بعضی از اصحاب
ما گفته اند که عمر آنحضرت در وقت تصدیق نمودن پانزده بود و بعضی چهارده نیز گفته اند
از اهل سنت نیز بعضی چون [شارح] طوالع و شارح مصابیح از حسن بصری نقل کرده اند و برین
رفته اند و دیگر آنکه حضرت علی علیه السلام از جمله ابیاتی که بمعاویه علیه اللعنة نوشته بود یکی این
بود   که سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما   ما بلغت اوان حلمی   یعنی من بر شما
همه سبقت داردم در اسلام که هنوز بالغ نشده اسلام آوردم و هرگاه معویة با اندیشی

وراه

وارد
وداه بیعمبری منکر این قول نشوند بلنر بروانی رانی انمعاویه منه ودیگر انکه مرجع اسلام
تبصدیق بماجاء به النبی است وانیکه او رسول خداست واین انتکالیف عقلیه است و موقوف
بکمال عقل خواه پنج ساله باشد شخصی وخواه پنجاه ساله ودیگر انکه ابن حجر در شرح بخاری گفته
که او درحالت شیرخوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد میشود که این هم مخصوص او باشد که در
سن صغر اسلام او صحیح باشد و مظهر عجایب و منبع غرایب را بر دیگران قیاس نتوان کرد
وایت دیگر حق تعالی فرموده ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
فخر رازی ونیشابوری در تفسیرهای خود وجمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند
که او گفت که این آیت در شان امیر المؤمنین ع نازل شده گفته اند ودا اینجا بمعنی محبت
است در دلهای مؤمنان وابن حجر در کتاب خود نقل مذکور را بعینه آورده و بعد از ان گفته بصحت
رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکوه نمود که قریش چون ما را می بینند چشم و رو
درهم میکشند واگر حرف میزنند از رسیدن ما قطع حرف وحدیث میکنند پس رسول صلعم غضبناک
شده غضبی سخت بطریقی که رنگ مبارکش سرخ شده وپیشانی نورانیش عرق کرد وگفت بان
خدای که نفس من بدست اوست که داخل نمیشود در دل هیچکس ایمان الا بدوستی شما بجهة
خدا ورسول ومعنی آیت آنست که بدرستی که انانکه گرویدند واعمال پسندیده کردند زود باشد
که پیدا کند ازبرای ایشان حق تعالی دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی
سببی وبی واسطه ودر حدیث است که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید
من فلانی را دوست دارم تو نیز او را دوست دار وجبرئیل او را دوست دارد ومنادی جبرئیل
در آسمان ندا کند که حق تعالی فلانی را دوست دارد شما هم دوستش دارید پس اسمانیان او
را دوست دارند ومحبت او را وضع در زمین کنند تا زمینیان او را دوست دارند واز
امام جعفر صادق ع مرویست که ودی که حق سبحانه وتعالی فرموده ولایت امیر المؤمنین
است وهم آنحضرت فرموده وابن بابویه در اعتقادات آنش ذکر کرده که ولایتی منه احب ومن
ولادتی منه یعنی دوستی من امیر المؤمنین را نزد من دوستتر است از فرزندی من وروایت من
ازو چون آیت در مقام ایشان واقع شده باینکه فرموده من محبت او را در دلهای خوبی افکنم

والبته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز دارد چه دوست داشتن را سببی بر از عصمت نیست هرگاه
حق تعالی در این مقام باشد که محبت او در دلها افکند یقین که او را بخلافت و نیابت از دیگران
اولی خواهد دانست آیه دیگر وقفوهم انهم مسئولون که این نیز در معنی نزدیک بآیه سابق است
وجمهور اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند و ابن حجر هم از دیلمی نقل نموده
و او از ابو سعید خدری که حضرت رسالت صلعم فرمود باز میدارند خلقانرا در موقف و سوال
میشود از ولایت علی علیه السلام که سؤال کرده میشوند از ولایت علی و اهل بیت او از جهت آنکه حق
تعالی امر کرد نبی خود را که بخلق بفهماند که مزدی از شما نمیخواهم و اجری الا مودت ذوی القربی
چنانکه گذشت و معنی آنست که سؤال خواهند کرد که آیا دوست داشتن ایشانرا حق دوستی
چنانچه پیغمبر صلعم وصیت کرده بود یا ضایع و مهمل گذاشتند پس از عهده جواب بر آیند و شیخ
طبرسی نیز از سعید بن جبیر نقل کرده در تفاسیر مذکور است که در موقف [illegible] صراط از
امامت و ولایت امیر المؤمنین ع خواهند پرسید هر که قایل بامامت او و [illegible] اطهار که بنص
خدا و رسول ثابت شده باشد یابد نجات از عهده جواب بر این آیه دیگر واسئل من ارسلنا
قبلک من رسلنا ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم وغیرهما از اهل سنت از [illegible] صلعم نقل کرده
که گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان من و میان انبیا و بمن خطاب [illegible] که از ایشان
بپرس یا محمد که بر چه چیز شما را بر انگیخته شده بودید و چون سؤال کردم همه گفتند شهادة
ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة بعلی بن ابی طالب یعنی مبعوث شدیم بگواهی
دادن آنکه خدای بغیر از خدا نیست و بر اقرار بنبوت تو و بر ولایت علی بن ابی طالب و این
صریح است در امامت آنحضرت ع و محتاج بیان نیست آیه دیگر وهو الذی ایدک
بنصره وبالمؤمنین است که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده است که او گفت از رسول
صلعم شنیدم که گفت دیدم بر عرش مجید نوشته بود لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی
ورسولی ایدته بعلی بن ابی طالب و اینست معنی قول حق تعالی در قرآن مجید هو الذی ایدک
بنصره وبالمؤمنین یعنی حق تعالی تایید و قوت داد ترا بیاری کردن وبالمؤمنین یعنی
بعلی بن ابی طالب و اینجا سخن در محض مدد کاری و همراهی نیست که همه مؤمنان در آن

شریک

شریك اند بلکه سخن در نوشتن اسم انحضرتست بصفت تایید در پهلوی اسم خدا و رسول در
عرش اعظم در ازل و این از اعظم فضایل و بزرکترین مراتب است که هیچکس را بغیر از ان
حضرت نصب نکرده و کسی را انکار ان نمیرسد و مداح خدا و همتای رسول که ملا حسن
کاشی رحمه الله کفته   انکه مداحش خدا هم رسول الله بود   کر کسی همتاش باشد هم رسول
الله بود   و ازین حدیث بظهور میرسد بهترین نص و عزیزتری دلیلی است بر امامت انحضرت
صلوات الله و سلامه و همچنین ایت و حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین صاحب کشف الغمه از
عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده اند و روایت
شده و بران رفته اند که در شان علی نازل شده و این فضیلتی است که هیچ احدی از صحابه بغیر
از امیر المؤمنین ع حاصل نشده پس او امام و قایم مقام باشد و معنی ایت اینست که یا محمد در دفع
شر دشمنان بس است ترا خدای تعالی و انکسی که تابع شده است ترا از مؤمنان و کسی را مناقشه
نمیرسد که شاید در شان همه مؤمنان باشد بر تقدیری که در شان علی باشد از جمله فضایل
اوست و از کسی منکر نیست اما لا نسلم که در نص در امامت باشد چه اکر مراد کافه مؤمنین
می بود بایستی چنین باشد که و حسبك الله و المؤمنان پس چون قید بر اتبعك شده دلالت میکند
بر اراده تخصیص و اما وجه دلالت بر مدعا اینکه چون حق تعالی حصر کفایت شر را از پیغمبر ع در
خود و در انکس که تابع او شده و همچنین حصر تابع بودن نبی را ع بمقتضی روایت دلالت میکند
بر افضلیت او ع از سایر مؤمنان و همچنین آیه و من عنده علم الکتاب از طریق حافظ ابو نعیم
از ابن حنیفه نقل شده که انکس که نزد او علم کتابست یعنی علم قرانست ان علی بن ابی طالب است
و در تفسیر ثعلبی نیز از عبد الله علیه السلام منقولست که او کفت پرسیدم که کیست انکسی که نزد
اوست علم کتاب و رسول خدا صلعم در جواب فرمود انما ذلك علی بن ابی طالب یعنی نیست انکس
مکر علی بن ابی طالب و این دال است بر انکه او افضل باشد پس او امام باشد و نیز از انکه مطلقا
از نص علم نفی شده و از انکه کفته است مراد از انکه نزد ایشان علم کتابست علماء یهود اند که
مسلمان شده بودند چون عبد الله بن سلام و یاران او از ان غافل که سوره مکیه است و ابن
سلام و اصحاب او در مدینه ایمان اورده اند چنانچه از سعید بن جبیر مرویست و نیشابوری

نیز در تفسیر خود ذکر کرده است و میر نور الله جای دیگر هم گفته که متبادر از کتاب قرآنست چه مطلق
منصرف بفرد کامل میشود بلی مراد از اهل کتاب یهودیه و نصاریست و این جا و آن جا و آیا بیان کنند
حلال و حرام و فرض و سنت امیر المؤمنین باشد و مردم از و فرا گیرند بجهتی باشد یا علمای یهودی
و کسانی که اعتمادی و اعتباری بسخن و گفتگوی ایشان نباشد اگر انصاف باشد و مراد توریت
نباشد آیهٔ دیگر و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم
الست بربکم قالوا بلی یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای
ایشان ذریات ایشانرا و ذریات اومرا بیرون کرد بعضی از اصلاب بعضی و گواه کرد ایشانرا
بر نفسهای ایشان یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری
تو پروردگار مایی و ذکر آدم نکرد چه معلوم است که پدر همه اوست و همه از صلب او بیرون
آمدند گویند فرا گرفت میثاق را از ذریت آدم بزمان که وادیست نزدیک بعرفات و بعضی
گفته اند در وهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و این اخذ میثاق یا بعد از خلق آدم
و قبل از دخول جنت بود یا بعد از خروج از بهشت که ذریات آدم را از اصلاب بر آورد و بر
مثال مورچهای خورد و نطق و عقل در ایشان آفرید و ربوبیت را بر ایشان عرض کرد و قبول
نمودند با ارواح لبشریه موجوده قبل از ابدان چون اقرار بوجود الله از لوازم ذوات بود
و از کسب مستغنی بمذهب بعضی از اخذ میثاق نامیده و تعلق ببدن بعضی را مانع تذکر و یاد
آوری شده و بعضی را نشده و فرشتگانرا بران گواه گرفته تا روز قیامت منکر اقرار خود
نشوند و غرض از ذکر آیهٔ آنکه ابن شیرویه در کتاب فردوس از حذیفه یمانی نقل کرده
و جمهور اهل سنت از رسول صلعم نقل نموده اند که فرمود اگر میدانستند مردمان که در چه
وقت نام امیر المؤمنین بر علی ع اطلاق شده و کی او را امیر المؤمنین گفته اند هیچکس منکر
فضل و کمال او نمیشد نام نهادن او را امیر المؤمنین و حال آنکه آدم ع میانه روح و جسد
بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود حضرت رسول صلعم این کلام فرمودند و این
آیت را خواندند و بعد از آنکه بلفظ بلی رسیدند گفتند که قال الله تبارک و تعالی
انا ربکم و محمد نبیکم و علی ع امامکم و در دیگر نسخه علی امیرکم یعنی در روز الست چون از

وسؤال وجواب واقع شد وذریت آدم گفتند بلی خطاب عزت بر ایشان شد که من پروردگار ۹
شما ام ومحمد صـ نبی ورسول شماست وعلی عـ امام شماست یا امیر شما بر اختلاف نسخ وهرگاه
آنحضرت را پیش از وجود آدم امیر المؤمنین نامیده باشد یقین بامارت مؤمنان وخلافت ولمامت
اولی خواهد بود از دیگران در عالم وجود وهنگام امارت چنانچه ملا حسن کاشی در قصیده میگوید
پیدا نبود از گل آدم نشان هنوز کاین بر عرش نام علی آشکار کرد دیگر قول حق تعالی است
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ این آیه بیان حال بهشتیانست که در
بهشت در دل کسی حسد وبغض وکینه نباشد میفرماید بیرون میکنیم انچه در سینهای بندگان بوده
از کینه که در دل داشته اند ودر بهشت در می آیند در حالتی که برادران باشند یکدیگر را
در دوستی ومهربانی ونشسته باشند بر تختهای زرجواهر روبروی هم آورده در مسند
حنبل از ابن ابی اوفی نقل کرده که او گفت رسول خدا صـ در مسجد نشسته بود بخدمت او رفتم
اصحاب قصه مواخاه وبرادری که حضرت میان یاران قرار داده بود در میان داشتند
امیر المؤمنین عـ گفت یا رسول الله در آن وقت گویی روح از تن من رفته بود وپشتم سست
شده که شما هر یک از صحابه را با دیگری برادر کردید ومن التفاتی نفرمودید ودر خاطرم میگذشت
که مبادا غباری در خاطر مبارک از من باشد پس رسول خدا صـ فرمود بآن خدای که مرا
براستی بخلق فرستاده که ترا از برای خود گذاشته بودم چه تو از برای من بجای هرونی از
برای موسی الا بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود وتو برادر ووارث ووزیر منی وتو وفاطمه
با من خواهید بود در خانه من در بهشت وتویی یار ورفیق من چون این کلمات بر زبان
مبارک راند فرمود که اخوانا علی سرر متقابلین متحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض
یعنی برادران بهشت بر تختهای باشند روبروی هم نشسته بدوستی حق تعالی روی یکدیگر
را می بینند واز ابوهریره منقولست که گفت شنیدم که علی عـ برسول خدا صـ گفت یا رسول
الله کدام یک از من وفاطمه را دوست تر میداری در جواب فرمود که فَاطِمَةُ اَحَبُّ اِلَيَّ
مِنْكَ وَاَنْتَ اَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا یعنی فاطمه دوستر است سوی من از تو وتو عزیزتری نزد من
از وی وبعد از آن فرمود که گویا می بینم که تو بر کنار حوض کوثر نشسته ومردمان آب میدهی

وبر کنار آن حوض ابریقها هست از هر قسمی بعدد ستارهای اسمان وتو وحسن وحسین وفاطمه
وعقیل وجعفر در بهشت چون برادران بر تختهای زبرجد هر دو بروی هم نشسته خواهید بود
وبعد ازان خواند این ایة راکه اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفاء صاحبه یعنی برا
دران بر تختها دوبروی هم می باشند که هیچکس پس سر دیکری نخواهد دید چه هرکس حرکت
میکند تخت او نیز همراه او میکردد تا همه روی یکدیکری دیده باشند وازین حدیث اول ظاهر میشود
که او بجای هارونست ومناسبتی ومثل هیاتی با رسول صلعم دارد که هیچکس بغیر از او قابل ولایق
برادری پیغمبر نیست وبرادر ووزیر ووارث اوست نزد یکدیکری وازین حدیث دوم فهمیده
میشود که او ان فاطمه عزیزتر است وظاهر است که فاطمه از همه کس عزیزتر بود نزد ان حضرت
پس او از همه کس عزیزتر باشد واز همه افضل واو امام باشد نزد یکدیکر ایت دیکر در سوره محمد
است ولتعرفنهم فی لحن القول مضمون ایه با سابق ولاحق بیان حال منافقانست که نفاق را نهان
کردند از رسول تبصور انکه ظاهر نکرد انرا حقتعالی کینها ومکرهای انها را میفرماید واکر خواهیم
ایشانرا بنمایم وعلامات انرا ظاهر کنم پس تو بشناسی ایشانرا بعلاماتی که بر کینه ونفاق ایشان
بشناسی تو ایشانرا در کرد اینرا سخن از صوب صواب بجهت تعریض وتوریه وخدای تعالی میداند
کرد از هرکس را مناسب این جزا خواهد داد آورده اند که بعد از نزول این ایة هیچ اهل
انکاری ونفاقی نبود الا که انحضرت شناخت اورا ودر خلوت با امیر المؤمنین تفصیل حالات
آینده ذکر کرد از قوم جمیعا با وی کفت ووصیت بصیری فرمود حافظ ابو نعیم وجمهور اهل سنت
ابو نعیم سعید خدری وغیره نقل کرده اند که مراد از ولتعرفنهم فی لحن القول بغض ودشمنی
منافقانست امیر المؤمنین عم را ودر کتاب کشف الغمه از حافظ ابی بکر موسی بن مردویه نقل
کرده اند که او در کتاب مناقب خود ذکر نموده که از جمله ایات نازله در شان امیر المؤمنین
عم یکی اینست ووجه استدلال باین آیه آنست که هر که [illegible] کرد اینده باشد حق تعالی دشمنی اورا دلیل
نفاق وبرکشتن از دین حق نخواهد بود آنکس مکر نبی یا امام ولا اقل افضل خلایق بعد از نبی
خود خواهد بود وذر حق غیر انحضرت از صحابه واقع نشده ازبرای دیکری ثابت نکشته که دشمنی
او سبب کفر شده باشد وحکیم الهی وحکیم ثنا در بیان انکه دشمنی او کار اسان نیست فرموده

بیت

بیت غم آوردن از حلیمی نیست بغی پروردن از حکیمی نیست آنکه بر مرتضی برون آمد نزد
عاقل حکیم چون آمد دور دور بند در جز او سرشت باغبان نشر ز باغهای بهشت جانب هر که
با علی نه نکوست هر که کو باش من ندارم دوست هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشته است
خاک بر سر او آیه دیگر قول حق تعالی است در سوره بقره الَّذِینَ اِذا اصابتهم مصیبةٌ قالوا اِنّا لله وَاِنّا اِلَیهِ
راجعون اُولٰئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَرَحمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ المهتدون نزول آیه در شان
صابرانست میفرماید آنانکه چون ایشان را برسد رنجی ومکروهی گویند ما از آن خداوندیم وهرچه از و
بما رسد بآن راضی وشاکریم وبعد از آن روی حق بازگردند که انیم اعتراف واعتقاد بر وی بازگشت داریم
آن گروه که در مصیبتها آن کلمه بر زبان رانند یعنی بنوع استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتها از پروردگار
ایشان رحمت پی در پی ونعمت بهشت وآن گروهند که ایشان راه یافتگان برضا وتسلیم ویا بکلمه
استرجاع که موجب ثواب عظیم واجر جزیل است ودر تفسیر ثعلبی وتفسیر نقاش وغیرهما مذکور است
که این آیه در شان امیر المؤمنین ع است نازل شد در حالتی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه
باو رسید واو بکلمه استرجاع تکلم نمود ودر تفسیر زواره مسطور است که مرویست از صادق ع که چون
خبر شهادت جعفر بن ابی طالب ع رضوان الله بامیر المؤمنین رسید فرمود که انا لله وانا الیه راجعون
پیش از او کسی آن کلمه را در حال مصیبت نگفته بود حق تعالی ذکر این آیه فرستاد وفرمود این کلمه را
سنتی گردانیدم تا هر مصیبت زده که بآنحضرت اقتدا کند واین کلمه بگوید از من بر وی صلوات ورحمت
باشد ووجه استدلال از آیه بر مطلوب از دو وجه است اول آنکه متوجه بودن صلوات ورحمت
از جانب حق تعالی شخصی بر تنهائی مخصوص معصوم است وانفراد تمت آنهم مخصوص بآنحضرت است و
این دالست بر عصمت او ع وچون عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت است ووجه دوم حصر
کمال اهتدا وراه یافتن نیز کار وراه نمودن او عیدرا اولئک هم المهتدون چنانچه در آیه اِنَّما
اَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ ودر آیه اِنّا هدیناه السبیل گذشت واین دلیل است وبر افضلیت
دلالت دارد وهر که افضل باشد اولی واحق بامامت خواهد بود ودر باب اول گذشت که
اَفَمَن یَهدی اِلَی الحَقِّ احقّ ان یتّبع اَمَّن لا یهدّی الّا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون آیه دیگر سلامٌ
علی آل یاسین است یعنی سلام بر الیاس وقوم او چنانچه گویند فلانیان وبعضی گفته اند الیاس

هم نام اوست چون سینان و سینین و از قرا نافع و ابن عامر و یعقوب آل یس خوانده اند از ابن عباس
رضی الله عنه مرویست که مراد از آل یس آل محمد است صلوات الله علیهم که یس نامی از نامهای
بزرگوار آنحضرتست، و میر نور الله در احقاق الحق فرموده که چون حق تعالی درین سوره مبارکه مخصوص
ساخته است چند پیغمبر را بسلام مثل نوح و ابراهیم و موسی و هرون گفته است سلام علی نوح فی
العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هرون پس گفته است سلام علی آل یس و ختم سوره
را بسلام علی المرسلین کرده و روشن است که سلام برایشان بر سنتهای در اثنای سلام بر انبیا
و مرسلین دلالت صریح دارد بر اینکه ایشان در رتبه پیغمبرانند پس البته باید که معصوم باشند و حجت
نص است در امامت و اقلا نص در افضلیت وجود هیبت و امیر المؤمنین ع در میان آن از باقی
افضل است پس بر سایر امت افضل و اولی باشد بعد از آن فرموده که مؤید این حرف است آنچه ابن
حجر در صواعق از فخر الدین رازی نقل کرده و گفت که اهل بیت رسول الله ص در پنج چیز مساوی
آنحضرتند و برابر یکی در سلام که حق تعالی فرموده که السلام علیك ایها النبی سلام علی آل یس و یکی
صلوات بر وی و بر ایشان در تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و یکی در طهارت و لطافت و با
یکی که [illegible] ساخته بکلمه طریقی در شان ایشان فرموده و یطهرکم تطهیرا و یکی
در تحریم صدقه که چنانچه بر آنحضرت حرام است بر ایشان [illegible] است و یکی در محبت که در شان
او فرموده فاتبعونی یحببکم الله و حق تعالی دوست [illegible] دوست داری در شان
ایشان فرموده قل لا اسئلکم [illegible] المودة فی القربی [illegible]
الا آنکه اهل بیت [illegible] و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون چون [illegible] میگفتند که حق تعالی باید که ملك را برسالت فرستد
تا خلق را دعوت نماید رد قول ایشان این آیت فرستاد یعنی ما نفرستادیم پیش از فرستادن
تو آدمیان را بر زبان ملائکه وحی فرستادیم و سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت
فرستند نه ملك را پس بپرسید از اهل ذکر که کتابها است یعنی علمای ایشان را اگر نمیدانید
پس بدانید که انبیای گذشته همه بشر بوده اند و حافظ محمد بن موسی شیرازی که از علمای
اهل سنت است از مشاهیر ایشان از تفاسیر اهل سنت بر آورده و از ابن عباس نقل کرده

که

که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع که ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیان‌اند و ایشان‌اند
اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل نزول ملائکه بخدا قسم که مؤمن را نام ننهاد نمؤمن الا بجهة
کرامت و عزت امیر المؤمنین ع و بعینه روایت کرده همین کرد اسبیان شوی از سدی از حارث
از ابن عباس و وجه استدلال باین آیت آنست که از کسی را حق سبحانه و تعالی اهل ذکر گفته باشد و
سایر امت را امر نموده بسؤال کردن از و ناچار خواهد بود امام و هادی و رهنما و بنابرین عالم
او را اگر امیر المؤمنین خوانند رواست آدم او را که امام المتقین گویند سزاست دیگر ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله است که از اهل سنت ابن حجر در کتاب صواعق گفته که ابو
الحسن مغازلی از امام محمد باقر ع نقل کرده است که آن حضرت فرمود در حق این الآیة نحن الناس
والله یعنی بدرستی که لفظ ناس که واقع شده مراد آنها از آن ماییم بخدا قسم و چه مراد آنست که آیا
مراد از حسد میبرند بر آن چیزی که خدای تعالی داده است مردم را از مردی که میهمان بر ایشان
حسرت میبرند اهل بیت‌اند ع و وجه دلالت بر مدعا آنکه کسی محسود مردمان باشد خصوصا در امر
دین البته افضل خواهد بود حسبنا الله نعم الوکیل است که چون ابو سفیان از غزوه احد برگشت
بطایفه که متوجه مدینه بودند مبالغه نمود که چون محمد و یاران را به بینند ایشان را بترسانند و
چون آن خبر بلشکر اسلام رسید گفتند حق تعالی ما را یاری دهنده و کفایت کننده است و او نیکو کار
گذار است و در کشف الغمه مذکور است و ابن مردویه نیز که از اکابر حفاظ اهل سنت است و ابو
رافع که از علمای ایشاست نقل نموده اند که چون ابو سفیان از مدینه یک منزل دور شد خبر آوردند
که از برگشتن پشیمان شده و قصد آمدن بمدینه دارد حضرت رسالت پناه ص امیر المؤمنین
را فرستاد که ملاحظه نماید که ایشان بر شتران سوار شده‌اند و اسبان را کتل یا بعکس میکنند و چون
حضرت امیر بایشان رسید دید که بر شتران سوار شده‌اند که بمکه میروند و در اثنای
رفتن جمعی بآنحضرت رسیدند و از شوکت و قوت لشکر کفار مذکور ساختند و گفتند ان الناس
قد جمعوا لکم یعنی جمعیت کرده اید که بر سر شما بیایند و غرض آن بود که اهل اسلام را بترسانند
دغدغه ناکرده و نترسیده گفت حسبنا الله و نعم الوکیل و وجه دلالت این آیت بر مقصود
آنکه بمقتضای قول حق تعالی که ایه گفته فاخشوهم فزادهم ایمانا یعنی بترسانید ایشان را هیچ

وجه خللی در اخلاص ایشان راه نیافت بلکه در ایمان افزودند و کسی که زیاده شود ایمان او درین قسم مهلکها و محلهای خوف و ترس یقین که شجاعت و اعتقادش خالصتی و ثبوتش در دین تا غایتی خواهد بود از دیگران پس او افضل باشد و تقدیم غیر بر و تقدیم مفضول بر فاضل باشد

آیه دیگر قول حق تعالی است أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ

یعنی ایا هر که باشد بر برهانی که از پروردگار خود که او را دلالت بر راه راست کند و انچه در آیه برهان اوست که دلیل عقل است گواهی از خدای تعالی که بجهت ان گواهی دهد و آن قرانست بر این باشد با کسی که ریاست طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته صاحب بینه مؤمنان کتابی یا هر مؤمن مخلص شاهد پیغمبر است ص و از طریق اهل بیت ع مرویست که صاحب بینه رسول و شاهد امیر المؤمنین است علیه السلام او در تصدیق نبی ای و بشارت بوجود او تابع یعنی موافق قرانست و ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبد الله اسدی و مجاهد و امام فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیر المؤمنین است ع و معنی انکه در تلوه یعنی در پهلوی اوست شاهدی که از نفس اوست چه من در منه از برای بیان جنس است یعنی این شاهد از مصطفی است ص و شك نیست که گواهی بر امت او باید که اعلم و اشرف خلایق باشد خصوصا وقتی که از و باشد و لفظ تبلوه دلیلیست بر انکه علی ع دوم رسول است بیفاصله زیرا که تالی اهست که در پهلوی چیزی باشد پس چگونه مقدم توان داشت بر وغیر او را و دیگری را تالی ساختن و مؤید مطلوب حدیث انت منی و انا منك و شرف این اختصاص بغیر از انحضرت دیگری نیافت و این آیت نیز باعتراف خصم دلیلی استظاهر و حجتی است با

آیه دیگر مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا در تفاسیر اهل بیت مسطور است که این آیه در شان امیر المؤمنین و حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن الحارث نازل شد میفرماید اناانی که بخدا و رسول در روز قیامت ایمان آورده اند و قسم اند قسمی اناننی که بعهدی که با خدا و رسول بسته بودند وفا نمودند و ثبات قدم ورزیدند تا شهید شدند چون حمزه که اسد شهدت شهادت چشید و جعفر طیار که در جنگ موته مرتبه شهادت یافت و قسمی انند که انتظار

شهادت

شهادت دادند و اندوی از پیمانی چون حضرت امیر المؤمنین ع و ایشان تغییر عهد ندادند و
سخن خود را بدل بسخن دیگر نساختند بخلاف آن جماعت که نه در معرکه ثبات قدم ورزیدند و نه
از ثنوی این مرتبه هم کردند بلکه در جنگها کار ایشان گریختن بود و در وقت ایام انتظار
حکومت و ادنوی ریاست داشتند و انا میر المؤمنین ع مرویست که فرمود که در وقت
تلاوت این آیه فیما نزلت والله و انا المنتظر وما بدلت تبدیلا یعنی بخدا قسم است که این
آیت در شان ما نازل شده و آن انتظار کشیده که حق تعالی فرموده منم و آنکه تبدیل سخن خود
نکرده من بودم و بالجمله مراد از استشهاد باین آیت آنست که صادق العهد منتظر حضرت امیر
المؤمنین ع است و کسی که حق تعالی او را باین دو صفت ستوده یاد کند نسبتی بدیگران نخواهد
داشت و مستحق خلافت و نیابت او خواهد بود دیگر آیت افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا آنکسی که هرچه فرستاده باشد بسوی تو پروردگار
تو همه را داند همچون کسی است که نابینا باشد بلکه و انکار قرآن کند مثل چون ابوجهل یا قلبا
چون منافقان این دو طایفه مانند هم نیستند و پند پذیر نشوند بقرآن مگر صاحبان عقل صافی
حاصل کلام آنکه حق تعالی مثل زده است بحال امیر المؤمنین در آنکه حال آنکه علم بهرچه خداوند
فرستاده باشد او را باشد یا حال جاهلی که نداند و نخواهد که نداند برابر نیست و اینمعنی
را صاحبان عقل درمیابند چنانچه نیشابوری گفته که انما ینتفع بالامثال الذین
یعبرون القشر عن اللباب یعنی نفع از امثال و مواعظ الهی آنهائی یابند که مغز را از پوست
جدا توانند نمود چنانچه حکیم سنائی گوید * عاشقان جان و دل غذا کردند ذکر او
روز و شب غذا کردند سگ دون همت استخوان جوید شیر نر مغز جان جوید
حس نبیند مگر که صورت نغز مغز داند که چیست از مغز آیه دیگر اول سوره
عنکبوت است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون الف
اشارت باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید آیا نه پنداشتند مردمان که باینکه بگویند ایمان
آوردیم فرو گذاشته شوند و دست از ایشان بدارند و حال آنکه باوامر و نواهی آزموده
نشوند یا در نفس و مال مبتلا نگردند بجهاد و هجرت امتحان نیابند و مخلص از منافق

وبیچی انصاب متینی نکردند وانجمله آنچه امت بان ازموده میشوند قرآنست وعترت طاهره و
فرمان بردارى ایشان برامت ثقیل بود ولهذا قرآن وعترت را ثقلین گفته اند وسیم بجهتی
عترت امیر المؤمنین است وممتحن شدند با وطایفه سه کانه ناکثین وقاسطین ومارقین
اند چنانچه انحضرت خود فرمودند که انا دابة الارض یعنی همچنانکه دابة الارض امتیاز مسلمانا
نست از کفار من نیز سبب امتیاز خلقانم از یکدیکر ومرویست که چون حضرت رسالت صلعم این
آیه را بر اصحاب خواندند امیر المؤمنین سؤال نموده گفت یا رسول الله ماهذه الفتنه یعنی این
فتنه کدام است وبچه چیز ازموده میشود امت شما حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی بِكَ وَانْتَ
مخاصمٌ فاعد للخصومة یعنی یا علی بتو ازموده میشوند وترا دشمن خواهند داشت ودشمنی خواهند
کرد تو هم مستعد خصومت ودشمنی ایشان میباش حاصل ایه چنانچه فخر الدین رازی ونیشا
بوری تصریح کرده اند انست که از مردم بمجرد تلفظ بکلمه اسلام راضی نمیشوند بلکه بانواع
تکالیف مامور میشوند وممتحن میکردند واز انجمله انما ایشان بمحبت ومتابعت انحضرتست
واین فضیلتی است افضل همه فضایل وکمالیست اکمل جمیع کمالات تا بجشی ایدل از
نور جان ثنا گفتی همه گفتی چه مصطفا گفتی ایت دیگر وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه
وجبریل وصالح المؤمنین سبب نزول این آیت ان بود که حضرت رسالت صلعم رازی
با بعضی ازواج گفت که ان تحریم ماریه یا عسل یا حکایت خلافت اول ودوم وامر باخفای
ان فرمود وعایشه وحفصه انرا اشکار کردند وحق تعالی فرستاد اگر توبه کنید ودر ازار رسول
خدا نکوشید شما را بهتر باشد واگر در ازار دل آنحضرت هم پشت شوید بدرستی که حق
تعالی اورا یار ومددکار است وجبرئیل رفیق اوست در همه کارها وشایسته کان از مؤمنان
واتباع واعوان وشر مراد امیر المؤمنین است مجاهد گفته که صالح المؤمنین انحضرتست
وطبرسی نقل میکند که مرویست از خاص وعام که چون آیة آمد رسول صلعم دست علی را
گرفت وفرمود ای مردمان صالح المؤمنین این مرد است وصاحب کشف الغمه از عز الدین
عبد الرزاق محدث حنبلی واز حافظ ابو بکر بن مردویه از ابن عباس وهمچنین صدیق در
تفسیرش از ابن عباس وثعلبی در تفسیر خود بلکه جمیع مفسران اهل سنت نقل کرده اند از صالح

المؤمنین امیر المؤمنین ع است و تحقیق مقام آنست که مراد بصالح اصلح است بدلالت عرف و استعمال
بجهة آنکه هرگاه گویند فلانی عالم قوم یا زاهد قبیله است مراد آنست که اعلم و ازهد است و عرب
چون گویند فلان شجاع القوم غرض آنست که اشجعهم فلانی شجاع قوم است یعنی از همه شجاعتر است
و یقین است که در حالتی که حق تعالی کسی را با جبرئیل مددکار رسول کریم و ثالثی را با خود یاد کند البته
آنکس اصلح و اقوی و اشرف خواهد بود و لایق بمحل کلام نیست که ضعیف الحال یا متوسطی اراده
نماید و البته اگر حاکمی یا پادشاهی دشمنی از دشمنان خود را تهدید مینماید که فلانی یار و مددکار
منست بکسی تهدید میکند که از و مشهورتر و معروفتری نباشد چنانچه حضرت امیر معاویه را تهدید
بمالک اشتر نمود و مالک آنست که حضرت امیر ع چون خبر فوت او را شنید گفت از برای من
چنان بود که من از برای رسول ص غرض اینکه این آیت را دلالت تمام است بر افضلیتی که مقصود
ماست و مناقشه را مجال نیست و کسی نمیتواند گفت که صالح مؤمنان بر دیگران نیز اطلاق
کرده میشود پس نص در مقصود نباشد چه هرگاه مراد از صالح اصلح باشد افضل خواهد بود و تقدیم
غیر افضل بر افضل قبیح آیه دیگر در آخر سوره مبارکه فتح است میفرماید فَاَسْتَوٰی علی سوقه یعجب
الزرّاع لیغیظ بهم الکُفّار وعد الله الذین آمَنُوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما
ظاهر آیت تمثیل حال اسلام است که در اول ضعیف و هر چند بر آمد قوت گرفت بشاخ درخت
ضعیف که در اول از زمین خورد و ضعیف بر می آید آهسته آهسته قوی و سطبر میشود و بر ساق
خود قرار میگیرد تا بجای که تعجب می آورد مزارعان را اسلام نیز در تعجب می اندازد عالمیان را
و بخشم می آرد کافران را بجهت یکجهتی و یکرنگی اهل اسلام که وعده کرده است حق تعالی از برای
آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند آمرزش گناهان و مزدهای عظیم از نعیم
بهشت و آنچه از برای ایشان اماده شده و علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف
الصدق این آیه را سه دلیل ساخته برین مطلب که اثبات امامت امیر المؤمنین ع است
اول فاستوی علی سوقه و از حسن بصری نقل کرده که او گفت مراد از استوی راست شدن
اسلام است بشمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام و نیشابوری نیز در تفسیر خود از عکرمه نقل
نموده است موافق آنچه از حسن بصری نقل شده هرگاه استوی دین اسلام بقوت بازو

وشمشیر آنحضرت شده باشد یقین افضل خواهد بود وکسی را انکار نیست چه انجمله حروب
آنحضرت یکی احد است که انجا شنیدند از آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو
الفقار وکوس جهانبانی میرسید دوم تعجب تا شنیدند از آسمان صدای الزرّاع لیغیظ بهم
الکفّار که چون کفار مدد کار ومعاونت وثبات قدم آنحضرت را در دین دیدند وشنیدند
که چه نعمتها از برای او اماده است در آخرت بخشم آمدند وبغض وحسد وکینه را زیاده
کردند پس مراد از انچه سبب تعجب و باعث خشم کشته آنحضرت است واین نیز بر افضلیت دلالت
دارد که دیگری را از ان حضرت را ان مرتبه نبود که تعجبی یا خشمی با و تعلق گیرد دلیل سیم وَعَدَ
الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما چه از ابن عباس مرویست ودر
شواهد التنزیل که از تصنیفات یکی از علمای اهل سنت است مسطور ودر میان علما مشهور که
از نزول این آیت جمعی از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله این آیت در شان کی نازل
شده مؤمنان و انکسانی که بعد از بعثت تو ایمان آورده اند نیز با و کرده پس علی ع فرمود است
[illegible] از علم نور را بیست او پسر [illegible] ودر زیر علم جمع مهاجر وانصار [illegible]
[illegible] داشته وبا [illegible] که صفت شما را بیان کرده ام ومنزلهای شما را در
بهشت قرار داده وشما [illegible] کناهان وهری بزرک است وعلی ع با ان جماعت که
[illegible] لواء حمد [illegible] اهل بهشت میکردند هرکس بمنزل خود میروند وعلی ع با دیگر بجای خود
باز میگردد وجمیع امت را بر وعرض میکنند وبهشتیان را حضرت به بهشت میبرند ودوزخیان را
بطرف دوزخ میفرستد چنانچه حق تعالی در آیه دیگر اشاره بحال دو گروه نموده که الذین آمنوا و
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لهم اَجْرُهُم ونورهم بیان حال تابعان وپیروان ودوستان آنحضرت است
وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ اشارت بحال دشمنان ومنا
فقان است یعنی انانکه ایمان آوردند وعمل نیکو کردند ومنزلتشان میرسد [illegible] ان
ی یابند وانها را که منکر شدند بآیات ودلایل ما را تکذیب کردند انان اصحاب جهنم اند
آیه دیگر هم درین سوره مبارکه است وَالَّذِینَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرٰیهُمْ
رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ که صفاتی

که

که درین ایت والی هدایت مذکور است مخصوص بانحضرتست ودر دیگران هر ایک ان یافت نمیشود
وتفصیل ان بعد ازین انشاء الله واحادیث خواهد آمد وبرخی در باب مناقب مذکور خواهد شد
ومجملی انکه غلظت وشدت او بر کفار وتواضع ورحمتی با مؤمنان بسیاری رکوع وسجود وطلب فضل
وزیادتی اجر وخوشنودی از باری تعالی وظاهر بودن اثر عبادت از جبین مبین انحضرت که چون خورشید
ی تابید هر یک بحیثیت که قلم از بیان ان عاجز است چه مرویست که امام زین العابدین را که
از کثرت عبادت سجاد والتفات میگفتند یعنی بسیار سجود وصاحب پینها که هفت عضو سجود
انحضرت پینه بسته بود میفرموده که عبادت من در برابر عبادت انحضرت قدری ندارد واز احادیث
ظاهر خواهد شد که انحضرت در هر یک ازین صفات بمرتبه ایست که دیگری را قدرت رسیدن بان
مرتبه نیست پس او اعبد باشد چنانچه خواجه نیز در تجرید اشارت بان نموده وگفته ولانه اعبدهم
وهرگاه اعبد افضل است وچون افضل است تقدیم غیر و جایز نیست ایه دیگر واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین وایت نص است در امامت انحضرت از
جهت انکه دلالت دارد بر انکه اولی بحضرت رسالت صلعم کیست که درو این سه صفت باشد از ایمان
وخویشی ومهاجرت واجماع اهل سنت اسلام است برینکه بعد از رسول صلعم سه کس بود ترکرده
ایشان خلافت شد ابی بکر وعباس وامیر المؤمنین ع عباس اگرچه مؤمن وخویش بود مهاجر
نبود وابو بکر بر تقدیر صحت ایمان در هجرتش ا الوالارحام نبود پس متعین شد که اولی بامامت
وخلافت انحضرت باشد ایت دیگر هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم
است واز ابن عباس رضی الله عنه مرویست که او فرمود انکس که امر بعدل مینماید وبر راه
راست ثابت قدمست امیر المؤمنین است وحق تعالی درین ایت مثل زده است از برای خود آلهت
بی شبیه خود نقیضهای که از و بر بندگان رسیده وخواهد رسید از نعمتهای دینی ودنیاوی
واز برای بتانی که سجود کفار بدان ونفع دینوی خود از ان بتان متصور نیست ودر آخرت بسبب
پرستش انها تمام الضرر خواهند یافت بحال مرتضی ع الطاعه ومتابعت او سبب نفع دنیا واخرت
است نه متابعت کسانی که در ان نفع اخرت وشک نیست که کسی که حق تعالی باو از برای نفس
خود مثل زده باشد واجب است که در همه درجات قدرت وعلم وسخاوت واستقامت باشد

وچون چنین باشد افضل خواهد بود چون افضل باشد تقدیم غیری بر وجایز نخواهد بود ایت دیکر قول
حق تعالی در سوره رعد الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب طوبی اشارتست بشادی
وخرمی وراحت وفرح یا نام بهشت است بلغت حبشه ومشهور آنست که درختی است در بهشت یعنی
انانکه ایمان آوردند وعملهای شایسته کردند ایشان را زندکانی خوشست ونیکو بازکشتی است
بازکشت ایشان واندرین سیره مرویست که طوبی درختی است در جنت که بیخ اندر خانه امیر
المؤمنین است ع ودر بهشت هیچ حجره نیست که شاخ از ان در ان حجره نیست وشیخ طبرسی رحمه الله در
تفسیر از حضرت رسالت صلعم روایت نموده که فرمود طوبی شجرة اصلها فی داری وفرعها علی اهل
الجنة یعنی طوبی درختی است که بیخ ان در خانه منست وشاخهای ان در خانهای بهشتیانست وبار
دیکر فرمود که اصلها فی دار علی وفضولها انجهل ونادانی پرسید که شما یکبار فرمودید که بیخ اندر
خانه منست والحال میکویید بیخ ان در خانه علیست حضرت در جواب فرمود که ندانسته که خانه
من وخانه علی یکیست واین دلیلی ظاهر است بر انکه انحضرت اشرف وافضل خلایقست وتقدیم او بر همه
واجب است ایت دیکر فرمود وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی از انهاکه افریده ایم
از برای بهشت کروهی اند که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت کشته اند صفت ایشان آنست
وراه مینمایند بحق وبحق عمل میکنند در احکام خود حضرت رسالت پناه صلعم وایمه معصومین
اند صلوات الله علیهم اجمعین وتابعان ومحبان ایشان واین کروه نسبت بدیکران اندکند چه
فرقه ناجیه یکیست از هفتاد وسه فرقه وحافظ ابن مردویه از زاذان نقل کرده اند وار از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت نموده که فرمود ستفرق هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة اثنا
وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین قال الله تعالی وممن خلقنا امة یهدون
بالحق وبه یعدلون وهم انا وشیعتی یعنی زود باشد که این امت متفرق بهفتاد وسه فرقه
شوند هفتاد ودو فرقه از انند در اتش اند ویکی از انند در بهشت اند وان یک فرقه انانند
که حق تعالی در شان ایشان این ایه فرستاد ومراد از ان منم وشیعیان من وفخر الدین رازی
کفته است که اکثر مفسرین بر انند که مراد از امت درین ایت قوم محمد است صلعم از مهاجر و
انصار واز انس بن مالک مرویست که کفت حضرت رسالت صلعم این ایت را تلاوت نمود

فرمود بر دستی کم از امت من قومی بر حقند تا انزمان که عیسی ع نزول نماید حاصل کلام انکه از

روایات مفهوم میشود که بعضی از امت بر حق [illegible] مقتضای جمع میان این دو [illegible] و روایت

این مروی انست که مراد بقوم منکو علی ع و شیعیان او باشند و ظاهر است که خلفای ثلثه

واتباع ایشان از شیعه علی نیستند و مخالفت و مباینت میان ایشان و شیعیان انحضرت

کمال الظهور دارد و قاضی ابن خلکان در تاریخ خود در احوال علی بن جهم قرشی کفته او در دشمنی

علی معروف است چرا که محبت علی با تسنن جمع نمیشود چه سنی حقیقی آنست که بواسطه کشته شدن

عثمان از بغض و عداوت علی بی بهره نباشد و هرگاه اینها بر حقند اینها بر باطل خواهند بود

آیت دیگر و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون یعنی چو [illegible] شد بعیسی بن

مریم مثل قوم تو از ان فرغ کنند و او از انها بر دارند امام فخر رازی در تفسیر این آیت نسبه

قول نقل کرده یکی انکه مشرکان کفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس بود اباشد که الهه ما

نیز مخلوق باشد شبهه کردند [illegible] اللّه باشد [illegible]

چنانکه [illegible] ملائکه بنات و دختران [illegible]

[illegible] اللّه حصب جهنم ابن زبعری کفت که عیسی [illegible]

عیسی در آتش باشد پس خدایان ما هم چه شود ما کر در آتش [illegible]

جاهل بوده از نوادر لفظ ما صاحب [illegible] عیسی از [illegible]

شده و علامه حلی رحمه اللّه نقل کرده که چون [illegible] کفت [illegible]

مشابهتی هست بعیسی ع بعضی در [illegible]

افتادند منافقان باهم کفتند که [illegible]

عیسی بن مریم تشبیه کند و این ایت نازل [illegible]

باشد البته افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل [illegible]

سنی خود حدیث [illegible] طریق نقل کرده [illegible]

المؤمنین ع [illegible] است بعیسی ع که [illegible] داشته [illegible]

نسبت [illegible] دوستی او افراط نمودند تا [illegible]

اورا ان مرتبه نبود و امیر ع فرمود که یهلک فی رجلان محب یفرطنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنانی

علی ان یبهتنی یعنی خواهند شد بسبب ان دوستانی که در محبت من افراط نمایند و مرتبه که مرا

نباشد از برای من اثبات کنند و دشمنان که دشمنی من ایشان را بر ان دارد که نسبت دهند

بمن چیزهایی که نکرده باشم و ابن مغازلی در کتاب مناقب و محمد بن عبد الواحد امدی در جواهر

و سیم در کتاب جواهر الکلام و ابن عبد ربه در کتاب عقد ذکر کرده اند همین مضمون

را بعبارات مختلف و این معلوم است که ایات و معجزات و انجه از انحضرت بظهور رسیده

مثل کندن در خیبر بر داشتن سنگ از سر انچاه و کشتن عمرو بن عبدود و دو نیمه کردن

اژدها در گهواره و خبرهای که از غیب داده و اثاری که از و بظهور آمده که بعضی گذشت

و بعضی خواهد آمد سبب آن شد که بانحضرت بر عقلا مشتبه شد تا انکه بعضی فاطر الارض و

السموات و خالق الاحیاء و الاموات گفتند و دانستند چنانکه در باب عیسی ع اسیر اشتباه

افتاد که ایا عبد است یا معبود و خالق یا مخلوق و بجانب شافعی گفته و مات الشافعی

و لیس یدری علی ربه ام ربه الله یعنی شافعی در تحقیق مرد و ظاهر نشد که بر وی

او علی رب او الله است و مردمان را نسبت بانحضرت سه حال است یا نصیریه اند که

می گویند که حی و حیات و دارد قد و ما انست یا نواصب که بر جناب او تیغ کشیدند و بر

حرمات او سبش میکردند و انچه لایق بحال خود شان بود نسبت باو گفتند یا مقتصد و میانه اند

روانمی که خدایش ندانند و باین هم راضی نمیشوند که بعد از رسول دیگری بر و مقدم شود بقول

فرزدق شاعر رحمه الله که گفته است کم بین من شک فی امامته و بین من قیل انه

الله نسبت او با بی بکر این نسبت است که در امامت او شک است و در خدای این

والسلام علی من اتبع الهدی ایه دیگر یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم

لما یحییکم یعنی ای مؤمنان اجابت کنید خدا و فرستاده او را چون بخواند شما را بان چیزی که شما را

زنده کرده اند یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث

حیوة ابدیه است یا جهاد که سبب بقای دایم است و با ولایت امیر المؤمنین ع چنانچه بعضی

از امامیه و ابن مردویه از اهل سنت بران رفته اند و بنا برین یا مراد از ولایت خلافت

والامر

وامامت است چنانچه ظاهر است ومتبادر بفهم بیره دلالت میکند بفهم ایت بر وجوب اطاعت
انحضرت واعتقاد خلافت او چه ظاهر امر دلالت بر وجوب دارد وامام فخر رازی هم تصریح
بان نموده یا مراد نصرت ومحبت است ولازم می آید تفضیل او بر غیر او وامامت نیز الحه ضرت
غیر انحضرت بهیچ مرد ی از امت را واجب نیست وبر هر تقدیر مطلب ما نیست ایه دیگر من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها هر کو بیاید وبکند نیکوئی پس مر اوراست
ده بار مانند ان یا مراد تعیین عدد نیست بلکه غرض اظهار زیادتی بچند مثل است ومحققان گفته اند
تا ده بنکی یکسی برسد یک بنکی بفعل بخدا آمد از وایجاد آفرینش وراحسن تقویم وترتیب ووردی وبعث
وانزال کتب وتبیین حسنات وسیات وتوفیق واخلاص وقبول حسنه وهر یک حسنه موقوف
برین ده است وهر که بکند سیئه یعنی فعل بدی پس جزا داده نمیشود مگر بمانند ان ووجه دلالت
این ایه بر مطلب اینکه از امیر المؤمنین ع مرویست که فرموده الحسنة حبنا اهل البيت والسيئة
بغضنا من جاء بها اكبه الله على وجهه في النار یعنی دوستی ما اهل بیت است وسیئه دشمنی ما کسی
که با دشمنی ما بعرصه محشر در آید یا مر خدای تعالی او را برو در اندازند در آتش دوزخ وحرف در دوستی
تنها نیست چه که دوست داشتن جمیع مؤمنین حسنه است بلکه حرف در دشمنی ایشانست چه
در دشمنی غیر ایمه معصومین ع این قسم وعیدی و باین طریق داخل دوزخ کردن واقع نشده است
واین دلالت بر افضلیت دارد چه که این مرتبه انبیاست ع وچون حضرت در میان ایمه واهل
بیت افضل است در دشمنی او عذاب بیشتر خواهد بود ودلالت بر مطلوب بیشتر خواهد داشت
ایت دیگر ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا یعنی ما کتابهای گذشته را با متبهای
پیشین فرستادیم ومیراث دادیم قرآن یعنی تاخیر کردیم ان تا با آنان که برگزیده های ما اند عطا
کنیم بعد از تو یعنی علمای امت تو چه در حدیث است که العلماء ورثة الانبياء ودر طریق اهل بیت
ع آمده که مراد ایمه معصومین انچه وصف اصطفا وبرگزیدن بایشان لایق است بحقیقت ورثة
انبیا وقدوه علما ایشانند که عارفند بحقایق ودقایق قرآنی وچون میراث مالی را گویند که بی
تعب بدست اید وقران بمحض عنایت الهی بایشان رسیده از میراث خوانده واز اهل سنت
حافظ ابوبکر بن مردویه با امامیه اتفاق کرده که این آیه در شان امیر المؤمنین ع

نازل شد و مراد از الذین اصطفینا آنحضرتست و یکی از معاندین گفته علی بن ابی طالب از جمله وارثان
کتابست چه عالم بحقایق آن بود و نص بر مطلوب شما نیست و غرضش ازین گفتگو آنست که ابابکر
و عمر را هم درین میراث شریک کنی اما کسانی که خود معترفند بانکه جاهل ترین مردمان بودند
حتی آنکه ابابکر معنی اب و کلاله را ندانست و عمر بر سر منبر میگفت جمیع زنان در خانها افقه ترند
از عمر چه در میراث چون شراکت داشته باشند و تفصیل جهل ایشان انشاء الله بعد ازین خواهد
آمد و هرگاه آنحضرت برگزیده خدا و وارث علم انبیا باشد افضل است و تقدیم غیر افضل جایز نیست
آیت دیگر حق تعالی در سوره مبارکه رعد فرموده و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب
و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد تا آخر بیان آثار خود کرده که قطعهای زمین را
بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت و زرع و بوستانهاست از آنکه رحمت خود را بیکدیگر کشتنها و بعضی
درختان چند شاخ از یک اصل و بعضی نه چنان و همه از یک آب میخورند و رنگ و طعم و شکلها
شان مختلف و اینها آثار صنع و قدرت است جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که چون
این آیت نازل شد پیغمبر صلعم فرمود که ای علی مردمان از اشجار متفرقه اند و من و تو از یک
درختیم و صاحب کشف الغمه نیز همین روایت را از حافظ ابی بکر مردویه بهمین طریق نقل کرده
و چون قران ظاهری و باطنی است ظاهرش آنست که اول مذکور است و باطنش اینکه جابر
نقل کرده و این کنایه است از اتحاد نبی و وصی صلوات الله علیهما مثل درختی که دو سر داشته
باشد و از یک بیخ آب خورد از فضل و عنایت الهی و در احادیث نیز همین مضمون مکرر واقع
شده از انجمله آنکه میفرماید خلقت انا و علی من نور واحد یعنی خلق کرده شده ایم من و علی هر دو
از یک نور چنانچه حکیم سنائی گفته
هر دو یک قبله و خودشان دو　　هر دو یک روح و کالبدشان دو
هر دو یک رنگ در صدف بودند　　هر دو پیرایه شرف بودند
دو رونده چون اختر گردون　　دو برادر چون موسی و هارون
آیت دیگر الا من اتبعنی
که مراد امیر المؤمنین ع است چه مراد از متابعت پیروی و فرمان داری ظاهری و باطنی
است که شایبه از غرض با آن نبوده باشد و این نوع متابعت دیگری رسول الله را نکرد بلکه
مخصوص با آنحضرت بود و این دلیل بر افضلیت ایت دیگر واجعل لی لسان صدق فی الآخرین

است

است که خلیل الرحمن از جمله حاجاتی که از قاضی الحاجات از برای خود مسئلت مینمود یکی این بود که
الهی جاری کردان نام نیک مرا در زبان اینهائی که از پس من آیند و حاصلش بعز اجابت رسیده با
جمیع امم ثنای آنحضرت میکویند یا آنکه چون ولایت امیر المؤمنین ع را بر وی عرض کردند کفت خدا
بکردان اورا از ذریت من آنکه مراد از لسان صدق مهدی صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای
تجدید اصل دین من راست کوئی از ذریت من در آخر این امتان که مهدی علیه السلام است و این روایت
را ابن مردویه نیز از اهل سنت روایت کرده است و بعضی کفته اند از حق تعالی سؤال نمود که بکردان
از ذریت او در آخر الزمان داعی و خواهنده بسوی ملت او که مراد محمد رسول الله و اهل بیت
او باشند و فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق بر مهدی آل یا حمل نمودن بر امیر المؤمنین
و بهر تقدیر مطلب که افضلیت آنحضرت ثابت است و تقدیم او بر دیکران واجب تکمیل ختم
آیات قرآنی را علاوه و زنک رد ای کوش زد از باب نصیحت مینماید در مسند احمد بن حنبل
مسطور است که ابن عباس رضی الله عنه کفت ما فی القرآن آیة الا و علی ع رأسها و قایدها و شریفها
و امیرها یعنی هیچ آیتی از آیات قرآنی نیست مکر آنکه علی ع راس و سر آنست یعنی همه در شان ولی
آن آیت آنحضرتست و قاید آنست یعنی کشنده و باعث نازل شدن آنست و شریف آنست
یعنی بزرک شده بسبب آن آیت است و امیر آنست یعنی امر کننده بآن آیه آنحضرتست و ایضا
از ابن عباس مرویست که فرموده لقد عاتب الله تعالی اصحاب محمد ص و ما ذکر علیا الا بخیر
یعنی بتحقیق حق تعالی در قرآن مجید عتاب نموده و سخن سخت از سر خشم و عتب کرفتن اصحاب
محمد ص و یاران او و هم صحبتان او کفته و لیکن امیر المؤمنین ع را در قرآن یاد نکرده مکر به
نیکی و حرمت و نام نبرده مکر بعزت و نیز از ابن عباس مرویست که فرموده ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی یعنی نشده است در شان احدی در قرآن مجید از آیات
قرآنی و تنزیلات سبحانی آنقدر که در شان امیر المؤمنین ع نازل شده و هم از ابن عباس
رضی الله عنه مرویست ما انزل الله آیة فیها یا ایها الذین آمنوا الا و علی راسها و امیرها
یعنی فرو نفرستاد حق تعالی آیتی از آیات کلام مجید را که مؤمنان را مخاطب ساخته باشد
و یا ایها الذین آمنوا کفته باشد مکر آنکه آنحضرت سر کرده این جماعت و امیر این طایفه است

که مشرف بشرف خطاب عزت جل ذکره شده اند پس بنابر آنچه مذکور شد ملا حسن کاشی گفته

هرکجا در مجمع قرآن خدارا آیتست از کمال لطف و رحمت خاصه در شان شماست مبالغه

نکرده و اغراقی نفرموده و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است که مجاهد از اکابر مفسران اهل سنت

است اعتراف نموده که نزل فی علی سبعون آیة یعنی هفتاد آیه نزد ما بصحت رسیده که در شان علی ع نازل

شده و در مناقب خوارزمی هم قریب باین مذکور است و این آیاتیست که مجملی دیگر بجهة انهایید انتوانسته

اند کرد و چون در زمان خلفای بنی عباس بوده اند و اکثر ایشان عقیده تشیع داشتند از برای دفع تهمت

و عداوت و ناصبی بودند اعتراف باین نموده اند با آنکه حق تعالی بموجب الفضل ما شهدت به الاعداء

حقی و راستی بر قلم زبان و زبان قلم ایشان جاری کرده اند تا روز قیامت حجت باشد و انکار

نتوانند نمود و اما علمای مذهب حقه اثنا عشریه بعضی سیصد و شصت و بعضی سیصد و هشتاد آیه

از آیات کلام ربانی که هریک دلیل خلافت امیر المؤمنین ع میتواند بود استخراج نموده اند و اگر

تتبع کاملی بفعل آید زیاده بر این نیز میتوان یافت و از امام جعفر صادق ع منقولست که ثلث

قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین است و ثلث

دیگر ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین است و باطنش در ذکر آیه از معارف

ربانیه است و این نیز بثبوت پیوسته که مظهر عوارف و معارف اهل بیت است بنابرین رعایت

للاختصار اکتفا بهمین قدر از آیات نموده و چون از دلایل نقلی که قرآنست یا اخبار اینقدر

چند که بمقاله نبظر آمده بود نیز ذکر نموده شد از احادیث نیز اگرچه غیر متناهی است و مخالف

مؤلف در آن باب تصنیفات ساخته اند و کتابها پرداخته بقلیلی از اخبار متواتره دالة

بر امامت که مجمع علیه فریقین باشد از روی اختصار اقتصار نموده الاحادیث حدیث الاول

علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف الصدق ذکر نموده و گفته روایت کرده است

احمد بن حنبل در مسند خود گفته که حضرت رسالت پناه فرموده کنت [illegible] بن ابی طالب

ع نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق [illegible]

النور جزئین فجزء انا و جزء [illegible] من علی یک نور بودیم در [illegible]

آدم صفی ع بچهارده هزار سال [illegible] خدای [illegible]

ساخت یک قسم از ان منم و یکی علی ع و در حدیث دیگر که از ابن مغازلی شافعی منقولست چنین
مذکور است که فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة این روایت با روایت اول تا بلفظ فلما خلق
موافق است و از انجا معنی تتمه روایت که چون خلق کرد حق تعالی ادم را ان نور را با او ترکیب
و بصلب آدم درآورد و از صلبی بصلبی بهمان طریق که بود انتقال میفرمود تا انکه بعبد المطلب
رسید پس در من نبوت و در علی خلافت بظهور آمد و در خبری که ابن مغازلی نقل کرده از جابر
بن عبد الله نیز مرویست و این زیادتی هم دارد که چون بلفظ عبد المطلب میرسد میگوید حتی قسمها
جزئین جزء فی صلب عبد الله وجزء فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا یعنی در صلب
عبد المطلب جدا کرد خدای تعالی نور را و دو حصه شد حصه که نبوت بود بصلب عبد الله درآمد
از و من بظهور آمدم و حصه که خلافت بود بصلب ابی طالب منتقل شد و علی ع از ان بوجود
آمد و این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق کرده اند بر نقل ان هر دو فریق شیعه و سنی و
صریح است در خلافت انحضرت و تمام است در اثبات مدعی و حدیث دیگر بهمین مضمون بروایت
ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری از حضرت صادق ع از حضرت امیر المؤمنین مذکور است
که انحضرت میفرمود ان الله خلق نور محمد ص و نوری من قبل خلق الخلق باربعمائة الف عام واربعة
وعشرین الف عام وخلق منه اثنی عشر حجابا یعنی حق تعالی خلق کرد نور محمد ص و نور مرا پیش از انکه خلق
کند خلق را بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و در روایتی دیگر از انجمله روایات مشهوره که در
اکثر مصنفات مسطور است و زبان معجز بیان حضرت رسالت بحلیه ظهور از کشته اینکه کنت
وعلی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف عام فلم نزل نجول فی النور حتی اذا
اوصلنا الی حجب العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله و
الخلق کلهم صنایع [illegible] یعنی بچهارده هزار سال پیش از خلق عرش خلق شده بود
[illegible] بود تا بعد از هشتاد هزار سال خلایق را از ان نور خلق کرد پس ما صنایع خلق
[illegible] از ماست از جهة ما خلق شده است مفاد در روایات که نور ایشان
[illegible] مخلوقات [illegible] ایشان از شکنای عدم بفضای

در وسیع وجود انتقال نموده اند بتفصیل که اهل عرفان بیان کرده اند که اول رقم ایجاد که بقلم صنع بر ورق
هستی نگاشته شده از دو نور است و انتزاع انوار وجودات همه مخلوقات از آن شده در بحر آفرینش
دوازده هزار سال مقام قرب الهی طی نموده پس بچهار قسم شده عرش و کرسی و حمله عرش و خزنه کرسی
خلق شده و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام محبت متوقف بوده پس بچهار قسم شده قلم
و لوح و جنت تصویر یافته و قسم دوازده هزار سال در ساحت خوف توقف داشته بعد از آن
بچهار قسم شده ملائکه و آفتاب و ماه و کواکب بعرصه ظهور آمده و قسم سیم دوازده هزار سال
مقام رجا بوده پس بچهار قسم شده مشکوة انوار عقول کامله و عموم شامله و عصمت و توفیق
وجود یافته و قسم چهارم بعد از اقامت دوازده هزار در مقام حیا صد و بیست و چهار
قطره از آن متقاطر گشته هر قطره روح پیغمبری شده و از ارواح ایشان نور اولیا و سعدا و
شهدا و صلحا و اهل ایمان و ارباب طاعت خلع بخلعت وجود کردید بعد از آن دوازده هزار
حجاب آفریده جزو چهارم آن نور را در هر حجابی هزار سال موقوف داشته بعبودیت اشتغال
نموده و آن حجابهای کرامت و سعادت و هیبت و رحمت و رافت و علم و حلم و صبر و وقار
و سکینه و صدق و رضا و یقین است و چون نور مذکور بر تختگاه ظهور تمکن یافت حق تعالی
آنرا در زمین تعبیه نموده انوار از مشرق و مغرب رسید بنابرین ذرات کاینات خواه
انواع و خواه اشخاص [illegible] نور که مظهر انوار موجودات درجه ظهور یافته باشد و
از ابن عباس مرویست که فرمود کُنّا جلوساً عند رسول الله فاقبل علی بن ابی طالب
ع صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه آدم باربعین الف عام فقلنا
یا رسول الله اکان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی و علیاً نوراً واحداً قبل
خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری و نور علی ثم جعلنا عن یمین
العرش ثم خلق الملائکة و سبحنا فسبحت الملائکة و هللنا فهللت الملائکة و کبرنا
فکبروا و کل شیء سبح الله و کبره فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی یعنی ما نشسته بودیم
نزد حضرت رسالت ص آمد علی ع پس آنحضرت فرمود که خوش آمد آنکسی که پیش از پدرش
بچهل هزار سال خلق شده گفتیم یا رسول آیا می باشد پسری که پیش از پدر مخلوق

شود

شود گفت بلی بدرستی که خدای تعالی کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آفریدن آدم باین مدت و بعد از آن
بدو نصف تقسیم کرد و همه چیزها را خلق کرد از نور من و علی و ما را در طرف راست عرش قرار داد و ملائکه
را آفرید و چون ما بتسبیح خداوند مشغول شدیم و سبحان الله بر زبان راندیم ملائکه هم تسبیح
کردند و چون تهلیل نمودیم ملائکه نیز تکبیر باو نمودند و لا اله الا الله گفتیم ایشان نیز گفتند و
ما حق تعالی را ببزرگی و عظمت یاد نموده الله اکبر تکبیر نمودیم ملائکه نیز تکبیر باو نمودند و هر
چیزی و هر شخصی که حق تعالی را تسبیح کرده و تکبیر گفته از تعلیم من و تعلیم علیست و ملائکه کرام
همه شاگردان حضرت اند و این مقام نیز محل تعجب و اعتراض اهل سنت میتواند بود که علی
و ابابکر هردو معلم بودند پس چرا علی را بخلافت اولی ندانند تفاوتی که هست اینکه
مکتب و مدرس او آسمان بود و شاگردان حملهٔ عرش و ملائکه مقربین و مکتب این دیگر
اندکتهای اهل بازار و اهل مکتب ده یا نزده از اطفال مشرکین و این تفاوت چندانی
نیست حدیثی دیگر در مسند احمد حنبل و کتاب حلیة الاولیا و تصنیف حافظ ابو نعیم و جمع بین
الصحاحین و کتاب احمد بن موفق خوارزمی و دیگر کتب مخالفین مسطور است که در اوایل
زمان بعثت این آیت نازل گشت که وانذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان و بترسان
خویشان نزدیک خود را حضرت رسالت پناه صلعم بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب را که
چهل نفر بوده اند طلب نموده و از اندکی گوشت بجغتی و نان و قدری ماست که خورش یک
کس تواند شد ایشان را ضیافت نمود با آنکه هر یک از آن قوم هر بار بشتر بچه یا گوساله یا
گوسفندی بزرگ را با یک مشک دوغ میخوردند از آن طعام سیر و سیراب شدند و از طعام
بحال اول بود گویا هیچ نقصانی باو نرسیده و بعضی از ظهار این معجزه که سیر کردن جمعی کثیر
از طعام قلیل باشد حکایت بعثت و رسالت خود را با ایشان عرض کرده باسلام دعوت
فرمود بگفتن کلمتین شهادتین مامور ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت و حصول
مقاصد و مقامات و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران و تنعم بهشت و وصول بدرجات
قرب بارگاه احدیت بشارت داده فرمود که هر چه گفتم هر که اطاعت من نماید و بدر تبلیغ
رسالت من امداد نماید و مطیع و فرمان بردار من شود آن شخص برادر من و وزیر من و وصی

و وارث و خلیفه و جانشین من بعد از من باشد و هیچکس از آن چهل نفر که حاضر بودند متوجه نشدند
مگر آنکه امیر المؤمنین ع که متقبل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شد و سه
مرتبه این صحبت بفعل آمد و در هر مرتبه حضرت امیر ع بقبول آنچه آنحضرت فرموده بود مبادرت
نمود رسول خدا ص او را مژده برادری و جانشینی و وصیت وغیرها داده مسرور و خوشحالی
ساخته هر یک از جماعت مذبوره از خدمت حضرت رسالت بیرون رفتند بطریق استهزا
ابوطالب را تهنیت نمودند که چون پسر برادرت ترا در دین خود داخل کرد اینک او را امیر
و وزیر و سردار خود توئین باید که در دین وی داخل کردی و حکایت بطول انجامید ذکر
بقای باعث طول کلام میشود و بر اهل عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث را دلالت
تمام از همه آیات و احادیث سابقه و مطلوب ما که امامت و خلافت آنحضرت هست چه بعد از آنکه
در یک مجلس سه بار وعده خلافت با او نموده و او نیز بآنچه گفته وفا کرده باشد دیگری
را متوجه خلافت نمودن عقلا و نقلا و شرعا و عرفا معقول نیست و اگر بجای پیغمبر نشیند بغیر
از آنکه تعدی و غصب و ظلم باشد وجهی ندارد و با وجود او امامت و رهنمائی بدیگری نمی‌رسد
و بقول کاشی رحمه الله رهنمائی که جز علی باشد ره نماید ولی بسوی سقر خلافت
غصبی داشته بر از این نخواهد بود حدیث دیگر در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه
نقل کرده که سلمان از حضرت رسالت پناه ص پرسید که یا رسول الله من وصیک یعنی کیست
وصی تو پس آنحضرت در جواب گفت که یا سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون
پس حضرت فرمود که بدرستی که وصی من و وارث من که قضای دین من کند و وعدهای مرا وفا
نماید و بانجاز رساند علی بن ابی طالب ع است و در کتاب کشف الغمه همین حدیث را از ابو سعید
خدری از سلمان رضی الله عنه باین طریق نقل نموده که سلمان گفته است گفتم یا رسول الله
هر پیغمبری را وصی بوده است و آن ساعت مرا جواب نداد و بعد از آنکه مرا دید گفت یا سلمان
و من بشتاب گفتم لبیک یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود گفتم بلی یوشع بن
نون پرسید بکه چرا او را وصی کرد اینه گفتم از جهت آنکه او عالمترین قوم بود در آن روز
گفت [illegible] را از من [illegible]

ایشان

بعد از من که بانجا رساند وعدهٔ مرا وقضا نماید که وصی من در میان امت علی بن ابی طالب ع است
در کتاب مناقب خوارزمی از سلمان فارسی نقل نموده که رسول صلعم از من پرسید که هل تدری
من کان وصی موسی یعنی آیا میدانی تو که کدام شخص بود وصی موسی من در جواب گفتم که یوشع
بن نون وصی موسی ع بود فرمود فان وصیی فی اهلی وخیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب ع یعنی
پس بدرستی که وصی من در اهل بیت من وبهترین کسی که از من بماند بعد از من علی بن ابی طالب
ع است وبعضی از معاندین در این دلیل مناقشه کرده اند که اگر از وصی معنی نگه داشتن قاعدهای
شرع ورسانیدن علم ومعرفت وصاحب علم وهدایت بود نخواسته این مقبولست که علی وصی
رسول بود باین معنی واگر از وصی خلافت میخواهی قبول نداریم چرا که وصی اگر نص درین معنی بود
صحابه رسول مخالفت نمیکردند واگر صحابه مخالفت مینمودند دیگران اطاعت نمیکردند وبر فرضی
که دیگران اطاعت نمیکردند وبر فرضی که دیگران هم اطاعت مینمودند طایفه انصار چون
راضی میشدند پس متحقق شد که مراد از وصی معنی اول است وجوابش اینکه معنی اول هم بمعنی
ثانی که خلافت است بر میگردد چه معنی خلیفه نیست اگر کسی که وصیت کرده باشد او در بیان علم
وهدایت وحفظ قوانین شریعت وکجا بود این حفظ وهدایت وعلم خلفای ثلث را که در کار
خود حیران بودند چه جای آنکه ضبط معانی کتاب وسنت توانند نمود وبعد از تسلیم میگوئیم
وصی بمعنی امام وخلیفه است ودلیل برین اینکه حضرت رسالت صلعم علی ص را بمنزله یوشع
کرد اینده است در وصایت وامامت از موسی ع وظاهر است که یوشع وصی وامام وخلیفه
بود بعد از موسی چنانکه علما وصاحبان تواریخ کرده اند از الجمله محمد شهرستانی در کتاب
ملل ونحل گفته است چون موسی از حق تعالی درخواست که هارون را با من شریک کردان
وگفت اشرکه فی امری حق تعالی هارون را با او در آن امر شریک کردانید واو وصی
بود چون دنیا را وداع نمود وصایت بیوشع منتقل شد که بطریق ودیعت با او باشد
تا آنکه به پسران هارون شبر وشبیر برساند ودر کشف الغمه وکتاب مناقب چندین
حدیث دیگر بهمین مضمون منقول است رعایة للاختصار بهمین سه حدیث اقتصار نمود
چون در اثبات مدعای ما کافیست   در خانه اگر کسی است یک حرف بس است   وحدیث

دیگر که نزدیک است بحدیث مذکور حدیثی است که ابن مغازلی شافعی بسند خود از رسول صلعم نقل نموده که انحضرت فرمود لکل نبی وصی و وارث وان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب ع و معنی وصیت در زبان عرب بمعنی وصل کردن و بهم پیوستن نیز آمده است و در عرف آنست که تصرفی که وصیت کننده را بود در جای و بعد از وی همان نحو تصرف مر انشخص دیگر را که وصی است باشد پس وصی یعنی کسی که اولی بتصرف باشد بلی اگر در جای اضافه بچیزی کنند مثلا گویند وصی طفل در امری انجا مخصوص همان امری خواهد بود و در ما نحن فیه همه جا مطلق است حدیث دیگر قول رسول الله است صلعم که خطاب بامیر المؤمنین ع نموده فرموده اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدِی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که هارون از برای موسی چنانی که هارون از برای موسی بود چیزی که هست اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و این حدیث در تصانیف موافقین و مخالفین بتکرار مذکور است بتقریبات مختلفه و این روایت از روایات بین الطرفین است که علمای جانبین است بمناسبات دوستی و دشمنی اهل بیت ذکر کرده اند و در اکثر روایات تاکید این معنی را بر زبان معجز بیان رسالت صلعم وارد یافته که یا علی اَنْتَ اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و اگر انصاف باشد این حدیث نیز از احادیث متواتر است و غرض انحضرت صلعم از خطاب انت منی اثبات امامت امیر المؤمنین ع بر روشن ترین وجهی که دلالت بر مطلوب داشته باشد چه اگر فرموده حالتی و منزلتی که هارون را نسبت بموسی ع بوده امیر المؤمنین ع را نسبت بمن حاصل است در این عبارت چندین فاید فهمیده میشود اول نص بخلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان برادری که بفرمان سبحانی میان انحضرت و حضرت امیر ع مقرر و منعقد شده بود سیم اظهار مرتبه امیر و استعداد درجه و مرتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت صلعم رسول صلعم دیگر را ممکن بودی که بمرتبه نبوت سر افراز گردد البته در ماده امیر المؤمنین ع محقق میشد چهارم انکه هرگاه امیر المؤمنین ع را بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم مرتبه نبوت ممکن باشد و سزاوار ان تواند بود البته بطریق اولی شایسته مرتبه خلافت و امامت و جانشینی خواهد بود پنجم انکه چون حضرت هارون در حیوة موسی ع خلیفه و شریک موسی بود حضرت امیر المؤمنین ع نیز در

زمان

زمان حیات حضرت نبوی بخلافت بآنحضرت مخصوص شده لیکن تصرفش در کار همه امت ازین
سبب که خلیفه امت وقتیست که رسول صلعم در میان نباشد چون رسول خدا این جهان را بدرود
کرد او را بر مسند خلافت قرار باید گرفت فایده ششم آنکه هارون اگر بعد از موسی عم میماند
البته خلافت باو متعلق بود چه هرگاه در حین حیات شریک بوده باشد بعد از آن بطریق
اولی حق اوست و حضرت امیر نیز استحقاق خلافت بر رسول بعد از انقضای زمان رسالت
داشته و بامر در مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام آنکه حضرت رسالت صلعم منقبت درین
حدیث از برای امیر المؤمنین ع اثبات کرده و جمیع منازل و مرتبه هارون را بدلیل استثنا
و این تصریح است در امامت و خلافت آنحضرت که [illegible] بسته و شده در مسند احمد حنبل و در صحیح
بخاری و صحیح مسلم و در هریک از چند طریق نقل نموده که حضرت رسالت صلعم چون بغزوه تبوک رفتند
آنحضرت را در مدینه گذاشتند و او بخدمت حضرت آمده گفت نمیخواستم که شما بجهاد روید
که من در خدمت نباشم رسول صلعم فرموده اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و در ضمن این احادیث دیگر چنانچه بتقریبات مذکور خواهد شد حدیث
دیگر که در ثبوت [illegible] چون آفتاب جهان تاب بر همه روشن و غرایب نهین اهل استعداد
می تابد [illegible] غدیر است که کسی را انکار آن نمیرسد مگر بعضی گمراهان که از
دو سیاهی [illegible] شدند به یقین آن نور ندانسته اند و آن حدیث در صحیح بخاری
و صحیح مسلم و نسائی و ابی داود و احمد حنبل در کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و در
کتاب وسیله و غیرها بطریق مختلفه مذکور است و ابن طلحه گفته که حکایت غدیر بحد تواتر ثابت
از طریق اهل سنت نقل نموده شده و در قانون دین محمدی صلعم چیزی که اثبات از آثار
و اخبار توان نمود انصاف آنست که هیچ یک بمعامله غدیر نمیرسد و چیزی دیگر باین مثابه
معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد و مسئله که در شهرت و صحت همعنان وجود واجب و دلیل
ثبوت باشد اگر کسی در آن مناقشه نماید علاج او نیست الا شمشیر و خصم او نیست مگر صاحب
روز غدیر و ابن جوزی در کتابی که از خصایص نام کرده بعد از ذکر روز غدیر گفته
که روی هذا الحدیث من الصحابه عمر بن خطاب و براء بن العازب و سعد بن ابی وقاص

وطلحه بن عبد الله والعباس وعبد الله بن عباس وحسين بن علي ع وابن مسعود وعمار
یاسر وابوذر الغفاری وابو ایوب وابن عمر وعمران بن الحصین وابو هریره وجابر بن عبد الله
وابو رافع وجریر بن عبد الله وانس بن مالک وحذیفه وزید بن ارقم وعبد الرحمن وزید بن
شراحیل وعامر بن لیلی الانصاری ووهب بن حمزه وزید بن الحصین ووحشی ابن الحرب وسعد
بن جناده وعمر بن شرحبیل وجابر بن سمره ومالک بن الحرث وابو وهب شاعر وعبد الله بن
ربیعه که اینها همه صحابی اند واین حدیث را روایت نموده اند واگر بذکر کتب و رواتی که
این حدیث دران مذکور است وذکر کرده اند مشغول شویم مطلب را فراموش باید کرد و حدیث
آنست که رسول خدا صلعم در روز غدیر خم بعد از آنکه خطبه طولانی ادا فرموده بود گفت یا ایها
الناس الست اولی بکم من انفسکم وچون مردمان گفتند بلی یا رسول الله من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وتتمه
حدیث وبخ بخ عمر بن خطاب در مقام تهنیت گفته بود ومعنی حدیث چون در ضمن آیه ایها الرسول
بلغ مذکور شده بود ذکر از امور مذکوره مناسبه بهمان اکتفا نمود لیکن چون روایتی بل
حکایتی از محمد بن طلحه شامی شافعی که با وجود تسنن مرد دانشمندی با انصاف بوده وچون
دیگران که عداوت اهل بیت بر میان جان نه بسته وبیکبارگی از دین بیگانه نشده بود
از قلم حسنه بود والحال بخاطر آمد حیف آمد که گوش زد ارباب بصیرت نشود بذکر ان
جرئت نمود امیدواری بدرگاه باری آنکه از مرد در آخر عمر بینائی تمام یافته باشد
وخود را از آتش دوزخ خلاص نموده در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات
اوست از صحیح ترمذی از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت نموده وگفته که روزی امیر
المؤمنین ع از جمعی که در خدمت او حاضر بود پرسید که کسی در میان شما هست که حکایت
روز غدیر را از حضرت رسالت شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند
که ما عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه از حضرت رسالت پناه صلعم شنیدیم وبعد از آن افاده نموده
که چون لفظ من در من کنت افاده عموم می نماید دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول مولا و
صاحب اختیار او بوده علی بن ابی طالب ع نیز مولا وصاحب اختیار او باشد وبعد از آن افاده

از آن

ازان افاده انلنبهتر نموده که چون لفظ مولا در قرآن عزیز از روی مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است
چون ناصر و دوست و وارث وغیرها بنابرین حضرت رسالت تصریح بمعنی مولا و صاحب و اولی
بتصرف نموده بیکی از الفاظ مذکوره مقید نساخت تا دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنست
که هر نسبتی که میان نبی و فرد فرد از افراد امت بوجه بعینه همان نسبت میانه امیر المؤمنین علیه السلام
است و هر شخصی واقع خواهد بود و معنی من کنت مولاه آنست که هر که من اولی باو از و بودم امیر المؤمنین
نیز چنین است و بعد ازان گفته حدیث صریح است در انکه حضرت رسالت پناه صلعم امیر المؤمنین
را ع بمنقبتی و مرتبه و درجه مخصوص ساخته که بغیر از انحضرت هیچکس از جانب رسول باین
قسم مرتبه اختصاص نداشت و باین نحو منزلتی فایض نگشته و مضمون این حدیث از اسرار آیات است
که حق تعالی در آیة مباهله مندرج کرده اینده حضرت درین حدیث اشارت بان فرموده چه آنجا
حق تعالی نفس نبی و ولی را شبیه و نظیر یکدیگر دانسته و هر دو را در یك کلمه جمع ساخته و بضمیری
که اضافه برسول است متصل ساخته فرموده انفسنا و انفسکم و درین حدیث حضرت رسالت
صلعم خواسته که آنچه ذات نبوی بان موصوف است و درجه که الله تعالی باو کرامت فرموده ثابت
کند که علی ع بان کرده چنانچه حضرت منقبت اولی بمؤمنین و ناصر و دوست و صاحب اختیار
مؤمنان است امیر المؤمنین ع نیز بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف معینه است و
در آخر افادات فرموده و هذه مرتبة سامیة و منزلة نامیة درجة علیة و مکانة رفیعة خصصه صلعم
دون غیره فلهذا صار ذلك الیوم عید او موسم سرور لاولیائه یعنی این مرتبه سامی و منزلتی نامیست
و درجه بلند و محلی ارجمند که مخصوص ساخته است حضرت رسالت ان را بامیر المؤمنین ع و ازین
جهت گردیده است این روز عید و روز خوشحالی بجهت دوستان انحضرت و ختم افادتش درین
مقام باین شده که از تتبع آیات قرآنی و افادات نبوی ظاهر میشود که هر صفت کمال که حضرت رسالت
صلعم اثبات انجهت [illegible] نموده تا اول بار حق تعالی ذات مرتضوی را بان صفت نستوده
حضرت رسالت صلعم [illegible] فرموده و اگر اراده نداشته تا از جانب عزت امری بان نشده انحضرت
جرأت بکشف [illegible] بجمله چون حضرت عزت آنجا که علی را ناصر رسول خوانده و گفته
هو مولاه و جبریل [illegible] المؤمنین دانسته که مراد از صالح المؤمنین امیر المؤمنین علی است

حضرت نیز در اینجا پیروی امر الهی نموده در تعیین امامت او متکلم شده که یکی از معانیش ناصر است
تا چنانچه حق تعالی او را ناصر خوانده آنحضرت نیز اشاره بان نموده او را ناصر گفته باشد تا اینجا
کلام امام فخر رازی است ومؤید این افاده اخیر اوست قول حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیا
نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلعم در مجلس شریف داشت وامیر المؤمنین بخدمت
آنحضرت رفته چون چشم حضرت رسالت پناه بر جمال ولایت مآب افتاده فرمود که مرحبا
بسید المرسلین وامام المتقین چون سیادت متقین وامامت مسلمین از صفات مخصوصه نفس
نفیس سید البشر بود حق تعالی امیر المؤمنین ع را نفس رسول خوانده وگفته در آیة انفسنا وانفسکم
آنحضرت نیز موافقت گفته او را بهمان وصفی که از اوصاف ذات مجسته صفات بود نام برده
وهیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که نبی بجهت ولی اثبات نماید مگر که اشاره در بنانیه
بان شده باشد وابونعیم هم تائید قول خود از انس بن مالک روایت نموده واو از ابوهریره نقل کرده
که ابوهریره گفته روزی در مجلس حضرت رسالت صلعم حاضر بودم که آنحضرت بتقریبی بمن خطاب
نمود که یا باهریره میان من وخدای تعالی نهریست وان اینست که علی رهنمای بندگانست ومحل
نور ایمان واماد دوستان من ونور طایفه که مرا اطاعت مینمایند واو از عایشه نیز روایت نموده
اند که گفت روزی حضرت صلعم وصحابه را یک یک نامی برد وتعریف هر یک بصفتی که مناسب
حال او بود میکرد ومن گفتم عجب است که علی را تعریف نکردی فرمود ویحک هل یعرف احد نفسه
یعنی وای بر تو هرگز کسی نفس خود را تعریف کرده است چنانچه عزیزی گفته   علی را قدر
پیغمبر شناسد   که هر کس خویش را بهتر شناسد   وحدیثی دیگر که علامه حلی رحمه الله از ادر
کتاب منهاج الکرامه دلیل جداگانه شمرده حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از انکه امر وصایت
تمام شد مسلمانان را امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین وخیمه نصب کرده جمیع لشکر فوج فوج آمده
بان حضرت باین طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین سلام کرده مبارکباد گفتند وتهنیت
نمود بعد از انکه مردمان از سلام فرمود بزبان معجز بیانش بدین کلام متکلم نمود که انه سید
المسلمین وامام المتقین وقاید الغر المحجلین وهذا ولی کل مؤمن من بعدی وان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی بدرستی که علی سید [illegible] مسلمانان وامام وپیشوای متقیان وکشنده

و راه نمای مؤمنانست ببهشت که چنانچه اسبان پیشانی سفید است و پا سفید در میان
اسبان نشان‌اند ان گروه هم در میان مردمان بسفیدی روی محبت او نشانند و اینست
که ولی و صاحب اختیار هر مؤمنی است بعد از من و بدرستی که علی از منست و من از علیم
و او مولی مؤمنین و مؤمنانست یعنی از انکه من از میان شما بیرون روم و ظاهر است که این
حدیث نیز دلالت تمام بر مطلوب دارد و هرکه حدیث او را نقل کرده و قصه روز غدیر بیان
نموده باید که هرچه از تمامی وقایع است بیان نماید و مرویست که در ان روز جبرئیل ع بصورت
شخصی خوش هیئت نیکو لباس معطر ببویهای خوش در ان مجلس حاضر شده یعنی از اتمام
امر وصایت فرمود که و الله ما رایت کالیوم قط ما اشد ما اکده لابن عمه انه یعقد له عقدا
لا یحله الا کافر بالله العظیم و برسوله الکریم ویل طویل لمن حل عقده یعنی والله که ندیدم
هیچ امر مثل امروز و نشنیدم هرگز بچه شدت و بچه گونه تاکیدی از برای پسر عم خود عقد
ولایت نمود بدرستی که حل این عقده نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود مگر کسی که از خدا
و رسول برگشته باشد حیرت عظیمی خواهد بود کسی را که حل این عقد کند و عمر از جمله جمعی
بود که این کلام را از ان جوان خوش صورت شنیده چون اخگر نیم سوخته بخدمت رسول
آمده آنچه شنیده بود در خدمت رسالت پناه صلعم بر طبق عرض نهاد پس انحضرت فرمود
که ای عمر شناختی که ان جوان که بود عمر بجهل خود معترف گشته گفت نه ندانستم حضرت رسول
صلعم فرمود که آن شخص جبرئیل امین بود بپرهیز ازانکه تو گشاینده ان گره باشی بدرستی که اگر
تو حل ان عقده نمایی بتعیین خدا و رسول او و مؤمنان جمیعا از تو بری و بیزار خواهند
بود بر اهل انصاف پوشیده نیست بمقتضای فحوای عبارت جبرئیل و کلمات نبوی حکم
بکفر کسی که ان عقده نموده و گره را گشوده واجب و لازم می نماید والسلام من اتبع الهدی
حدیث دیگر که از اولة دلایل است حدیث متعلق بقصه خیبر است که در مسند احمد حنبل
از چند طریق روایت شده در صحیح بخاری و مسلم نیز از طریق متعدد مرویست و در باقی
صحاح سته مسطور و در فصول مهمه نور الدین علی مالکی مذکور است و مضمون خبر و حاصل
واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت پناه صلعم متوجه قلاع خیبر شد اراده الهی

بمقتضای خواهش رسالت پناهی بظهور اعزاز مرتضوی کماهی تعلق گرفت چون امر محاصره بطول
انجامید و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکوه نمودند ابوبکر را سردار کرده انبوه بحرب فرستادند
و او بسیاری از لشکر اسلام را بدرجه شهادت در آورده با قلیلی هزیمت نمود روز دیگر عمر
خطاب بامر مذکور مامور شده نسبت ابوبکر عمل نموده ناموس اسلام را بباد داده چنانچه
در صحیح بخاری مذکور است که فرجع هو ایضا منهزما یعنی او نیز بگریخته برگشت روز سیم
که نور نصرت از جبینش لایح بود و در نجش این مهم بشاه ولایت نامزد فرموده بود در شام
روز گذشته بر زبان الهام بیان حضرت رسالت رفت که فردا این علم را بدست کسی
دهم که از جمله صفات پسندیده او اینست که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد یعنی ستیزنده ناگریزنده و چون اصحاب آن
عبارت آبدار از رسول مختار شنیدند و هر یک تصور آنکه باین منقبت عالی و منزلت
متعالی فایز گردند و تمام شب در فکر بودند و صبح زود همگی حاضر درگاه رسالت پناهی
شدند و همه بامید آنکه بر جمیع ان مفتخر شوند مستظهر بوده خاطر جمع داشتند که مراد حضرت رسول
علی نیست که بجهة درد چشم نور بصر او در معرض زوال است بخود در مانده از این سعادت
عظمی بهره نخواهد یافت و چون حضرت رسالت صلعم از خیمه مبارک بیرون آمده فضای
دلگشای رسالت را از برق نور ولایت خالی دیده فرمود که این علی بن ابی طالب کجاست که
او را نمی بینم حاضران همه بیکبار جواب دادند که او درد عظیم و درد چشم صعب دارد
پس امر شد که امیر مومنان و واقف آشکار و نهان را حاضر بارگاه ملایک سپاه
گردانند و چون حاضر شد حضرت خیر البشر سر آن سرور را در کنار گرفت و آب دهن
مبارک را در چشم او افکند شفای عاجل آن درد را از رب العزة مسئلت نموده فی الحال
بامر ملک متعال الم بنوعی دفع شد که گویا هرگز درد چشم نداشت پس رایت هدایت
را بشاه خطه ولایت داده فرمود که قدم در راه راست گذار که حق تعالی این قلعه را بر تو
مفتوح گرداند حضرت امیر ع فرمود که یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم تا مثل ما شوند یعنی
مسلمان گردند حضرت رسول فرمود که در مقاتله تعجیل منما و تا بساحت ایشان فرود ای

پس

پس اول با سلام ایشان دعوت نمای و خبر دار کن از حقوقی که خداوند بر ایشان لازم است بخدا
سوگند که اگر یک شخص را حق تعالی بواسطه تو هدایت دهد و بشرف اسلام رساند ترا بهتر
از شتران سرخ موی باشد که در راه حق تعالی صدقه کنی پس زره خود را در وی پوشانید و ذو
الفقار بر میانش بسته رایت بدستش داد پس حضرت امیر ع قدم در راه نهاد چنانچه حکیم سنائی
گفته
کس ندیدم برزم در پشتش   منهزم مشرک از یک انگشتش
خیبر از تیغ او خراب شده   سر اتش همه سراب شده
چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین
استوار کرد دانید یکی از اخبار حصار آنحضرت را دیده پرسید که ای صاحب رایت کیستی
و چه نام داری جواب داد که انا علی ابن ابی طالب و یهودی او از برادر که غلبتم و ما
انزل الله علی موسی یعنی بتوریة قسم که مغلوب شدید و اول حارث با فوجی بر آمده حرب آغاز
نمود و نفری از اهل اسلام را شهید کرد حیدر کرار او را بیک ضرب شمشیر بدوزخ فرستاد و مرحب که
ناس و رئیس و برادر حارث بود با جمعی از مشاهیر مکمل و مسلح بیرون آمده بکین برادر
پا در میدان نهاد رجزی می خواند و آن ملعون از مبارزان مشهور بود که در شجاعت مانند
نداشت دو زره پوشیده و دو تیغ حمایل کرده و مغفری از فولاد بر سر و عمامه بر سر بسته و
بر سر آن خودی از سنگ نیزه در دست سنانش بوزن سه من چون کسی از اهل اسلام را
تاب مقابله و مقاتله نبود شاه مردان در مقابلش آمده دید برابر رجز او را بزبان معجز بیانش
راند که انا الذی سمتنی امی حیدره چنانچه شیخ طوسی در امالی ذکر کرده مرحب رو بگریز نهاد
شیطان بصورت یکی از احبار خود را باو نمود از سبب گریختن پرسید گفت مادرم را در خواب
دیدم که گفت شیری بر تو حمله کرد فلان کاهنه گفت از کسی که نامش شیر باشد یا خصلت
شیر داشته باشد احتراز کن شیطان گفت مگو حیدر نام در دنیا همین یکی است در دنیا
کسی با تو برابری میتواند کرد که بسخن زنان اعتماد کرده و عار فرار بخود پسندیده حمیت
جاهلیتش دامن گیر شده گول شیطان خورده حمله کفت بر کرد که من از عقب تو جمعی شجاعان را
میفرستم و دست جلادت از آستین وقاحت برآورده خواست که شمشیری حواله حضرت
کند که حیدر کرار ذوالفقار را بدان را چنان فرود آورده که از خود و مغفر گذشته بفر

بوس نزین رسید یهودان چون آن ضرب دست دیدند رعبی تمام و خوفی مالاکلام در دلها
شان افتاد و ساعتی بتلاش مشغول بودند و چون هفت کس از دلاوران و شجاعان بقتل
آمدند باقی روی بهزیمت نهاده بقلعه درآمدند و آنحضرت چون شیر خشمناک در عقب ایشان
روان شد و یهودان [illegible] را بجانان منزلتی انداخت تا بدر حصار رسید و در را بر کند و بعضی
گفته اند یهودی تیغ حواله آنحضرت نموده سپر از دست مبارکش بیفتاد و در غضب شده در
را کنده سپر خود ساخت و از جابر بن عبدالله منقول است که چون مسلمانان خواستند که داخل
قلعه شوند خندق وسیع حایل بود آنحضرت بمیان خندق رفته در را پل ساخت تا غازیان عسکر
ظفر نصرت گذشته داخل قلعه شدند و حضرت رسالت پناه صلعم چون رسید ملاحظه فرمود که
آن در را بر دست دارد و مردمان میگذرند تعجب نمود جبرئیل نازل شده امر فرمود که بته خندق
نگاه کنند چون نگاه کردند دیدند که از ته پای آنحضرت تا زمین فاصله بسیار است تعجب
زیادت شد جبرئیل فرمود تعجب مکنید که ملائکه کرام پرهای خود هم استوار کرده اند و قدم حضرت
بر بال آنهاست و از امام محمد باقر مرویست که چون در حصار را بجنبانید تمای آن حصن
چنان بلرزید که صفیه که دختر حی بن اخطب از تخت بیفتاده روی او مجروح شد و مردم
سایر قلاع چون چنان امر غریب و صورت عجیب مشاهده نمودند فریاد الامان برآوردند و اکثر
مسلمان شدند چنانچه فردوسی گفته   شهی که تا بدو انگشت در خیبر کند   برآمد از پی
اسلام صد هزار انگشت   بگو که بود که شد فتح باب خیبر از و   که گرد بر در آن قلعه استوار
انگشت   کسی که دست بدامان حیدر و آلش   نزد بسا که بدندان کند فگار انگشت   و در
کتب معتبره مسطور است که روزی جبرئیل در حضور رسالت پناه صلعم از روی تعجب در علی
نگاه میکرد و تبسم میفرمود حضرت رسالت پناه گفت یا روح الامین منشا تعجب و تبسم چیست
فرمود یا رسول مامور شدم که هفت شهر قوم لوط را ببالا برده سرنگون کنم و من تا بجری آنها را
ببالا بردم که ملائکه آسمان آواز سگان و خروسان آنها را شنیدند پس سرنگون ساختم و در
وقتی که او شمشیر بلند ساخته بود که بر مرحب فرود آورد رسید که شمشیر علی را نگاه دارد که
که نزدیک است اثر آن بماهی حامل گاو و زمین رسد من رسیده نگاه داشتم با اینقدر تعب

که

که ازین کشیدم ازان نکشیدم الحال انچه بخاطر رسید تعجب کردم مخفی نماید که این حدیث بمفهوم دلالت
بر چند فایده دارد یکی انکه نه ابابکر و عمر خدا و رسول را دوست داشتند و خدا بر عکس و این
مستلزم کفر است چه بر وجه اکابر علما و محققین خصوصا امام غزالی و صاحب کشاف تحقیق فرموده
انکه مراد از محبت بنده بخدا او نه انست که فرمان بردار امر و نواهی خالق ذو الجلال و دور بودن
از معصیت و قبایح افعال و خواهش دریافتن در مقام قرب و کمالات تعالی و دوری از متابعت هوای
نفسی و شیطانی بنحوی منکور خاطر بنده شود که چیزی دیگر مطلقا منظور او نباشد و مراد از محبت
الهی بنده را باز داشت از کنا معصیت و رهنمونی بافعال خیر و معرفت و پاک کردانیدن او از
کدورات جسمانی و نزدیک ساختنش بدرگاه قرب ربانی و چون ارتفاع نقیضین محال است
هرگاه شخصی از هر آنچه لازم محبت الهی است بی نصیب باشد البته بنقیض ان متصف خواهد بود که
نافرمانیست و نکردن اوامر و کردن نواهی و میل نداشتن بتحصیل کمالات و از جانب حق تعالی چون
امور مذکوره منتفی و نایاب باشد هم نقیض ان موجود خواهد داشت و چون از طرفین محبت
و لوازم محبت معدوم باشد عداوت و هرچه لازم عداوت است ثابت خواهد بود پس ظاهر
شد که صدور این کلام از سید انام دلالت تمام دارد بر انکه ساحت اعتقاد ابو بکر و عمر
از پرتو لمعات محبت الهی خالی و از ظلمت تفاوت جبلی پر است و با این عمل بکدام علاقه و رابطه
نیابت حق تعالی و جانشینی رسول او را لایق توانند بود قاعده دوم انکه چون محبت
خدا و رسول نسبت بایشان و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف شد و معلوم است که آنچه
در مدت عمر از ایشان صادر شد مخالف فرموده خدا و رسول بوده چنانکه حق تعالی فرموده قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بامت بگو اگر خدا را دوست میدارید اطاعت من نمایید
تا بجهة الطاعتی که می کنید حق تعالی شما را دوست دارد پس مراد محبت طرفین متابعت رسول
است و اوامر و نواهی قرینه دوستی و چون ایشان بوی از ان بمشام نرسیده بود نزول
آیات قرانی و ترددهای بشارت و موعظه و نصایح پیغمبر در دو تغییر غیره را اصلا باعتنا
نکرده متابعت هوای نفس را پیش نهاد خاطر کرده هرچه خواستند کردند و همانا که حضرت
رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان ظاهر کرد که ایشان دشمن خدا و رسولند و

در روز سرداری را بنام ایشان کرد تا روز سیم ظاهر گردد که از دولت محبت خدا و رسول بهره و بی
نصیب نه قاعده دیگر انکه چون محبت کامله میانه امیر المؤمنین و حق سبحانه درجه کمال یافته غرض
حضرت رسالت صلعم از حدیث ولاعطین الرایة غدا بوده که بر عالمیان روشن گردد که در لوازم اختصاص
وی بخلافت رسول و نیابت الهی و دیگر حالات احدی الصفات که خبر بتاییدات الهی صورت
بنده و تعجب ننموده بر معانی که خلاف دین و ملت است حمل ننمایند چنانچه در احیای اموات
و علم بغیبات که از انحضرت صادر شده و جمعی از غلات بسبب ان گمراه شده اند و از شعرای عرب
شخصی گفته احیائك الموتی وعلمك مخبرا بالغیبات عذرت فیك لمن غلا یعنی دو چیز سبب
ان شد که از جانب انانکه در بارهٔ مرتضی علی غلو کرده اند عذر توان گفت یکی زنده کردانیدن
مردگان که مکرر از انحضرت واقع شده دیگر خبر دادن او از غیب چنانچه بعضی از ان گذشت
و بعضی بتقریبات مذکور خواهد شد و مرویست که چون درجه محبت و محبوبیت تصاعد یافت
جبرئیل را امر شد که طبقات ملائکه را بشنوانند که انّی اَحبّ علیّاً فاحبّوه بحبّی و این عبارت
مشتمل است بر امر ملائکه عموماً بمحبت علی ع حاصل مضمون کلام انیست که من که پروردگار عالمیانم
علی را دوست میدارم پس شما دوست دارید او را بسبب دوست داشتن من او را یا مراد اینکه
دوست دارید نسبت محبتی که بمن دارید پس محبت ملائکه بحق تعالی بسبب محبت ایشان بعلی بن ابی
طالب باشد و این اشارتست بکمال اعزاز مرتضوی نزد الله تعالی و اشاره بانکه هر چه سبب
دوستی حق تعالی است همان چیز علت دوستی علی ع و مشعر بانکه محبت الله تعالی خالی از محبت انحضرت
نیست و اگر خالی باشد محبت الهی نخواهد بود قاعده دیگر انکه محبت میانه خدا و علی و بجائی
رسیده که تعبیر از ایمان بمحبت انحضرت و از کفر بانکار ان ولا رتبت نموده چنانچه فرموده وَمَن
یَکفُر بالایمان فقد حبط عمله یعنی هر کو ترك کننده محبت انحضرت شود یا انکار ایمان نماید که
درین مقام مراد ذات و صورت شماست مرتضویست چنانکه در کتب معتبره مذکور است و بنا
برین اعمال و افعال هر که ظاهر ابر صورت عبادت دینی صدور یافته بی محبت انحضرت تمامی
ساقط شده و احباط یافته حتی ان ذره صحرای محشر خواهد بود و از انجا که محبت حاصله میان محبّ
و محبوبست جمعی که از ولایت انحضرت بر گشته نقض عهد و میثاق روز غدیر نموده اند بر زبان

محبان

محرمان سرادق جلال کبریائی مخصوص لفظ لعن از رحمت الهی اند که اولئك الذین یلعنهم الله ویلعنهم
اللاعنون بر قول بزرگان امامیه که بعضی از مخالفین نقل نموده اند مراد از ان تارکان عهود
دوزخ غیر برند و مناسب مقام است عبارت فیض آیت حضرت رسول الله که نسبت بشاه ولایت
فرموده که اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحَبَّهُ مِنَ النَّاسِ فَلْیَکُنْ لَهُ حَبِیْبًا وَمَنْ بَغَضَهُ فَلْیَکُنْ مُبْغِضًا یعنی بار خدایا
هرکه او را دوست دارد و از مردمان تو او را دوست دار و هرکه او را دشمن دارد تو او را دشمن
دار بعد از ان فرمود اَنْتَ وَلِیٌّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ یعنی علی ولی و صاحب اختیار منست در دنیا و آخرت
و این روایت در کتاب اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و صحیح مسلم مذکور است و در رساله
صراط مستقیم از تصانیف شیخ روزبهان از بزرگان اهل کشف منقولست که اگر خواهید که بلندی
مرتبه و درجه امیر المؤمنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسند نشین تختگاه سلونی
را معلوم کنید در آیة شریفه قل اننی هدانی الی صراط مستقیم تامل نماید که مفسرین علما و محققین
عرفا گفته اند مقصود الهی از خطاب حضرت رسالت صلعم آنست که بگو و بر بندگان من ظاهر گردان
که مرا هدایت نمود الله تعالی بمحبت علی بن ابی طالب ع و این مرتبه بالاترین مرتبه ممکنه بشریست
که خاتم النبوة بامر خالق البریة اظهار مراتب آنحضرت نماید و نموده چنانچه محمد بن محمود ذکریای
شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسالت صلعم در سجده شکر میفرمود الهی بحق ولیك
اغفر لمحمد نبیك یعنی خدایا بحق علی که ولی تست بیامرز محمد را که نبی تست و ازین بهقی ابن جوزی
نقل نموده که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را داخل
عبای خود کرد اینه دست مبارك بدعا بر داشت که اَللّٰهُمَّ احْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ مُحِبِّیْهِمْ یعنی بار
الهی حشر کن مرا در زمره طایفه که دوستدار این جمع باشند و ازین نقل نتیجه محبت و حال محبان
اهل بیت طاهرین کرد و اکثر مفسرین و محدثین خصوصا نیشابوری و واحدی نقل کرده
اند که چون فتح خیبر شد چشم مبارك رسول بر جمال شاه ولایت افتاده در شان او فقره
چند بر زبان الهام بیان آورد که ترجمه اش اینست اگر بیم آن نبودی که گروهی از امت
من در باره وی گمراه گردند چنانچه نصاری در باره عیسی شدند بعضی از حقایق عظیمه و دقایق
خفیه آن خیر الخلیفه را اظهار میکردم تا گذار آنحضرت بر هر طایفه که ظاهر میشد قدری که از خاک

قدم او را بر گرفته بان فخر میکردند و از بقیه آبی که از وضوی او می ماند شفای بیماران خود را از ان
یافتند و کافیست ترا یا علی اینکه تو از منی و من از توام و تویی صاحب اختیار امور امت من بعد از من و روح
تو روح منست و کوشت تو کوشت منست و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن منست و جنگ با تو جنگ
با منست و صلح تو با تو صلح با منست و دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست و من و تو
از یک درخت و یک بیخ و یک نوریم و ذمه مرا تو از حقوق بری میکردانی و بر سنت من با دشمنان
مقاتله خواهی کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود و در آخرت همراه من تو خواهی بود و بر سر حوض کوثر
خلیفه و جانشین من تو باشی و تویی اول کسی که از امت من با من در بهشت در آید و تویی که
شیعیان و دوستان تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز باشند یکی انکه بر منبرهای نور قرار
داشته باشند و یکی انکه روسفید بصحرای محشر در آیند و یکی انکه با پیغمبر خدا همسایه باشند و تویی
که حق با تست یعنی آنچه رضای حق تعالی است بان عمل میکنی و حق تو از تو جدا نیست یعنی غیر حق
تعالی بزبان و دل و خاطر تو نمیکذرد و تویی که ایمان مخلوط و ممزوج است بخون و کوشت تو چنانچه
باخون و کوشت من امتزاج یافته و اکر کسی را دیده بصیرت از غبار عداوت امیر المؤمنین نابینا
نشده درین حدیث تامل نماید بیقین میداند که کسی را که آمیزش او با رسول الله در صورت
و معنی بجایی رسیده اینست که سر از کریبان مماثلت و مشابهت بر اورده و کلمه دوئی و جدائی
محو کشته مضایقه در خلافت و نیابت که کمترین حالت است نسبت بحالات او از کمال عناد
و عین نا انصافیست و مدعای ما را همین دلیل کافیست حدیث دیکر که موالف و مخالف
همه بران اتفاق دارند حدیث روز احزابست که بغزای خندق نیز شهرت دارد که چون عمرو
عبدود عامری مبارز طلبید امیر المؤمنین از معسکر همایون بیرون رفت که با او مقاتله نماید
رسول خدا فرمود که برز الایمان کله الی الشرک یعنی تمام اسلام با تمام کفر برابر شده است
و چون عمرو را بیک ضربت بدوزخ فرستاد و حضرت رسول صلعم آواز تکبیر او را شنیده یقین
شد که عمرو کشته شده فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی بدرستی
که علی ع در روز خندق کار فرمود ثواب ان زیادتی میکند بر عبادتی که ادمیان و جنیان
بکنند تا روز قیامت و این حکایت ازان مشهورتر است که محتاج بیان باشد و چون

هیک

هریک ازین دو حدیث دلالت بر تمام افضلیت مطلوب تواند بود که ضربت علی تا آخر من حیث
المعنی شامل عبادت جمیع انبیا و اولیا وعلماست تا روز قیامت و دران تعجبی نیست چه اگر عمرو
عبدود در ان روز بذو الفقار مهابت اثار او کشته نمیشد اساس دین نبوی چه استحکام می یافت
و آفتاب عالم تاب شرایع محمدی در حجاب سحاب متوقف می بود چنانچه سنائی گفته   مرد کفر
کل بر اند نره   در دین انگاه دارند   هرچه بود که در فکندند پای   نام بردستش و زنند
خدای   حدیث دیگر که در مسند حنبل و در صحاح سته مناقب خوارزمی و فصول مهمه جمیعا مذ
کور است و در هر جا از چند طریق نقل نموده اند که چون در احد با رسول الله کسی دیگر نماند
بغیر از امیر المؤمنین ع و سه جای دیگر از یاران و بر روایتی آنکه بغیر از آنحضرت هیچکس نمانده
بود و علی ع بهر طرف حمله می نمود و کفار را بجان خواری می انداخت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول
الله ملائکه همه در تعجبند از یاری و هواداری که امروز علی با تو کرد و میکند پس آنحضرت
گفت انّ علیّا منّی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما یا رسول الله و در همان کتابها مذکور است
باین عبارت که انّ علیّا منّی و من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی لا یؤدّی عنّی الّا انا و علی و
بتقریبی معنی هر دو گذشت و این نیز در همه جا مذکور است که در ان روز از جانب تا بیرین
میان زمین و آسمان صدای لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذو الفقار بگوش اهل زمین می رسید
و حدیث است که آیا گوینده جبرئیل امین بود یا ملکی دیگر باین امر مامور بود در کشف الغمه
مذکور است که عکرمه از امیر المؤمنین ع نقل کرده که در اثنای کشش چون جمعی از کفار بگریز
آوردم [illegible] کردم رسول خدا را ندیدم گمان کردم که مگر بشومی نفاق و افعال
یاران باسمانش برده اند پس غلاف شمشیر را شکسته عزم نمودم که مقاتله نمایم تا کشته شوم
و بر کفار حمله نمودم و پراکنده ساختم دیدم که رسول خدا در میان کشتگان در گوی بیهوش
افتاده آنحضرت را از آنجا بر آوردم چون نظرش بر من افتاد فرمود که از یاران چه خبر داری
گفتم راه فرار پیش گرفته اند دین بیگانه شدند و ترا بدشمن گذاشتند درین حرف فوجی رو
برسول کرده می آمدند فرمود که یا علی شر این جمع را از من دفع کن من بر راست و چپ ایشان
حمله آوردم و بعضی را کشتم تا باقی منهزم شدند چون بانحضرتش آمدم فرمود که اما تسمع

مدیحك فی السماء ان ملكاً اسمه رضوان ینادی ویقول لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار یعنی
آیا نمی‌شنوی مدح وثنای خود را از آسمان بدرستی که ملکی رضوان نام ندا میکند ومیگوید لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار آه پس از خوشحالی گریستم در این نعمت حق تعالی را شکر نمودم و از این
روایت ظاهر میشود که ندا کننده غیر از جبرئیل باشد و زید بن وهب گوید که از ابن مسعود پرسیدم
قضیهٔ احد را گفت یا رسول الله کسی نماند الا علی ع و بعد از ساعتی ابو دجانه و سهل بن حنیف و
عاصم بن ثابت برگشتند گفتم ابو بکر و عمر کجا بودند گفت از گریختگان بودند پرسیدم که عثمان
چه شد گفت او بعد از سه روز پیدا شد چون آمد رسول الله با او گفتند خوش رفتی
عریضی کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی گفت من همه از رفتها بودم و آنچه
میگویم از سهل بن حنیف شنیده ام گفتم ماندن علی تنها در این مقام محل تعجب است گفتم
ملائکه نیز از این تعجب که تو میگویی در آن وقت میکرده اند نمیدانی که جبرئیل در حال عروج
این ندا میکرد ومیرفت که لا فتی الا علی آه پس پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از آنکه
مردمان ندا را شنیدند و از رسول خدا پرسیدند و این روایت دال است بر آنکه ندا کننده
جبرئیل باشد چنانچه سنائی گفته   آمد از سدره جبرئیل امین   لا فتی کرده مر درا
تلقین   و ملا حسن نیز در هفت بند اشاره نموده   از زمان روح القدس گوید
بوصفت آشکار   لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار   و منع جمع هم نیست شاید رضوان
و جبرئیل هردو این ندا کرده باشند و از حافظ ابو محمد بن العزیز مرویست که در کتاب خود
از قیس بن سعد روایت نموده که او از پدر خود شنیده که او گفت از امیر المؤمنین ع شنیدم
که فرموده در آن روز شانزده زخم بمن رسید و در زخم آخرین قوت بشری ضعیف شده
نشستم و جوانی خوش روی خوشبو بازوی مرا گرفته از جا بر داشت و گفت برین کفار
حمله کن که در طاعت خدا و رسول هردو از تو راضی اند بعد از آنکه بخدمت رسول آمده احوال
عرض کردم فرمود که آن جوان را شناختی گفتم بر حیه کلبی شبیه بود گفت یا علی چشم تو روشن
باد که آن جبرئیل امین بود آمده مرا خبر داد و ایضا از عسکری مرویست که از عبد الله بن عباس
نقل کرده که چهار چیز مر علی ع را بود که هیچکس را نصیب نشد یکی آنکه اول بار از عرب و عجم کسی

بغیر

بغیر از او با رسول خدا نماز نکرد و یکی آنکه همیشه علمدار رسول در هر معرکه بود و یکی آنکه در روز
که برون مهراش مشهود است کسی بغیر از او با رسول خدا نمانده و یکی آنکه در روز دفن رسول خدا
ص کسی دیگر بآن خدمت و آن ثواب بهره مندی نیافت و مهراش نام چاهیست چون جنگ در آنجا
واقع شد مهراش گفته اند از آنجهة از وذرا مهراس گفته اند حدیث دیگر که اکثر کتب مخالفین
حتی در مسند احمد بن حنبل از چند طریق مرویست اینکه در اوایل اسلام اصحاب رسول ص هر کدام
از خانه خود دری بمسجد رسول گشوده بودند که در وقت تردد وضو و نماز آسانی توانند
کرد و بعد از مدتی امر الهی بر بستن درها صادر شد که در همه مسدود کرد الا دری که بخانه
علی ع بود و چون مردمان درین باب حرفها میگفتند و بگوش حضرت رسالت نیز میرسید
بمنبر برآمد بعد از حمد الهی فرمود بخدایی که مرا بحق فرستاده که من از پیش خود حکم بر بستن
این درها نکرده ام ولیکن چون از جانب الله بچیزی مامور شدم تابع آن گشتم و بشما رسانیدم
، و بروایتی که حق تعالی وحی کرد بموسی ع آن کو بنا کن مسجد پاکیزه که ساکن نگردد در آن مگر
تو و برادرت هرون و بمن وحی فرستاد که مسجدی از آلودگیها پاک بنا کن که در آنجا مقام
نداشته باشد مگر تو و برادرت علی و هرون و پسران علی و هم در مسند احمد حنبل از حذیفه
مرویست که چون اصحاب رسول ص بمدینه آمدند در مسجد میخوابیدند و از آن ممنوع شدند
پس در دور مسجد آنحضرت ص خانها ساختند و درهای خانها را بمسجد کردند تا آمد و شد آسانتر
و بآنحضرت نزدیکتر باشند و چون چندین برین گذشت امر الهی شرف نفاذ یافت که درها بسته
شود و حضرت رسالت ص معاذ بن جبل را امر فرمود که این حکم را باصحاب رساند و هر یک
چون میشنیدند که امر الهی است میگفتند که سمعا و طاعة یعنی شنیدیم و فرمان برداریم
و امیر المؤمنین ع متفکر شد که آیا او نیز موافقت اصحاب باید در را بحال خود بگذارد و حال
آنکه حضرت از خانهای خود خانه بامیر المؤمنین داده بود شد و چون خبر متفکر بودن او
برسالت پناه رسید فرمود که یا علی اسکن طاهرا مطهرا یعنی ساکن باش یا علی در خانه خود
با پاکی و پاکیزگی و چون این خبر بحمزه عم حضرت ص رسید دلگیر شد بحضرت رسالت خطاب
نمود که ما را از مسجد بیرون میکنی و طفلان بنی عبد المطلب را میگذاری حضرت رسول ص

با او گفت اگر این امر بامن میبود هیچکس را این امر نمیکردم بخدا قسمست که این عطا از جانب الله
و بهدستی که تو بر خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول بشارت باد ترا و چون
حضرت او را بشارت داد در جنگ امیر بدرجه شهادت رسید و جمعی از اصحاب را این معنی خوش
نیامد و بر ایشان گران بود که علی را این زیادتی بر ایشان باشد چون عم مکرر التماس نمود که
دریچه از خانه او بمسجد باشد و آخر بسوراخی که دو چشم را گنجد راضی شد حق تعالی رخصت
نداد مبهم بنشستند و در حق علی سخنان میگفتند تا بانکه حضرت رسالت صلعم رسید و بعد از
نماز بر خواسته خطبه بلیغ ادا نموده مضمون این کلمات تکلم نمود که بر جمعی گران آمده است که
درها بر خانهاشان بسته شده است و علی را خانه بحال خود است بخدا قسمست که من آنها را
از مسجد بیرون نکرده ام و من علی را در مسجد ساکن نکرده ام چنانچه حق تعالی بموسی وحی فرستاده بود
که بغیر از هارون و ذریت او را جایز نیست که در مسجد موسی ساکن باشند و علی را بمنزلهٔ برادر
منست و بجای هارونست از برای موسی و ذریت او را که بجای ذریت هارون اند وحی فرستاده
که در مسجد من بهر نحو که خواهند باشند و غیر از ایشان را بهیچ وجه رخصت نداده و هر که باین معنی راضی
نباشد و بر او گران باشد برود و اشاره بطرف شام نموده یعنی هر که بحکم خدا راضی نشود رو براه
شام کند و هم در آن مسند از سعد وقاص روایت کرده که علی را مناقبی چند بوده هیچ
یکی علم دون باو بود در روز خیبر یکی سد ابواب صحابه و مفتوح گذاشتن در خانه او و مرویست که
عباس عم حضرت هر چند التماس نمود که بجهت اعزاز و امتیاز از دیگران بخانه او مستثنی باشد
التماس او درجه قبول نیافت و بان راضی شد که سوراخی از خانه او بمسجد باشد که از انجا نگاه توان
کرد از نیز اجابت نشد تا انکه باین راضی شد که ناودان خانه را بجانب مسجد نصب نماید که در
وقت باران از بام خانه عباس آب بفضای مسجد بریزد و همین باعث امتیاز و اعتبار او شود
و نصب ناودان رخصت داده شد و عباس بان مفتخر و سرافراز گردید و حضرت رسالت بجهة
رضاجوی عم بدست مبارک نصب ناودان نموده بر زبان معجز بیان راندند که لعنت الهی
بر کسی که این ناودان از ابکند و بلعن دودی از رحمت دبلی کرفتار باد هر که عم من عباس را
ایذا یا اهانت رساند یا انکه او را ایذا یا اهانتی رساند یا انکه او را بنحوی بر نجاند و تفصیل

انجا بیان

و بجانب ابن عباس در مطاعن بیان کیفیت اختصاص شد و بر اصحاب [illegible] خواهد بود
که امتیاز آنحضرت در راه دینی و دنیوی و اختصاص ذات و حرمت سماتش بزوایای الطاف ربانی
و اعطاف سبحانی دلیل است بر آنکه او مستحق تفویض امور الهیت و غیر او در این مسند [illegible]
بندگان خدا که موقوف باشاره ربانیه است جای تمکن نبوده و بی انتشی حضرت رسالت
منحصر در آن حضرتست که در مدینه علم است و حب دوستی او در های عقد و فلاح بسته بقول
سنائی: درخیبر بکند شوی بتول در دین را ببوسید رسول چون [illegible] انت جان
کفر انباشت جاه دین همنگاه دانی داشت حدیث [illegible] حنبل و مناقب
و دیگر کتب مذکور است و در ایت مثل ان نیز گذشت و در احادیث قریب بان گذشته و بعد
ازین نیز بتقریب انشاء الله خواهد آمد [illegible] رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین ع گفت مثل تو
مثل عیسی است که یهودان او را [illegible] تا بجوی که مادرش را بهتان زدند
و نصاری دوستش داشتند تا بجهت نه بمقامی او را رسانیدند که مقام او نبود و اهلیت
آن نداشت و تصدیق قول آنحضرت را حال امیر المؤمنین ع با [illegible] خوارج با امامتش
راضی نبودند و نصیری به اعتقاد خدای با آنحضرت داشتند و یکبار بنیابت خدای مستحق عبودیتش
می پرستیدند و یکبار با معاویه اش برابر سنجیدند چنانچه خود بزبان الهام بیان فرمود
که اللهم انزلنی و انزلنی حتی یقول معاویة و علی یعنی دهر و زمان مرتبه مرا در پستی و زبونی
بجائی رسانید برابر کردند اما بقول سنائی که گفته: انکه او را بر علی مرتضی خوانی امیر
بالله ار بر تو توانی گفتش قدر داشتن ازین برابر کرد نهانی قدر اوی کاهد و بی نقصانی
باو میرسی بر دامن کبریاش ننشیند گرد حدیث دیگر در مسند احمد حنبل و جمع بین
الصحاح الستة و مناقب خوارزمی منقولست و اکابر محدثین درین حدیث رسالها نوشته اند
و بحد تواتر رسید چنانچه گویند سی و پنج کس از اصحاب رسول صلعم از انس بن مالک و غیر
او روایت نموده اند حدیث طیر است که شخصی مرغ بریانی بجهت رسالت پناه صلعم بطریق هدیه
آورد و آنحضرت بطریق مناجات از قاضی حاجات درخواست فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یأکل معی من هذا الطیر یعنی بار الهی بیار بسوی من کسی را که دوستترین مردمان از خلقان

باشند تو که بخورد با من ازین مرغ بریان و چون دعا باتمام رسید امیر المؤمنین ع آمد در خانه
را زد و انس مالك که دربان آنحضرت بود رخصت درآمدن بخانه نداده کفت پیغمبر بشغلی مشغولست
و چون امیر المؤمنین برکشت بار دیکر رسول خدا از حق تعالی همان مسئلت نمود باز علی آمده در زد انس
بهمان جواب او را باز کردانید سیم بار که پیغمبر نیز دعا کرد و علی آمد انس از خدا و رسول شرم ناکرده
آنحضرت را محروم ساخت و رسول را در انتظار بنشانید بار چهارم چون انس همان جواب
بکوش رسید آواز را بلند کرد تا رسول خدا شنید او را طلبید و چون درآمد فرمود که یا علی چه
باعث شد که دیر آمدی و حال آنکه مدتیست که من انتظار تو می برم کفت یا رسول الله
این بار چهارم است که می آیم و هر بار انس مرا بر میکردانید که رسول بحاجتی و کاری مشغولست
پس حضرت رسالت ص انس را طلبید کفت ترا چه برین داشت که علی را هر بار بر کردانی کفت
چون دعای شما را شنیدم آرزوی آن میکردم که آن دعا در حق یکی از انصار باجابت رسد
پس حضرت رسالت پناه فرمود که افی الانصار خیر من علی او فی الانصار افضل من علی یعنی آیا
در کروه انصار بهتر از علی کسی هست آیا در جماعت انصار فاضلتر از علی کسی کمان داری و هر
کاه بکواهی رسول الله حق تعالی او را از همه کس دوستتر دارد با وجود بخلافت و امامت
دیکری راضی نخواهد بود و محبت مرتبه ایست بلند و درجه ایست ارجمند که متکلمات آنرا
اراده می نامند و حکما عنایتش میکویند و اهل ذوق و عرفان و سیل عشقش میخوانند و حرکات
افلاك و عبادت ملائك و جنبش نفوس و شناسائی عقول و ثبات زمین و قیام موالید و تحمل
امانت انسان و زندکی حیوان همه بمحبت است و از محبتاست زبام آسمان تا لب کنار
خاك وکر صد ره بپای دهم و ادراك فرود آییم یا بالا شتابیم زمیلش ذره
بیرون نتابیم و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و
رجله التی یمشی علیها حتی یسمع بی و یبصر بی و بی یاخذ و بی یعطی و بی یقوم و بی یقعد فاذا سالنی
اعطیته و اذا استعاذنی استعذته یعنی پیوسته بنده من نزدیك من بسبب کردن سنتها تا
بجائی که من او را دوست دارم پس چون او را دوست داشتم من کوش او و چشم او و دست

او

او و پای او میشوم پس بمن میشنود و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن میدهد و ایستادن و نشستن بمن میشود یعنی کردهٔ او کردهٔ منست و گفته او گفته من است و چیزی که خلاف رضای من باشد از و بظهور نمی آید پس هرگاه از من سؤال کند محرومش نمیکنم و از عطای خودش بهره مند میکنم و اگر بمن پناه آورد پناهش میشوم و در امان خودش نگاه میدارم و از ینجاست که رسول الله صم فرمود چون حق تعالی بنده را دوست دارد منادی او ندا کند که حق تعالی فلانی را دوست میدارد باید که آسمانیان و زمینیان او را دوست دارند چنانچه روایت کرده اند که روزی بهلول بمجلس محمد بن سلیمان عباسی آمد و با شخصی در امامت امیر المؤمنین ع گفتگو نمود چون بیرون رفت محمد بن سلیمان گفت لا اله الا الله رزق الله علی بن ابی طالب کالذی لیس لاحد یعنی حق تعالی داده بهر صاحب دلی که دل او را نامی دهد محبت و ولای علی بن ابی طالب که او را ایمانست و در روایتی که خوارزمی در مناقب نقل کرده اینست که چون رسول الله صم انس را مخاطب ساخته فرمود ما حملک علی ما صنعت یا انس یعنی چه چیز ترا برین داشت که این عمل کردی ای انس جواب داد که سمعت دعاک فاحببت ان یکون فی رجل من قومی یعنی دعاء ترا شنیدم دوست داشتم که در شان یکی از خویشان من باجابت رسد پس رسول صم فرمود ان الرجل قد یحب قومه یعنی بدرستی که هر کس قوم و خویش خود را دوست میدارد و بهر تقدیر آخر روایت اینست که فجاء علی و اکل معه یعنی پس علی ع آمد و مرغ بریان را با انس و پیغمبر تناول فرمودند و از ینجا ظاهر شد که بعد از رسول صم خدا هیچکس را آن مقام و مرتبه که علی را نزد الله تعالی بود نبود چنانچه محمد بن شهر آشوب مازندرانی از رواة اهل سنت نقل کرده از انس مالک از رسول صم و رواة شیعه نقل کرده اند از امام جعفر صادق ع از رسول صم که آنحضرت فرمود حق تعالی خلق کرده و آفریده است از نور روی علی بن ابی طالب هفتاد هزار ملک را که استغفار کنند و طلب آمرزش نمایند از برای او و از برای دوستان او تا روز قیامت و از سؤال آنحضرت از حق تعالی که خدایا بفرست کسی را که دوسترین خلقان باشد نزد تو و فرستادن حق تعالی علی ع را ظاهر میشود که امیر المؤمنین ع دوسترین است نزد خدای تعالی از همه مخلوقات و از ینجا لازم می آید که از رسول دوستتر باشد چون اجماع امت است بر آنکه آنحضرت دوستتر است

نزد حق تعالی از کل مخلوقات پس آنحضرت باجماع مستثنی شده و دیگر آنکه سؤال آنحضرت قرینه آنست
که مراد ما سوای اوست صلعم و ملا شکر خود باین راضی اند که میل غنی سره که از جانب ایشان مضایقه
نماید درین مقام کسی اظهار عنادی کرده و دست و پای زده صاحب مواقف است که گفته حدیث
مقید است که علی در همه چیز نزد الله تعالی دوستتر باشد چه اگر میتوان تفسیر نمود و پرسید
که دوستتر است در همه چیز یا در بعضی چیزها پس جاین باشد که محبت چون مترتب بر ثواب است
در بعضی چیزها ثواب او بیشتر و در بعضی کمتر باشد و چون چنین باشد دلالت بر افضلیت مطلق
نمیکند و جوابش آنکه احب لفظ عام است و مطلق کسی که آنرا مقید بوقتی سازد یا مخصوص
بجزئی کند باید بر دست که دلیل بیارد چه اگر عام و مطلق بدلیل مخصوص و مقید میشود دیگر آنکه
مراد حضرت احب من جمیع الوجوه نباشد که فرموده هیچ مؤمنی نیست که از وجهی و در وقتی نزد
الله تعالی احب نیست پس قول رسول الله صلعم که فرموده اللهم ائتنی باحب خلقک درین مقام بی
فایده خواهد بود یکی از شعرای عرب را بیتی نیکو بر زبان جاری شده گفته   وفی الطائر
المشوی اوفر دلالة   لو استیقظوا من غفلة و سباة   یعنی در حدیث مرغ بریان دلالت وافی کافی
بر امامت آنحضرتست اگر کسی از خواب غفلت بیدار شود و سبات خواب بیمار است حدیث
دیگر آنکه احمد حنبل در مسند آورده و صحیح مسلم در مناقب بلکه اکثر کتب مخالف و مؤالف بآن
مزین است مدینة العلم علی بابها و دیگر کلام معجز نظام سلونی قبل ان تفقدونی که از وفور
علم و اطلاع او بر معارف و احکام از جانب رسول بان فخر مفتخر گشته و دیگری از اصحاب
را قدرت و جرائت بر سلونی گفتن نبود از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که رسول صلعم
فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و در بعضی روایات باین
طریق است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی
کذا انا المدینة و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب و از ابن
عباس مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که انا مدینة العلم علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها
من بابها و ایضا از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن
اراد الحکمة فلیأت الباب مضمون همه اینست که حضرت رسالت صلعم بطریق کنایت نفس

شریف

شریف خود را که منبع علم و معرفت و سرچشمهٔ دین و شریعت است شهر علم و خانهٔ معرفت و حب الهی
نامیده و خبر داده و کافر است خود را که رسیدن بان شهر یا بان خانه و مملو از علم و حکمت و بهره‌مندی
یافتن از ان و وصول ببهشت حضرت رحمن ممکن نیست الا بسبب آنحضرت و داخل شدن در ان
شهر اوست و اشارت فرموده بقول حق تعالی که فرموده که و اتوا البیوت ابوابها یعنی هر کدام
که خواهید که بخانه در آیید بر بیند که در خانه کجاست و کدامست و بخانها از درها در آیید
که هر خانه را دری هست چنانچه کسی که از غیر در بخانه در آید اگرچه از مال و مطالع آن خانه بنفعی برسد
او را دزد و سارق و عاصی میگویند شخصی هم از غیر این در بخانه در آید و علم و حکمت و مسایل دینی
و معارف یقینی را از غیر آنحضرت کسب نماید یا اخذ کند سارق و عاصی است و از ان علم و معرفت
بهره‌مندی نخواهد یافت و از جملهٔ دزدان و عاصیان خواهد بود و مخلصان و مریدان ابا بکر و
عمر چون دیده اند که این حدیث در صحت و شهرت بجایی رسیده که ناخن در ان نمیتوان کرد
یکبار رفته اند و پینه برین جامه زده و گفته اند ابو بکر محرابها و چون دیده اند که محراب
را در مدینه و خانه دخلی نیست و نسبتی نمیدارد و محراب در مسجدی باشد وضع حدیث دیگر کرده اند
و حدیث را حدیث فردوس نام نهاده و از مولف زده و تا قیامت بین شیعه شهرت داده اند
که پیغمبر فرموده که انا مدینة العلم ابابکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها
یعنی من مدینهٔ علم و ابابکر بیخ شهر است و عمر دیوار است و عثمان سقف ان و علی در مدینه است
و بعد از ان باین راضی نشده افاده نموده اند که ضرورة ان کلاً من الاساس و الحیطان
و السقف اعلی من الباب یعنی این بدیهیست که هر یک ازینها دیوار و سقف بلندتر از در است
بر هر که اندک فهمی دارد پوشیده نیست که این کلام با آنکه تمیز سنگها از فصاحت دور است سخن
در بلندی و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت است و بنا و دیوار و سقف و دیوار را در ان
مدخلی نیست و شهر سقف نمیدارد و اساس در مدینه مستعمل نشده و ممکن است که دیوار و سقف
از نقوم و نخار و علف و کاس و نطفه باشد اما در عرب مثل است که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت
یعنی هرگاه حیا و شرم نداری هرچه میخواهی بکن و هر نامعقولی که دلت خواهد بگو و انجمنی که در
مجلس بهشت آیین پادشاه جمجاه یعنی صاحبقران ثانی ادام الله ایام عدالته حاضر بوده اند

شنیده شده که شبی از شبها که خاص و عام و علما و زهاد و اکابر و اهالی در پای سریر سلطنت حاضر بودند یکی از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نموده و دو سه دیگر تصدیق صحتش کرده یکی از ظرفا پیش آمده گفت این حدیث را تتمه هست ذکر نکردن از چه وجه باشد چون پرسیدند که تتمه چیست گفت و معویه حلقها و پادشاه و حضار خندها کرده و تبسمها نموده چون قسم اصل حدیث بر همگنان ظاهر شد و چون آن شخص از مقربان بود و ناقلان حدیث توجه خاطر بندگان صاحبقران را بمعزت داشته بودند متعرض او نتوانستند شد و مجلس بهمان گذشت و صاحب کشف الغمه از حافظ ابو نعیم از ترمذی در صفت امیر المؤمنین ع نقل نموده که رسول صلعم فرموده انا مدینة العلم و علی بابها و از بغوی در صحاح روایت نموده که گفت که انا دار الحکمة و علی بابها و از ابن عباس نقل کرده که رسول صلعم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب فردوسی طوسی در شاه نامه از زبان رسول صلعم بنظم آورده و تصدیق آن نموده که فرموده فردوسی

منم شهر علم و علیم در است ... درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کین سخن راز اوست ... تو گویی دو گوشم در آواز اوست

و خوارزمی در مناقب از ابی البختری نقل نموده که گفت روزی امیر المؤمنین ع را دیدم در مسجد کوفه بر منبر پیراهن رسول صلعم در بر و عمامه آن سرور بر سر و شمشیر آن تاجور بر کمر و انگشتری آن نبی الله در انگشت هدایت اثر آن شاه بینشان بی کینه خود نموده فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوحی الی فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون جوانح جمع جانحه و آن ضلع پایین ترایب است که میان دو پستان باشد و جم یعنی بسیار است و سفط ظرف را گویند و لعاب آب دهن است و زق دانه مرغ است بچه را یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میانه دو بال و دو پهلو یعنی سینه من علم بسیار است و این گنجینه و ظرف علم است این از برکت لعاب دهن مبارک رسول خدا است این علمیست از عالم علم لدنی چنانچه مرغ بچه خود دانه دهد بکام جان من رسانیده و چنانچه مذهب آنکه شیعی من است این بخدا قسم که اگر مسندی از برای من بگسترانند و بر آن نشینم هر آینه فتوی دهم اهل توریة را بتوریت ایشان

واهل انجیل را بانجیل تا انکه اکر توریة و انجیل بزبان ایند بکویند راست کفته است علی فتوی داده است
بان روشنی که حق تعالی مارا فرستاده است و شما تلاوت میکنید کتاب خدارا ایا بکنه ان میرسید
که اکر تعقل معنی ان میکردید تصدیق من مینمودید و در کشف الغمه از ابو الطفیل نقل کرده است که حاضر
بودم در وقتی که امیر المؤمنین ع خطبه میخواند و میکفت سلونی فوالله لا تسالون عن شیء الا خبرتکم
واسئلونی عن کتاب الله فوالله ما من ایة الا وانا اعلم بلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل
یعنی سؤال کنید از من پیش بخدا قسم است که هیچ چیز سؤال نکنید از من الا انکه خبر دهم شمارا و هر
چه پرسید بکویم و سوال کنید از من کتاب خدا را که بخدا قسم است که هیچ ایة از ان نیست که من دانم
من انکه در شب فرود آمده یا در روز و در کوه نازل شده یا در شب و در زمین هموار یا ناهموار
و در بعضی روایات سلونی عما دون العرش واقع شده یعنی سوال کنید از من از ان چیزی که پایین
از عرش اعظم است که از عرش و بالای عرش موافق حوصله شما نیست حاصل که تخصیص را که مکرر
سلونی فرماید با کسی که اقیلونی کوید یعنی اقاله کنید و بیعت مرا فسخ نمایید که خودرا قابل
این مرتبه نمیدانم و شمارا بخود باین کار داشته اید و انکه کوید بهار کتاب خدارا اکر خواهید
از برای شما تفسیر و تاویل نمایم با کسی که کوید همه زنها در خانها مسایل و اجبه ضروریه را از من
بهتر میدانند با هم برابر داشتن و قابل خلافت و جانشین رسول خدا دانستن هیچ کم از ان نیست
که مسلمه کذاب را لایق مرتبه نبوت و مسند پیغمبری دانند چنانچه ان شاعر کفته است

امام نص خدا باید و وصی رسول   نه انکسی که تواش نام بری بکزاف   یقین بدان که سلونی
نه چون اقیلونیست   بجا برون روی ای خواجه از در انصاف   حدیث دیکر که در جمع بین الصحاح
الستة مذکور است اینکه رسول ص فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار که اول اورا
دعا کرد برحمت و کفت رحمت کند حق تعالی علی را و بعد از ان فرمود که بار خدایا حق را بکردان با علی بهر
طریق که او بکردد و هر کاه همیشه حق با کسی باشد و بهر طرف که میل کند حق بان طرف میل کند یقین
اقتدای باو واجب خواهد بود و اطاعت او لازم و جمهور اهل سنت نقل نموده اند که بعد از ان
روی بمار کرده کفت سیکون فی امتی بعدی هنات و اختلاف حتی یختلف السیف بینهم حتی
تقتل بعضهم بعضا و یبرء بعضهم من بعض یا عمار تقتلک الفئة الباقیة و انت اذا لمع الحق

والحق معك ان عليا لن يدلك فی ردی ولن يخرجك من هدی یا عمار من تقلد سيفا اعان به عليا على عدوه
قلده الله يوم القيمة وشاحين من در ومن تقلد سيفا اعان به عدوه قلده الله وشاحين من نار فاذا رايت ذلك
فعليك بهذا الذی عن يمينی يعنی عليا ع فان سلك الناس كلهم واديا وسلك علی واديا فاسلك واديا
سلكه علیا وخل الناس طرا یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی من طاعة الله
هنات واهتروا امر هنات عظیم است جمعش هنوات و وشاح وضم وکسر ها دو رو مروارید وجواهر
که بر رشته کشند وعقد سازند بجهت حمایل یعنی زود باشد که دامت من بعد از انکه از میان ایشان
بروم اختلاف عظیم و مناقشات بهم رسد تا انکه کار بشمشیر کشد و یکدیکر را میکشته و مبالجه ازهم
بار ذوی طلبیده باشی یا عمار ترا خواهند کشت کروهی که یاغی و باغی درکاه الله باشند واز دین
برکشته در انحال تو با حق خواهی بود وحق با تو یا عمار بدانکه علی ترا دلالت بچیزی بر ان جز خیر تو در ان
نباشد نخواهد کرد و ترا از راه راست وهرچه موجب هدایت تو باشد بیرون نخواهد برد اکر خواهی
کمراه نشوی پیروی او را از دست مکذار یا عمار بدانکه کسی که حمایل کند شمشیر را بر نیت انکه علی را مدد
نماید حق تعالی در روز قیامت دو عقد از دو مروارید بهشت را حمایل او نماید و شخصی که تیغی بر کمر بندد
بقصد انکه با علی جنک کند دو حمایل از انهای آتش بر کردنش اویزند در دوزخ یا عمار هر کاه
ببینی تو انروز را یعنی روزی را که کروهی با علی ع مجادله باشند پس زنهار که تو با این
شخص باشی که بر طرف راست منست و ان علی ع بود یا عمار کر ببینی که مردمان همه براهی میروند
و علی تنها براهی زنهار که از ان راه برو که علی میرود و جمیع مردمان را بکذار و باین فریفته مشو
که جمیع مردم چون براهی میروند غلط نخواهند کرد که البته راه راست آنست که علی میرود یا عمار
بدان بدرستی که علی همیشه براه راست بوده و خواهد بود و هدایت کننده اوست یا عمار بدانکه
فرمان برداری علی ع فرمان برداری منست و فرمان برداری من فرمان بری حق تعالی است و روایت
کرده احمد بن موسی بن مردویه از جمهور اهل سنت از چندین طریق از عایشه که او کفته از رسول
خدا ص شنیدم که کفت الحق مع علی وعلی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی همیشه حق با علیست
وعلی با حق است و از هم جدا نشدند و جدا نمیشوند تا انکه بر کنار حوض کوثر بمن برسند و مرا به
بینند و مراد از حق قرآنست و چون در حدیث واقع شده که لن یفترقا لن از برای نفی و لم است

در

۴

در مستقبل نزد اهل عربیه پس واجب است که حق تعالی و قرآن هر دو با علی باشند و از وجدا نشوند و هر
گاه حق و قرآن همیشه با او باشند و از وجدا نشوند امامت او ثابت خواهد بود و امامت غیر او باطل
و یکی از مخالفین گفته است این دلیل امامت خلفای ثلث است بجهة انکه حق با علی بوده و علی با ایشان
بود و از ایشان جدا نبود و نصیحت ایشان میکرد و متابعت ایشان مینمود پس حق هم با ایشان باشد
جواب انکه اگر مراد انیست که در مدینه بود قبول است لیکن تابع کسی نبود و اگر مشکلی افتاد
حل ان مینمود و اگر طلب نصیحتی میکردند انچه حق ان بود بجای آورد و مدارا و مماشات چون
در مدینه ساکن بود با اهل نفاق بسر می برد و بعد ازین انشاء الله بتفصیل مبین خواهد شد
و عمار خود چنانچه رسول خدا فرموده بود در صفین بدرجه شهادت رسید و چون عمار شهادت
یافت جمعی که این حدیث را شنیده بودند بنزد معاویه و عمرو عاص رفتند که پس ما فئه باغیه ایم
که عمار را کشته ایم و معاویه و عمرو عاص قوم خود را تسلی دادند که هر که باعث کشته شدن
او شد و او را بجنگ آورده او عمار را کشته است و چون این حکایت بعبد الله رسید گفت
بنابرین پیغمبر خدا حمزه را کشته باشد و حکیم سنائی گفتگوی ایشان را در حدیقه بنظم آورده

گفت عمار پیش ما بود تنت او بدانکه ملعونست همه تیغ و سپر بیفکندند عمرو عاص
انحدیث چون بشنید بجز از مکر هیچ چاره ندید گفت خطی شما خطاست چنین
این همه گفتگو چراست چنین انکه صد ساله را بحرب آورد بیشکی خود کشته انکارد
پس علی بوده قاتل عمار نیست بر ما ملامتی زین کار جمله راضی شدند و بشنیدند رونق
کار خود در ان دیدند حدیث دیگر که در جمع بین الصحاح و در سنن ترمذی مذکور است
و خطیب دمشقی در کتاب خود آورده و در اکثر کتب موالف و مخالف مسطور در مسجد
خوابیدن و در ان ... افتادن و گرد بر او نشستن و پاک کردن انرا رسول خدا بدست
مبارک خود و مکرر گفتن اجلس ابا تراب است چنانچه اول در بیان اسامی و کنیات انحضرت
گذشت و اگر این از جمله فضایل تامه نمی بود و موجب امتیاز و افتخار نمیشد باین کنیت
شهرت نمی یافت و انحضرت بان فخر نمیکرد و دوست و دشمن در باب مناقب ذکر
نمیکردند چنانچه خاقانی هم در تحفة العراقین گفته چندانکه تراب بوتراب است آبستن

نافهای نابت جنت دمی ز تربت اوست   رتبت اثری ز رتبت اوست   و کاتبی
در ان قصیده مشهوره مطلع را باین کیفیت مزین ساخته   لعل سخن ز دست و دل بو تراب
کن   اباد سان کعبه و خیبر خراب کن   حدیث دیگر که علامه رحمه الله در کتاب نهج الحق از جمهور
اهل سنت نقل نموده و گفته بخمسین طریق از رسول الله صلعم روایت نموده اند اینست که انا رسول
الله صلی الله حمل علیا حتی کسر الاصنام من فوق الکعبة وانه لا یجوز علی الصراط الا من کان معه
کتاب لولایة علی وانه ردت علی الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی صلعم نایما علی حجره ودعا
له فردها لیصلی علیه العصر فردت له وانه انزل الله الیه سیطل علیه مندیل وفیه ماء فتوضأ
للصلوة ولحق بصلوة النبی صلعم وان منادیا من السماء نادی یوم احد لا سیف الا ذو الفقار لا فتی
الا علی وروی انه نادی یوم بدر ایضا و مخفی نماند که این حدیث مشتمل است بر پنج فضیلت و منقبت
که هر کدام دلیلی جدا و حجتی است علیحده اول انکه رسول خدا صلعم را بدوش مبارک بر داشت تا انکه بتها
را از بالای خانه مبارکه بزیر انداخته همه را درهم شکست دوم انکه از پل صراط گذشتن کسی را رخصت
نیست مگر کسانی که نوشته اند و برات از ولایت و محبت علی داشته باشند سیم انکه رد شدن
افتاب بعد از انکه فرو رفته بود چرا که پیغمبر صلعم سر در کنار او گذاشته و بخواب رفته
بود و او نماز عصر نکرده بود و چون بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا فرمود آفتاب بر گشت
تا او نماز عصر را ادا نمود و فرو رفت چهارم انکه یک صبحی محتاج بوضو شده بود و آب حاضر نبود حق
تعالی فرستاد بسوی او سطلی و بر سر ان مندیلی بود و در ان سطل آب بود پس وضو از برای نماز
ساخت و دست و رو بمندیل خشک نمود و ان سطل باسمان رفت و او خود را بنماز پیغمبر رسانید
پنجم انکه منادی از اسمان ندا کرد در روز احد لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی و جمیع مردم
شنیدند و از رسول خدا پرسیدند فرمود که ملکیست بحکم خدا این ندا میکند و در روایتی انکه همچون
منادی در روز بدر نیز این ندا کرده بود این مجمل معنی حدیث بود و مفصل هر یک انکه اول قصه بت
شکنی در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت منقبت صلعم از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن
بتانی شد که در نواحی خانه چیده بودند و قدمهای ان آشکارا در زمین محکم کرده اینده بر نیم
نیزه که در دهن بر چه کو بیند در دست مبارک داشت انها را بر زمین انداخت و میگفت جاء الحق

وزهق

وزهق الباطل وان بتان با انکه باسرب وقلعی وکچ واهك بزمین چسپیده بود باشاره آنحضرت برقفا
می افتادند واز ابن عباس مرویست که اشارت بطرف روی هر بتی که کرد برقفا افتاد واشارت
بقفای هر کدام کرد برو افتاد وروایتی آنکه سر ان نیزه بر چشم بتان میخلانیدند تا کفار بدانند که ازینها
نفع وضرری مقصود نیست وچون بعضی ازبتان را در مواضع بلند نصب کرده بودند چنانچه دست
کسی بانها نمیرسید امیر المؤمنین ع بعرض رسانید که پای مبارك بر کتف من گذاشته انها را فرو
افکنید وآنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت حمل ثقل نبوت نیست تو پا بر کتف من گذاشته ندر وازین
ثواب بهره مند شو وامیر المؤمنین امتثالا للامر پا بر دوش آنحضرت نهاده بتان را بر زمین
می انداخت درین حال ازو پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که
حجابها مکشوف شده وگویی سرم بساق عرش رسیده وبهرچه دست دراز کنم بدست در اید فرمود
که ای علی خوشا حال تو که کار خدا میکنی وخوشا حال من که بار خدای کشم وبروایتی آنکه گفت یا علی
رسیدی بانچه میخواستی گفت اری بخدای که ترا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست باسمان توانم
رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی ناودان ازجهة شفقت برسول الله ورعایت
ادب خود را بزمین گرفت بتسمی کرد وچون حضرت از وجه تبسم پرسید گفت ازان میخندم که خود
را ازچنان جای بلند انداختم والمی بمن نرسید حضرت فرمود که چگونه الم بتو رسد وحال آنکه
محمد ترا برداشته بود وجبریل فرود آورده یکی از شعرای عرب وظاهرا حسان بن ثابت باشد این معنی
را بنظم اورده   قیل لی قل لعلی مدحا   ذکره یخمد نارا موصدة   قلت لا اقدم فی مدح امرء   ضل
ذو اللب الی ان عبده   والنبی المصطفی قال لنا   لیلة المعراج لما صعده   وضع الله بظهری یده   فاحس
القلب ان قد برده   وعلی واضع اقدامه   فی محل وضع الله یده   معنی این ابیات را عجمی بنظم
آورده   گفتی مرا که مدح علی گوی ای رهی   کزان بمهر دانش هر دل که بی ضیاست   قدرا مچون
بمدح کسی کنم   درکاهی فتاده گروهی کز او خداست   بر کتف مصطفی ید قدرت نهاده حق شام
وصال واین سخن از قول مصطفاست   جایی که بر آن حق ید قدرت نهاده بود   از روی احترام
بر آن پای مرتضیست گفتم حدیث راست ولحمی دارد بحسد   هر خارجی که بشنود از من حدیث
راست واینمعنی که پای آنحضرت بر جای ید قدرت بود بر مبالغهای شاعرانه حمل نتوان کرد

که نقل سخن پیغمبر ص نموده و موافق نفس امر است و تحقیقش چنانچه عرفا و محققان بیان نموده اند
این که در شب معراج چون میان محب و محبوب ملاقات معنوی بتحقیق یافت در منزل قاب
قوسین او ادنی و خلوتخانه خاص باختصاص مکالمه و اوحی را از نو نیاز مخصوص گشت دهشتی و
هیبتی زیاده از حد روی نموده مرآنحضرت را از آن حادثه شد که اگر دست رحمت الهی و
رافت غیر متناهی بر کتف آنحضرت محل اثیر قدرت کردید حرارت ناسیه از هیبت و دهشت
طاقت بشری تاب نیاوردی و چون کتف آنحضرت از برکت فیضان رحمت رحمانی و توجهات
ربانی و قطرات امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله ذایل گشته احساس برودت نمود
و در هنگام شکستن بتان وقتی که امیر المؤمنین ع متوجه شکستن بتها شده پای بر کتف مبارک
آنحضرت نهاده بحسب اتفاق همان محل که دست رحمت الهی مس آن کرده بود پای بر همان موضع
واقع شده و حسان با وجود آنکه صفحه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق است و در زمره
آن جماعت است که با معاویه بوده اند و با او حشر خواهد شد آن قسم جوهری را در رشته نظم
کشیده و علماء طرفین در کتب خود درج نموده آنچه او در انشای این عبارت نهایت مداحی
با غایت مدح تقصیری جمع کرده آن که طبقه از عقلا و کثیری از عرفا در مراتب ملاحظه ایشان از ذات
بصورت ربوبیت متصور گشته بعنوان بی امون مرحمت ذات احدی صفات او توان گردید
و هر چه گفته شود ثانی مرتبه ربوبیت است در برابر مرتبه معبودی جل قدره مینماید و نقل این
مراتب نیز از سیر کاینات انجمله امور دیست که تا از جانب الله مامور بان نشده باشد
ارتکاب کشف آن نکرده باشد والحق این کرامتی عظیم است که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت و کرامتی
باین قسم شرف امتیاز و اختصاص بخشیده چنانچه شاعری فرموده مرتضی آنکه شد مسند عالی
نسب است آفتابیست که برج شرفش دوش نبی است و اما ثانی که گذشتن از صراط است
اهل سنت از انس روایت کرده اند که او گفت از رسول ص شنیدم که فرمود اذا کان یوم
یوم القیمة ونصبت الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب لایة علی بن ابی طالب
ع یعنی هرگاه روز قیامت شود و قایم کرده شود پل صراط بر کنار جهنم نمیتوانند گذر کردن
و بر آن نمیتوانند گذشتن مگر کسی که با و نوشته و رخصتا از دوستی و ولاء امیر المؤمنین علی بن

ابی

ابی طالب ع باشی و ایضا روایت کرده اند از مجاهد و او از ابن عباس که گفت از رسول الله صلعم
شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة الا من جاء بجواز من علی بن ابی طالب ع یعنی علی ع روز
قیامت بر کنار حوض خواهد بود و از وی نشنوانند گذشت کسی که اهل بگذرد و در اهل بهشت شود
مگر آنکه رخصت از علی بن ابی طالب ع داشته باشد و آن حکایت مشهوره حارث همدانی که مرا از دو
چیز واهمه است یکی وقت جان دادن و یکی از پل صراط گذشتن و آنحضرت فرمود که خاطر جمع کن
نمیرد کسی که مرا دوست دارد الا آنکه در وقت جان دادن مرا ببینی و از پل صراط من دوستان خود را میگذرانم
و من آتش را میگویم این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست و من دوستان خود
را از آب حوض کوثر که خیال کنی تو آن که از یخ سردتر و از عسل شیرین‌تر است در آن روز از تشنگی
خلاص میدهم و این معانی را در صورت نظم بحارث تکلم نموده فرموده یا حار همدان من یمت
یرنی من مؤمن او منافق قبلا وانت عند الصراط معترضی تعرفنی ولا تخف عثرة ولا زللا
اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا اسقیک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة
العسلا نیز مضمون مطلوبست و قاضی میر حسین شافعی در شرح دیوان آورده و این مختصریست
از آن امیر المؤمنین و اما سیم که رد شمس است امام عبادی در مناقب و اسم الدین و ابن
در کتاب و ابن مغازلی در مناقب و صاحب کتاب اعتماد که از فقهای حنابله است و ابن ابی
حدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند تفصیلش آنکه چون حضرت رسالت ص از خیبر آمدند بطرف
وادی القری میل نموده در صهبا وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین نهاده بود که
اثر وحی ظاهر شد و زمان نزول وحی ممتد گشت تا آفتاب غروب کرد و چون وحی منجلی شد حضرت
پرسید که یا علی نماز عصر کرده بودی گفت نی یا رسول الله پس حضرت دست بدعا بر داشت که الهی
که اگر علی در طاعت تو بوده آفتاب را از برای او باز گردان تا نماز عصر بگزارد و اسماء بنت عمیس
نقل کرده که بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدم که طالع شد و بر زمین تافت چنانکه
همه کس ببینند و علی نماز گذارد و در بعضی روایات اینکه حضرت سر بر کنار امیر المؤمنین
نهاده بخواب رفت و چون بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا کرد و آفتاب بر گشت
و بعد از نماز غروب نمود غرض اینکه کسی در رد شمس خلاف ندارد و تفاوتی که هست اینکه آیا

بجهت وحی بود یا خواب و بهر تقدیر رد شمس بجهت خاطر آنحضرت شده و طحاوی که از اکابر علمای
حنیفه است گفته رواتِ این حدیث همه ثقه اند و از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است
منقول است که گفته اهل علم را سزاوار نیست که در حفظ این حدیث تغافل نمایند چرا که از علامات
نبوّت و مشهور است که در انبیای سابق از برای یوشع بن نون هم رد شمس شده و بعضی از علما
بر آنند که از برای سلیمان ع نیز رد شمس شده بود و در وقتی که حضرت امیر ع بطریق نهروان
میرفتند در آن راه هم یک بیستی بزمین شوره بوم افتاده بود تا آنجا بیرون رفتن آفتاب
غروب کرد و حضرت دعا نموده آفتاب برگشت و نماز را ادا نموده آفتاب غروب نمود و ابن
فهد رحمه الله در عدة الداعی این روایت نقل نموده بلکه در اکثر کتب و تواریخ و حدیث مذکور است
و در کشف الغمه از سید اسماعیل حمیری شعری نقل کرده که در باب رد شمس هر دو بار بنظم
آورده عربیه ردّت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة و قد دنت للمغرب حتی تبلج نورها
فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب وعلیه قد ردت ببابل مرة اخری وما ردت لخلق مغرب
الا لیوشع او له من بعده و کردها تاویل ردها عجب اما حکایت سطل و مندیل بطریق از روات
اهل سنت از انس بن مالک روایت نموده که صبحی بود که ابابکر و عمر بر در خانه رسول الله صم حاضر
شدند و رسول صم بان هر دو گفت که بروید بدر خانه علی که من از عقب شما می آیم که امشب
بر وی واقع شده از وی بشنوید انس گوید من نیز همراه رفتم و چون بدر سانیدند علی ع
از خانه بیرون آمده گفت خیر است یا چیزی حادث شده ابوبکر گفت خیر است در این
بودند که پیغمبر صم رسید گفت یا علی آنچه امشب بر تو واقع شده برای ایشان نقل کن
گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم حضرت رسول فرمودند که ان الله لا یستحی
من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی از اینکه راست شرم نمی اید شما هم در اظهار هرچه حق
و راست باشد شرم مکنید پس علی ع گفت مرا احتیاج بغسل شده و آب حاضر نبود
حسن را از پی آب براهی فرستادم و حسین را براهی دیگر و دیر آمدند و من دلگیر بودم که
که مبادا نماز نرسم که ناگاه دیدم که سقف شکافته شده و سطلی حاضر آمد مندیلی بر سر آن
مندیل را بر داشته سطل را پر آب دیدم پس حضرت رسالت صم از آن غسل کردم بمندیل بدن

برو فرود آمدن
آنحضرت علیه السلام

را خشك كردم پس سطل و منديل بطرف آسمان رفت و من خود را بنماز رسانيدم پس حضرت رسالت ص

فرمود ان آب كوثر بود و انكه اورد جبرئيل و منديل از استبرق بهشت و سطل از سطلهاى جنت

بود كيست مثل تو يا على حال انكه جبرئيل خادم تو بوده و اين حديث را بسيارى از مخالف و مؤالف

نقل كرده اند و تفاوتى كه هست درين است كه بعضى وضو ساختن و در بعضى غسل كردن واقع شده

خلافى در يكر نيست و اين حديث را هم مثلى هست كه در اكثر معتبره مذكور است و ان انيست كه روزى

جبرئيل نازل شده طشتى و آفتابه از بهشت اورده رسول خدا گفت حق تعالى امر نمود كه شما باين افتابه دست

پيغمبر دست على را بشوييد مجدد على را خبر داد گفت من باين خدمت اولى ام از شما يا رسول الله و انحضرت

گفت اينك جبرئيل كه خبر ميدهد حاضر است پس على ع راضى شد رسول الله آب ميريخت و او دست

مى شست وليكن ابى در طشت نمى نمود پس امير المؤمنين ع گفت يا رسول الله اين همه آب كه ريختى

در طشت اثرى از ان نيست فرمود كه يا على ملائكه آب را بجهة تبرك انيكوبكوى ربايند اما حكايت

لا فتى الا على قبل ازين بتفصيل مذكور شده و ندا كردن ملك در روز احد كيسى احرفى نيست و خوارزمى

و دارقطنى و ابن حجر و ابن ابى الحديد و اكثر اهل سنت در كتب خود نقل نموده اند و بسيارى از شعراى

عرب انرا بنظم آورده و اما روايت نداى بان در روز بدر بعضى مخالفين انكار ان نموده اند كه

ان شمشير از منبه بن حجاج بود و او روز بدر در لشكر كفار بان تيغ با مسلمانان جنگ ميكرد تا

كشته شد و بعد از ان بدست رسول آخر الزمان آمد چون ميشود كه تيغى كه هنوز در دست

او باشد ملك ندا كند كه ولا سيف الا ذو الفقار گويم جواب اولا آنكه خوارزمى در مناقب سند

خود از جابر بن عبد الله نقل كرده كه در روز بدر از رسول الله ص شنيدم كه ميفرمود هذا رضوان

ملك من ملائكة الله ينادى لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا على يعنى اين رضوان ملكيست از

ملكهاى حق تعالى ندا ميكند كه لا سيف الا ذو الفقار و ثانيا انكه شمشيرى كه در و بندها باشد

مانند بندها كه در پشت است انرا ذو الفقار ميگويند يعنى صاحب بندها و ان لازم نيست

كه البته يك شمشير باشد شايد چندين شمشير انچنان بوده باشد و بعد از انكه تسليم كنيم

كه يكى شمشيرى بود كه ذو الفقار نام داشت و از ان كافر بود و در دست او منافاتى ندارد

چون كه عدد كشتهاى امير المؤمنين [illegible] از سى و شش كس كمتر نيست باتفاق همه

کسی و بیشتر هم گفته‌اند و منبه باقی از انهاست که بدست آنحضرت کشته شد شاید در اول جنگ کشته
شده باشد و تیغش بدست علی ع آمده کفار را بان تیغ کشته باشد و در ان زمان که بان تیغ حرب مینموده
باشد ملک این ندا کرده باشد و در بعضی روایات آمده که ذو الفقار از آسمان نازل شد و ابن ابی الحدید
در قصیده مشهوره اش بان اشارت نموده گفته   وحیث الومیض الشعشعانی فایض   من الملا
الاعلی تبارک مصعدا   فلیس سواع بعده بمعظم ولا اللات مسجود لها و معفرا   یعنی تا برق تیغ تابنده
او که از آسمان نازل شده بود بر اهل زمین تابید نه سواع را کسی تعظیم کرد و نه شخصی پیشانی بپیش لات بر
زمین نهاد و سواع و لات نامهای بتانست که کفار تعظیم انها میکردند و یکی از اکابر در شرح این
قصیده گفته ومیض برقست و از ان استعاره کرده بنور رقت و شعشعانی یعنی پهن شده
و منبسط گشته و مصعد موضع صعود است که بمعنی عروج باشد و مراد از اعلی علو شانست نه بلندی
جهت و تبارک یعنی بارکت و برکت نمود و زیادتیست مراد انکه مکان شریفی که فخر کرده بان
سدرة المنتهی و فایض شده بر وی نور ان حضرت آنگاه که از پشت مبارک رسول است صلعم قدم
مکاه علی ع شده و ملائکه را محل تعجب گشت و شرف زیاده از ان نمی باشد و تا آنحضرت در ان وقت
بتان را شکست دیگر کسی تعظیم ان ها نکرد و حکیم در حدیقه گفته   ذو الفقاری که از بهشت خدا
بفرستاده شرک زدای و مولوی رومی در غزلی میگوید   حضرت شاهی که بیک ذو الفقار
زان کران از تن عنتر گرفت   تیغ علی کو ره و ستمان نبید   لختی از دست آهنگر گرفت
و بعضی از معاندین اهل سنت انکار ان نموده اند و گفته اند مقصود رافضیان آنست که دروغ
بر علی بندند تا فضیلت او زیادت کنند و یکی از شیعیان متوجه جواب شده و گفته آمدن ذو
الفقار از آسمان در اخبار صحیح واقع شده و این لطیفه نباید داشت که از آسمان تیغ آید
چرا که بهتر از تیغ چیزها از آسمان اورده اند مانند قران و مرغ بریان و میوه بهشت و طعام
جنت و تیغ را همان حکم است و توهم میداری که حامل تیغ علی بوده غیر او و شیخ عبد الجلیل
رازی در جواب گفته که دروغ زدن طایفه باشد که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق
و امام را مخطی و ان ناصبیانند چه میگویند میشاید که خدا پیغمبر را بفرمود ذبح کند و کافر را
به بهشت و از برای داود پیغمبر ضما اثبات میل و محبت کرده اند و امام را بر انحطا میدانند

چون ذو الفقار را از آسمان مایده آمد و از برای پیغمبر ما طعام بهشت آمد شمشیر اگر هم بیارند
عجب نباشد عجب است که واعظان و منکران شما چون تا زبانه در عمر را وصف میکنند یکی میگوید
این پوست ناقه صالح بود و یکی میفرماید که از جمله کبش ابراهیم بود و دیگری این پوست گوسفند شعیب
میداند نمیدانم درین دو هزار سال پوست را که نگه میداشت تا دره او شود و اگر آن روا است
این را نیز روا باید داشت که تیغی که مرتضی برای نصرت شریعت مصطفی بدان کفار را کشتی و قلعهای
کفر گشاید و قواعد اسلام ممهد کرد از خدای تعالی از آسمان به مصطفی فرستد و او بعلی داد و پیغمبر
خود به برد ست از آن بباید داشت تا انکار این نکرد و در حدیث دیگر در مسند احمد حنبل
مذکور است و در مناقب خوارزمی مسطور و در السنه اهل حدیث مشهور که رسول صلعم فرمود
که ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله
قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لکنه خاصف النعل و کان علی یخصف
نعل رسول الله صلی الله فی الحجرة عند فاطمة یعنی رسول خدا صلعم خطاب باصحاب نمود و فرمود که
از شما کسی باشد که قتال و جهاد کند با گروهی بر تاویل چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس
از آن میانه ابا بکر پرسید که من آنکس باشم یا رسول الله گفت نی بعد از آن عمر گفت یا رسول
الله من آنکس باشم فرمود که نی و لیکن آنکه من میگویم خاصف نعل است یعنی آن شخص که نعل
پینه و اتفاقا در آن وقت امیر المؤمنین در حجره فاطمه نعل رسول الله را که محتاج پینه زدن
شده بود پینه میزد و تتمه این حدیث است و در صحاح مسلم در جمع بین صحاح الستة حدیث
جدا است و بسند جداگانه نقل شده که از رسول صلعم روایت و خوارزمی باسناد خود از
امیر المؤمنین نقل نموده که جمعی از قریش در کعبه جمع شدند و هر کدام حرفی میزدند تا آنکه
رسول خدا صلعم را غضبناک ساختند و آثار غضب در بشره مبارکش ظاهر شد پس گفت لتنتهن
یا معشر القریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منی امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین
قیل یا رسول الله ابو بکر قال لا فقیل عمر قال لا و لکنه خاصف النعل فی الحجرة بالذی
والحجر یعنی باید که باز ایستید شما ای گروه قریش ازین ارادها و گفتگوها و الا که اگر ممنوع
نشوید هر آینه بر انگیزد خدای تعالی بر شما مردی را از یاران من که دل او مطمئن و محکم شده باشد

وگردنهای شما را میزده باشد در راه خدا و چون حضرت این کلام را تمام کرد شخصی پرسید
که یا رسول الله آنکس ابو بکر خواهد بود فرمود که نی و دیگری پرسید که عمر خواهد گفت نی ولیکن
خاصف نعل است در حجره یا آنکس که در حجره خصف نعل میکند و اتفاقا نعلین رسول صلعم پاره
شده بود و حضرت ولایت پناه صلعم مرمت آن مشغول بوده در حجره فاطمه و هنوز بآن مشغول بود
در حجره فاطمه که این خبر باو رسید و در صحت این حدیث کسی را حرفی نیست و بین الفریقین مشهور
و معتبر است و قرآن را ظاهری و باطنی است و ظاهرش تفسیر است و باطنش تأویل حضرت رسالت
صلعم نظر بظاهر قرآن با کفار جهادی نمود چه کفار در آن وقت بموجب ما انزل الله علی بشر من شیء
میگفتند و بفرستاده خدای تعالی بر بشر هیچ چیزی از آیات و احکام پس متعین شد قتال با ایشان
تا ایمان آرند حضرت رسالت صلعم بقتال کفار اشتغال نمود تا فوج فوج بدین اسلام در آمدند
و اهل بغی و خوارج چون تأویل قرآن کردند و بآن تأویل متابعت خلافت از برای خود بودند و تعلق
بشبهات خود چیزی که موجب ضلالت از نهج هدایت بود قرآن را از مدلول خود کرد امیر
المؤمنین علیه السلام بسبب تأویل با ایشان قتال کرده است شافعی گفته است که لو لم یقاتل امیر
المؤمنین البغاة ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم یعنی که امیر المؤمنین ع با اهل بغی قتال نمیکرد
کسی نمیدانست که با ایشان چگونه قتال باید کرد و در این دو حدیث اشارتی روشن و نصی
صریح است و امامت مولای ما ع چه حضرت رسالت صلعم فرمود لیبعثن علیکم رجلا یعنی هر آینه
بر انگیزد و بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرمود آنکس خاصف نعل است پس ظاهر شد که فرستنده
خداست و ولایت او از جانب الله است و رسول صلعم خبر داده و بموجب و ما ینطق عن الهوی
از پیش خود نگفته بلکه بفرموده خدا فرموده یضرب رقابکم علی الدین یعنی گردنهای شما را از در راه
دین خواهد زد و در گردن زدن در راه دین بعد از رسول صلعم مخصوص بامام است دیگری را
نمیرسد که این کار تواند کرد و آن خاصف نعل است و بآن فرمود یقاتل علی تأویله کما قاتلت
علی تنزیله و کاف از برای تشبیه است یعنی قتال او همچون قتال من باشد و این مقتضی مثلیت
و شبیه بودن برسول است پس او مثل و مشابه رسول است در ولایت این امر یعنی رسول را
ولایت این امر نظر بظاهر قرآنست و او را نظر بباطن و هر که منکر تأویل بود نابینا است

که

که منکر تنزیل بوده چه در هر دو صورت قتال در راه دین است اول با رسول الله و آخر با وصی و امام
و جانشین پس ظاهر شد که مراد حضرت ازین دو حدیث امامت امیر المؤمنین است و جمعی
دیگر و سید حمیری و عبدی و غیرهما از شعرای این معنی را بنظم آورده اند و یکی چند بیت لطیف
است و بیتی از آن اینست عربیه   اقاتل احدان خاصف نعله   لمقاتل بتاول القرآن
و حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده اند آنکه رسول خدا صلعم روزی دست امام حسن
را بیک دست و دست امام حسین را بدست دیگر گرفته که من احبنی واحب هذین و اباهما
و امهما کان معی فی درجتی یوم القیمة یعنی هر که دوست دارد مرا و دوست این هر دو را و دوست
دارد پدر این هر دو را و دوست دارد مادر این هر دو را خواهد بود با من و در درجه من
در روز قیامت و هر که با آنحضرت و در درجه او باشد از آتش دوزخ بیقین دور خواهد بود
و این معنی را بنظم آورده اند   لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمه   المصطفی و المرتضی و ابناهما
و الفاطمه   و این بیت ببرکت این پنج نام قطع نظر از آنکه باعث نجات از آتش دوزخ است
بهر مطلب که میخوانند باجابت مقرون است و مجربست و ایضا در مسند احمد حنبل
و در جمع بین الصحاح و در جمع بین الصحیحین السته مذکور است که رسول صلی الله روزی خطاب
بامیر المؤمنین ع کرده فرمود لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق یعنی یا علی دوست نمیدارد
ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان و تصدیق بجنان و عمل بارکان داشته باشد
و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد یعنی دلش با زبان یکی نباشد و بزبان کلمه
گوید لیکن در دل همان از خدا و رسول بیگانه باشد   هر کس با نفس ذکر و دل دگر
تیغ باید زدنش بر جگر چه منافق بقول خدای تعالی از رحمت الهی دور و بلعن ابدی گرفتار
است و در کتاب کشی میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم
علی حب علی ابن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین حیدر
بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا نماید کافر است و همچنین
خطاب با گروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر
المؤمنین پرورش دهید و بزیور دوستی او مزین کرداینده و هر کدام از اولاد که از نصیحت

انحضرت سر باز زند بتحقیق حال مادرش باید نمود که مقصود از نجاست محبت شده مردان
مجوز نجس پدری که دست تغیر گرفته است پای مادر او ومنافقان زمان حضرت جمعی
بودند که اولاد بطوع و رغبت با خلفای ثلث بیعت نمودند وثانی الحال با طلحه و زبیر
ومعویة و الو الاعور سلمی وسعد وقاص وحسان بن ثابت و اولاد خلیفه دوم وعبد الله
زبیر ومروان حکم من غلامهم وغیرهم ملخص کلام آنست که حکیم سنائی فرموده جانب
هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست وارباب سیر نقل کرده اند
که ابولف عجلی که از امرای نامدار است غلوی او در تشیع بمرتبه بود که روزی میگفت
در مجلس هر که در تشیع غلو ندارد ولد زناست وپسرش با مصاحبان خود گفته که من در
تشیع غلو ندارم چون این حرف باو رسید گفت الله اکبر راست میگوید که من مادر اورا
خریده استبرا ننموده با او مباشرت کرده و حمل امزادگی او از انست اما هر کسی
داند علیرا کش اندر نسبت مادر خطا نیست واز ام سلمه مرویست که گفت از رسول
صلعم شنیدم که فرمود لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مومن ومسلم وترمذی و نسائی که
از اکابر محدثین اهل سنت اند که از رزین حبیش که از بزرگان تابعین است نقل
کرده اند که او گفت از علی بن ابی طالب شنیدم که او گفت والذی فلق الحبة وبرء النسمة
انه لعهد النبی الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق یعنی فرمود قسم بانکسی که
میشکافد و میرویاند دانه را و می افریند آدم را ما دم را در ادم که عهد نبی امی با من
معهود است میان من و ان پیغمبری که از مکه بود چه مکه را ام القری میگویند یعنی مادر
شهرها و قریها و انحضرت منسوب بانجاست که اوست نمیدارد مرا مگر کسی که مؤمن
باشد و دشمن نمیدارد مرا مگر کسی که منافق باشد و اگر سالک مسالک محبت و نفاق
را بر یادتی بصیرتی احتیاج باشد واقعه لیلة العقبه و نفاق یاران بعرض نماید تا معنی
نفاق را بداند و ان حکایت را مفصلا انشاء الله بیان خواهد شد حدیث دیگر که ابوبکر
احمد بن مردویه که نزد چار مذهب قول او معتبر و حجت است روایت کرده حدیثی است
که از ابا ذر رحمه الله نقل نموده که گفته روزی بخدمت رسول رفتیم وگفتیم یا رسول

الله من احبّ اصحابك یا رسول الله کان امرا کنا معه وان کانت نائبة کنّا من دونه
فقال هذا لعلی اقدمکم سلما واسلاما یعنی کیست دوسترین اصحاب تو بسوی تو که اگر روزی
کاری افتد ما نیز در ان با او شریک باشیم واگر حادثه روی نماید از وی دور نبوده با او همراه باشیم
وظاهر مراد از امر فوت انحضرت باشد یعنی اگر ان واقعه ناگزیر واقع شود با او باشیم پس
انحضرت در جواب فرمود که ان علیست ودوستر از همه کس نزد من اوست که او بیش از جمیع
شما ها مطیع ومنقاد شده وفرمان برداری خدا ورسول نموده وبیش از همه کس اسلام
اورده وبلوازم ان از مامورات ومنهیات اشتغال فرموده ودرین سؤال وجواب قراین
واضح است بر انکه مراد سوال کننده وجواب دهنده نیست الا خلافت چون اول پرسیدند
که دوسترین اصحاب تو کیست وبعد از ان گفتند که اگر امری باشد با او باشیم واگر حادثه
افتد از دور وجدا نباشیم وجواب انحضرت اول بطریق اشاره که این است علی
فرمود که اقدمکم بجای دلیل بران معنی او راست اهلیت تقدم بر جمیع امت اینها همه قرینه
است بلکه صریح است بر انکه غیر انحضرت شایسته امر جانشینی نیست اما از اهل عناد دور
نیست که گویند بایستی که پیغمبر در جواب ایشان بگوید که امر بعد از من فلان نیست تا نص
صریح باشد وبعد از ان هم که میگفت هم احتمال داشت که بگویند شاید مرادش امیر
لشکر یا امارت باشد حدیث دیگر که احمد بن حنبل در مسند خود بچندین طریق نقل نموده
که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من اذی علیا فقد اذانی ایها النّاس من اذی علیا
بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی هر که ازار کند علی را وبرنجاند او را پس بدرستی
که ایذا او ازار کرده است مرا وچنانست که مرا برنجانیده باشد وبموجب لحمک لحمی ودمک
دمی ونفسک نفسی هر که نفس او نفس رسول وگوشت او گوشت رسول وخون او خون
رسول باشد یقین ایذا او ازار رسول خدا خواهد بود وبعد از ان فرمود که ای گروه
مردمان هر که ایذا واهانت رساند علی را بر انگیخته میشود در روز قیامت یهودی یا
نصرانی وحشرش با ان طایفه خواهد شد ونه داخل در امت اخر الزمان که انبیای سابق
اند ایشان را اندرز میکرده اند نخواهد بود ودر حدیث آمده که هر که دشمنی کند با دوستی از دوستان

من با من دشمنی کرده است و هرکاه دشمنی با یکی از دوستان خدا ان ثمره دهد دشمنی با سید
اولیا و نفس مصطفی و زوج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و حسین سید شهدا چه نتیجه و چگونه
ثمره خواهد داشت و چون دوستی علی موجب داخل شدن در بهشت و دشمنی و ایذای او موجب
دخول در آتش دوزخ است . اقتدا باو واجب باشد و تابع شدن او در همه لازم
و تقدیم غیر بر و موجب اهانت و ازار اوست و ازار او ازار خدا و رسول است دیگر انکه ثابت
شد که دوستی او موجب نجات است و دشمنی و ازار او باعث هلاک و طریق دوستی و فرمان
برداری او امر اوست و ترک مناهی اوست پس هر که بعد از رسول دیگری را بر و مقدم دارد
فرمان برداری او نکرده و از راه دوستی بدر رفته و در سلک دشمنان و موذیان او
داخل شده و از طریق نجات دور افتاده و گمراه گشته پس تقدیم آنحضرت عقلا و سمعا واجب
باشد و قاضی میر حسین در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده است
که در واقعه دیدم که رسول خدا صلعم در موضعی ایستاده و علی ع در پهلوی اوست پیش
رفتم و با علی مصافحه کردم و بخاطرم رسید که در احادیث و اخبار شنیده ام که هر که با علی مصافحه
کند داخل بهشت شود پرسیدم که یا علی این حدیث صحیح است یا نی و آنحضرت گفت صدق
یا رسول الله هر که با من مصافحه کند داخل بهشت میشود و ایضا نقل کرده که از شافعی
پرسیدند که در شان علی چه میگویید گفت در شان کسی چه توان گفت که او را سه
چیز جمع شده باشد که از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم این جمعیت دست نداده باشد
جود و بخشش با فقر و درویشی و شجاعت و دلیری با رای و تدبیر و علم با عمل و این بیت را خواند
انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی   الی متی اکتمه اکتمه الی متی   یعنی من بنده آن جوانم که   حدیث تزویج فاطمه
نازل شده است در شان او سوره مبارکه هل اتی بسبب جودی که کرد تا کی پنهان توانم داشت
دوستی که او را دوستی او را تا کی توانم پنهان داشت او را حدیث دیگر احمد بن حنبل در مسند آورده
که ابا بکر و عمر خطبه کردند و از رسول صلعم فاطمه را طلبیدند آنحضرت فرمود که فاطمه کوچک است
و بعد از ان علی او را خطبه نمود و قبول نموده او را بعلی تزویج کرد و در بعضی روایات اینکه چون
ایشان خطبه نمودند فرمود که انی انتظر امر الله فیها یعنی من در باب تزویج انتظار امر الهی

میکنم هرچه حق تعالی امر نماید بان عمل خواهم کرد و در سن سیدة النساء در حین تزویج خلاف کرده اند
بعضی گفته اند پانزده ساله بود و بعضی گفته و درین نیز خلاف است و اصح اقوال آنست که دران وقت
ده ساله بود چه هشت سال با پدر بزرگوار در مکه بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد
وانکه در جواب ایشان فرموده که کوچک است می شاید که دو بار خطبه کرده باشند و بار اول
ان جواب شنیده میشود که چون ابابکر و عمر در شیخوخت و پیری خطبه کرده اند و عادت جاری
شده است که در زنان شوهری رعایت حال فرزندان میکنند نسبت بایشان فرموده باشد
که کوچک است و طفل و شما نزدیک سالید و پیر و عمر زن و شوهری باید که نزدیک بهم
باشد بهر تقدیر بایشان نداد و بعلی عقد کرد و صحیح است در افضلیت آنحضرت وان
نکاح در ماه رجب بود و از صحیح بخاری ظاهر میشود که در ماه صفر بود و چون آن حضرت
خواستگاری فاطمه نمود رسول خدا صلعم فرمود مرحبا و اهلا از مال دنیا چیزی نزد تو هست گفت
زرهی و اسبی دارم حضرت رسالت فرمودند که ترا اسب ضرورست زره را بفروش
زره را بچهارصد و هشتاد درم بعثمان فروخت و ان مبلغ را بنزد رسول آورده آنحضرت
مشتی ازان ابلال داد که بوی خوش بخرد و باقی بام سلمه داد که در جهاز فاطمه صرف کند درین
اثنا جبرئیل امین نازل شده امر الهی آورد که فاطمه را بنکاح بعلی بر دهید و اصحاب را طلبیده
خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ترغیب نکاح خوانده فرمود که خدای تعالی امر فرموده
که فاطمه را بعلی دهم و من او را بنکاح بمهر چهارصد مثقال نقره بعلی دادم ای علی راضی شدی
گفت راضی شدم و در روایتی آنکه علی را امر نمود خطبه خواند بعد ازان در حق ایشان دعا
فرمود گفت جمع الله شملکما و ... سعد کما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا
پس امر کرد تا خوانی خرما حاضر ساختند و اصحاب بخوردند و نثارها نیکو بکومی ببردند و آن
سنت شد و چون نماز خفتن ادا فرمود فاطمه را با ام سلمه بخانه علی فرستاد و خود از
عقب رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورده دعایی بران خوانده امر فرمود
که ازان آب وضو سازند و بخورند و مقداری ازان آب بایشان پاشیده اراده
بیرون آمدن کرد فاطمه گریه کرد حضرت رسالت فرمود که ای فاطمه ترا بکسی داده ام

که اسلام وی بیش از همه و علم او بیش از همه و خلق او از همه بهتر و علم و عرفان او و جهاد

در سول او از همه بیشتر است و اگر او را مانند نیست بهترین اهل بیت و بخدا قسم

که تزویج کرده مرترا بکسی که سید دنیا و اخرتست و عبارت آنحضرت اینست لبسم الله

الذی نفسی بیده لقد زوجتك سیدا فی الدنیا سیدا فی الاخرة لمن الصالحین و در روایتی انکه

بعلك لا یقاس علیه احد من الناس یعنی شوهر تو شوهریست که او را بدیگری از آدمیان

قیاس نمیتوان کرد چنانچه گفته اند کو پرسد کسی که علی را نظیری هست با او بگو که

آب بروی کلاب نیست در نزد نبی بالجز از فخر انبیا کس را مقام مرتبه بوتراب

نیست واکابر اهل سنت هم در کتابهای خود ذکر کرده اند که اکابر صحابه فاطمه را رضی

الله عنه خواستگاری نمودند حضرت هر کدام را بر وجهی عذر خواهی نموده بعلی داد

و صحیح ... یلتقیان را ابن عباس بفاطمه و علی تفسیر نموده و برزخ را برسول و لؤلؤ و مرجان

را بحسن و حسین ... سلام الله علیهم در سوره در سوره مبارکه الرحمن چنانچه قبل از این هم گذشت

و ان ... صادقه ... نیست که نبود که فاطمه را نزد الله تعالی نام است ...

مبارکه ... و ذکیه و زکیه و نقیه ... شد و نهر او از انجهت او را فاطمه گفته اند که ...

از شیعه و امیکنند فرزندان او را در از ... از شیعه شیعی و ... و اگر ده ... الحسن حضرت

فرمود که اگر امیر المؤمنین را خواستگاری نمیکرد او را کفوی نبود تا روز قیامت

از آدم صفی تا هر که از این فرزندان او باشد ... و نظیری ... در قصیده نیکو گفته است

بی که معجزه با مه دو پیکر آورده مثال نور خود و نور حیدر آورده خدیجه بود نبی

در چنین و صی بشادمانی داماد دختر آورده و زمخشری که او هم از معاندان اهل بیت

مشهور اهل سنت ثقه و مامون نقل کرده که رسول صلعم فرمود که فاطمه مهجة قلبی و ابناها

ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین

خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و باعث حیات و زندگی دل

منست ... و هر دو پسر او میوه دل منند و شوهر او روشنی چشم منست و امامان که از نسل

او بهم خواهند رسید امینان پروردگار و ریسمانی کشیده شده میان پروردگار

و آفریده

و ذریه های او هر که چنگ بایشان زند و متوسل بایشان شود نجات می یابد و هر که از ایشان
دوری جوید و بخلاف رای که ایشان میروند هلاک میشوند و ناجی میگردند و ثعلبی که
از مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعاً باسناد
مختلف از رسول صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود یا ایها الناس انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین
ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء
والارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای گروه مردمان بدرستی
که من گذاشتم در میان شما امتان از جن و انس دو نفیس و دو خلیفه که اگر پیروی این هر دو کنید
و تابع این هر دو شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من تا روز قیامت و یکی از این دو بزرگتر
است از دیگری و آن دو چیز یکی کتاب خدا است که آن ریسمانیست کشیده شده میان
آسمان و زمین که هر یک که چنگ بآن زند گمراه نشود و یکی عترت من و اهل بیت منست که هر که
پیروی ایشان شود از بادیه هلاک بمعموره نجات میرسد این هر دو از هم جدائی ندارند
و از یکدیگر دور نمیشوند تا نزد من آیند در کنار حوض کوثر بر سر من و در جمیع بین الصحیحین
از رسول الله صلعم روایت نموده که آنحضرت فرمود انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا
به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی بدرستی که من بشرم و نزدیک شده که رسول
حق تعالی بطلب من آید که دوست را بدوست رساند بموجب   بیفشان بال و پر ز آمیزش
خاک   بپر تا کنگر ایوان افلاک   اجابت کنم و بجانب دوست پرواز کنم و من میگذارم در
میان شما امت که جن و انسید دو چیز نفیس مصون از حوادث که حق تعالی حافظ است آن
هر دو که یکی از آن دو کتاب الله است و در وی هدایت و نور باید که متمسک بآن شوید
و باو راه یابید و آنرا باعث نجات خود دانید و یکی دیگر از آن دو اهل بیت و عترت منند
بیاد دهم حق تعالی شما را در اهل بیت من خیر و خوبی که از ایشان غافل مشوید و به نیکی یاد
نمایید و احمد بن حنبل در مسند خود از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا
صلعم فرمود انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین و احدهما

اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وانهما لم یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی بدرستی که من گذاشتم در میان شما آن چیزی که اگر تمسک بآن جویید هرگز
در دام ذلت و گمراهی نخواهید شد بعد از من دو چیز نفیس است که اگر یکی از آن بزرگتر
از دیگریست کتاب خداست که ریسمانیست کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت من که اهل
بیت منند و بدرستی که این هردو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه وارد شوند در کنار
حوض کوثر و ایضا احمد بن حنبل در مسند از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت روزی
در عرفات در خدمت رسول خدا بودم که علی در برابر ش آمد فرمود که یا علی نزدیکتر ای و بمن
نزدیکتر شو چون نزدیک شد فرمود یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت
فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنة یعنی یا علی آفریده شده ایم
من و تو از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن توئی و حسن و حسین شاخهائی که
از آن شاخ بهم رسیده اند و هر که چنگ بشاخی از آن درخت زند و متوسل بآن شود حق تعالی
او را داخل میگرداند در بهشت عنبر سرشت خویش که از برای بندگان خود خلق کرده و حدیث دیگر
مسند احمد حنبل باین کلام معجز نظام مزین شده که رسول آخر الزمان صلعم فرمود النجوم امان
لاهل السماء فاذا ذهبت واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض
و صدر الائمه موفق بن احمد بن یحیی نیز این حدیث بهمین طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث
آنکه ستارگان امانند مر اهل آسمان را پس هرگاه که ستارگان از آسمان بروند اهل آسمان
نیز خواهند رفت و اهل بیت امانند اهل زمین را و وقتی که اهل بیت من در روی نباشند
اهل زمین نیز معدوم خواهند شد که چنانچه بسبب وجود ستارگان خدای تعالی آسمان را
نگه داشته که بر زمین فرو نیاید بجهة کمالهای نفسانی ایشان که محض لطف نامتناهی حضرت
الهی است باز داشته شده است که بجنبش و اضطراب در نمی آید و اهل خود را بوزر و بال
و نکال زلزال گرفتار نمیسازد و چون بقول رسول رب العالمین وجود ایشان باعث
امن و امانست پس اگر بحسب ظاهر از منصب و محلی خود که خلافت است و امامت بسبب
خلاف و عناد منافقان و معاندان ممنوع باشند یا مختفی و پنهان و مستور گردند بجهة مصلحتی

کر

که از حق تعالی امید دارند همان اثر بر وجود با جود ایشان مترتب است و الحال انتفاع بما خلق بموفور وجود
فایض الجود امام وقت و زمان علیه صلوات الله الملک المنان مانند انتفاع بآفتابست در روز
ابر و گویا مولوی رومی باین معنی اشاره باشد در آن بیت که میگوید   در بشر روپوش
آمد آفتاب   فهم کن والله اعلم بالصواب   و هرگاه حضرت رسالت پناه ص فرموده باشد
که اهل بیت من باعث امن و امان و موجب بقای بنی نوع امتاند و امیر المؤمنین ع از باقی اهل
بیت است علیهم السلام در همه چیز زیادتی داشته باشد باین معنی هم در او اکمل خواهد بود و از
برای مدعای ما همین یک فضیلت کافیست و اثبات مطلوب را دلیل وافی و بیماران عصبیت او را
شربتی شافی و اگر چه در کتب احادیث مخالف و موالف احادیث صحیح داله بر امامت آنحضرت
بسیار است رعایة للاختصار بهمین قدر اکتفا نمود و خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در متن
تجرید اشاره ببعضی از این احادیث نموده و بیان التزام معانی آن فرموده و گفته و العصمة و التنصیص
مختصان بامیر المؤمنین ع للنص الجلی فی قوله علیه السلام مخاطبا لاصحابه سلموا علی علی بامرة المؤمنین
و انت الخلیفة من بعدی و لحدیث الغدیر المتواتر و لحدیث المنزلة المتواتر و لقوله انت خلیفتی
و وصیی من بعدی و قاضی دینی یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص بآنحضرت است و دیگری از خلفا نه
معصوم بود و نه نص در شان او واقع شده بود از جمله نصوص یکی آنکه خطاب باصحاب
خود نموده فرمود که سلام کنید بر علی بلفظ امیر المؤمنین و یکی آنکه باو گفت که تو خلیفه منی
و تو وصی منی بعد از من و یکی آنکه مردم را در روز غدیر خم جمع نمود و منبری ساخت و خطبه خواند
و فرمود الست اولی من انفسکم و چون بلی گفتند فرمود من کنت مولاه الی آخره و یکی دیگر حدیث
منزلتی که متواتر است از نبی چون حدیث غدیر بعلی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
و یکی آنکه فرمود توئی خلیفه و وصی بعد از من و توئی قاضی دین من و دین در حدیث بکسر
دال است یعنی حکم کننده در دین من بعد از من و چون هر یک از این احادیث مفصلا مشروحا
ذکر شده در اعاده آن شروع نمی رود و ملا علی قوشچی منع کرده سیر این ادله زده باینکه
هر یک را خبر احاد شمرده و منع تواتر کرده و مبین شد که بشهادت علمای ایشان منع او
مکابره است و در صحت هیچیک حرفی نیست و از جمله نصوص قرآنی که خواجه بآن اشاره

نموده یکی آیة انما ولیکم الله است ویکی آیه وکونوا مع الصادقین ویکی آیه اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم وتفسیر هر یک گذشت واین فصل صورت اتمام یافت
والله اعلم　　　　در دلالت بر امامت آنحضرت سلام الله علیه که استنباط از احوال
ظاهر وکمالات باطنی بدنی ونفسی او شده وان اگرچه بسیار است بجهة اختصار بر او نده
فضیلت اکتفا می نماید چه اخطب خوارزمی در مناقب از جمهور نقل کرده که از عبدالله بن
عباس رحمه الله روایت نموده اند که گفت از رسول الله صلعم شنیدم که فرمود لو ان الریاض
اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب یعنی اگر درختان
قلم باشد ودریاها مداد وجنیان حساب کنند وانسیان بنویسند نمیتوانند شمردن فضایل
وکمالات علی را وکسی که رسول خدا برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد ذکر جمیع فضایل
او نمودن لیکن بجهة تیمن انشاء الله همان عدد مذکور نقل نموده میشود　　　علم است و
خلافی در این نیست که جمیع خلق در جمیع علوم عیال آنحضرتند خواه در احکام شرعی و قضایا
نقلیه وخواه در علوم یقینیه ومعارف حقیقیه زیرا که او در غایت ذکا وزیرکی وفهم بود وحرص
بر یاد گرفتن داشت واو را پیغمبر رسول صلعم علی واستادی بود وشب وروز در خدمت آنحضرت
بسر می برد و یک لحظه ویک ساعت از آنحضرت جدا نبود حتی در روز وحتی در شب ورسول الله
را کمال محبت وشفقت با او بود ومیل تمام بیاد گرفتن او داشت در نهایت سعی وجد بجای اورد
تا آنکه بمرتبه رسید که آنحضرت فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها وبار دیگر در حق او فرمود که اقضاکم
علی یعنی در میان شما که اصحابید کسی نیست که در علم ودر دین آنحکمها که علی میکند تواند کرد بلکه
او داناتر وبر اجرای احکام الهی تواناتر است وابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید
جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چنانچه معتزله که اهل توحید وعدل وارباب فکر ونظرند وهمه مردمان
از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن عطا اند واو شاگرد ابوهاشم است وابوهاشم شاگرد
محمد بن حنفیه واو از پدر یاد گرفته واما اشعریه به ابی الحسن اشعری میرسند واو شاگرد ابو
ابوعلی جبایی است واو یکی از معتزله است ومعلم معتزله ان از ابوحنیفه واما امامیه وزیدیه
خود ظاهر است که علم ایشان بحضرات ایمه علیهم السلام میرسد واصحاب ابوحنیفه از ابوحنیفه

وشافعی

وشافعی از محمد بن حسین واو نیز از ابو حنیفه و احمد حنبل از شافعی او هم بلا حنیفه بر میکردد
فقیه‌تر کسی نبود و ابو حنیفه از امام جعفر صادق ع و علم امام جعفر صادق منتهی بآنحضرتست و در
صحابه از ابن عباس فقیه‌تری نبود و او شاگرد امیر المؤمنین ع است و علم تفسیر قران امروز مردم
از هر راه که بر دند با ابن عباس میرسد و او از حضرت امیر شنیده و کسی باو گفت که نسبت علم
تو با پسر عمت علی در چه مرتبه است جواب گفت همچون نسبت یک قطره به بحر محیط و علم طریقت
و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آنحضرتست چه شبلی و ابو یزید بسطامی و جنید و سری
سقطی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان ائمه ع بوده اند و خرقه صوفیان تا امروز از
هر طایفه و صاحب خانقاهی و پیری و مرشدی که بوده بآنحضرت میرسد و اما علم نحو و
عربیت همه علما معترفند و میدانند که از انشای اوست و ابو الاسود دیلی جامع انست و او
از آنحضرت مجملی شنیده تفصیل داد و بتدریج زیاد شد و اما علم کلام خود اصل همه از کلام
اوست و از خطبهای او تا اینجا مجمل از کلام این حقیر است و یقین است که جمیع صحابه در
مسایل و احکام رجوع باو می نمودند و حل مشکلات همه او میکرد و هرگز او را بغیر از رسول
بدیگری احتیاج نیفتاده که چیزی استفاده نماید یا بپرسد و از ابن عباس مرویست که
شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح در باء بسم الله سخن میگفت و تمام
نشد و در علم بلاغت و فصاحت و نظم خود جمیع فصحا و بلغا کلام او را فوق کلام مخلوق و تحت
کلام خالق میدانند و در صحیح مسلم مسطور است که فرمود سلونی عن طرق السماء فانی
اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال کنید از من راه ها و کوچهای اسمان از این بپرسید
که بان داناترم از راههای زمین ایضا فرمود که رسول خدا صلعم تعلیم کرد بمن هزار باب
از علم و من از هر بابی هزار باب دیگر استنباط کردم و استخراج نمودم و ایضا مشهور است
که بر زبان معجز بیان گذرانید که لو شئت لوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن
الرحیم و در بعضی نسخ من تفسیر فاتحة الکتاب یعنی اگر خواهم هفتاد شتر بار از تفسیر و تاویل
و نکت و فواید بسم الله الرحمن الرحیم یا فاتحة الکتاب بیان نمایم که اگر بنویسند

وکتابها و دفترها از آن ترتیب نمایند و هفتاد شتر از آن کران بار توان ساخت و میان علمای
متاخرین از فرقه شیعه و معتزله و اشاعره حتی خوارج خلافی مذکور نشده در این که جمیع علوم
بانواعها از آنحضرت ماخوذ شده بلکه هر طبقه از طبقات علما و هر طایفه از طوایف عرفا سلسله
سند خود را بآنحضرت متصل میسازند و مرتکب تصنیف و تالیف میکردند و همچنین مشایخ
صوفیه و ارباب کشف و مشاهده و اصحاب رنق و مجاهده را رجوع و بازگشت بآنحضرتست
و در مناقب خوارزمی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت قال رسول
الله صلعم قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی ع تسعة و الناس جزء واحدة یعنی حکمت و معرفت
و علم و عرفان را قسمت نمودند بده قسم پس عطا کرده شد بعلی ع نه جزو و یک جزو بجمیع مردمان
دادند و هم در مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول صلعم شنیدم
که فرموده اعلم امتی بعدی علی بن ابی طالب ع یعنی داناترین امت بعد از من امیر المؤمنین
علیست و هم در مناقب در حدیث دیگر اقضی امتی علی بن ابی طالب واقع شده است یعنی
حاکمترین اوست و ابن طلحه شافعی در کتاب خود از بیهقی که از جمله اکابر اهل سنت است
از حضرت رسالت پناه صلعم روایت نموده که فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح
فی تقویه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی
طالب ع یعنی هر که خواهد که نظر بادم صفی ع در علم او یعنی در صفتی که بهترین اوصاف آدم است
که آن عبارت از علم اوست باید که نظر کند بعلی ع و مراد اینست که آدم ع بر دیگر انبیا چون
بسبب علم رجحان یافته و دیگری در علم مثل او نبود اگر کسی خواهد که کمیت علم آدم معلوم
وی کرد در علم امیر المؤمنین ع که مثل علم آدم است رجوع نماید چنانچه یکی از شعرا گفت
اگرچه هست بصورت ترا پدر آدم   ولی بکار سیرش با تو لاف بابائی   و معنی تتمه
حدیث آنکه اگر کسی خواهد که حقیقت تقوی نوح که بهترین صفات او بود بآن از دیگر
انبیا ممتاز است بداند بتقوی علی نظر کند مثل آنست و همچنین خلت ابراهیم و هیبت موسی
و عبادت عیسی که هر یک از صفات مذکوره بیکی مخصوص است و علی ع جامع صفات مذکوره

است

است وهمو بطریق دیگر از ابی الحمرا نقل کرده است که رسول صلعم فرموده والی نوح فی فهمه والی
یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه والی ابراهیم فی خلته ودر کشف الغمه بچند طریق نقل شده
ودر مناقب نیز مسطور ودر روایت مذکوره با بعضی زوایده در کتاب فردوس بدین وجه مذکور شده
که من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی عظمته والی آدم
فی هیبته والی نوح فی صبره والی ابراهیم فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه والی موسی فی شجاعته
والی عیسی فی سیاحته والی محمد فی شرفه ومنزلته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع ومضامین مذکوره
مفید انکه آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه است بر وجهی که هر صفتی که از و مساوی بهترین صفتی
است از صفات انبیا پس باید که از حیثیت جامعیت افضل از زمره مقدسه نبویه باشد
وا ز حدیث دو رشته فهم این مستفاد میشود وصاحب مواقف استبعاد نموده که بنا بر حدیث
مذکور لازم می آید که علی افضل انبیا باشد چه هر که با هر یک از انبیا در فضیلت مخصوصه
بان نبی باشد واختصاص بفضایل دیگر ان داشته باشد لازم آید که افضل از همه انبیا
باشد واین خلاف اجماع است وبعد از انکه در طریق دوست ودشمن روایتی متضمن بعبارتی
مخصوصه متصله بحضرت رسالت پناه صلعم نقل شده باشد ومعنی تواتر غیر ازین نیست استبعاد
نمودن این مرد فاضل اعتراض بکلام رسول کردن و با پیغمبر خدا جدال نمودنست وخلاف
اجماعی که افاده نموده بنا بر قاعده مقرره ایشانست که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز میشوند
دست باجماع میزنند کدام اجماع واجماع وکی شد این اجماع وچون منعقد شد این بلی
خلاف قول او درین مرتبه اجماعی فرقه امامیه است وانچه بنص واجماع وروایات متواتره
اثبات نموده اند که ان فضیلت امیر المؤمنین است از جمیع خلق الله بغیر از رسول الله صلعم انرا
مفسده نام نهاده ومساده استبعاد کرده اند واز احادیث گذشته بوضوح پیوست که آنحضرت
اعلم از کل است وهر که اعلم است بخلافت و امامت اولی است وعارف معارف الهی شیخ عامری
بصری قدس سره در قصیده تائیه اش اشاره باین معنی نموده ودر بیان اعلمیت آنحضرت
فرموده عربیه   لذلک قد قال النبی انا   مدینة العلم فافهم ذا لحسن کیات   واذ

علیا بابها فاعرفته وهذا کلام مفصح بالخلافه یعنی ازین جهت که علم اولین و اخرین نزد
رسول خدا بوده و او بعلی علیه السلام همه را تعلیم نموده و فرموده که من مدینه علم و علی در ان مدینه است
بدان بشناس که این کلام مشعر بخلافت آنحضرت است و موضع امامت او چه مراد از باب
ارباب نزد اولو الالباب حافظ چیزهاست که بان چیزها نتوان رسید الا از در و بدون
نباشد مگر از در و هرگاه انحضرت حافظ علوم و حکم رسول باشد و رسیدن بان علوم
و حکم میسر نشود کسی را الا بسبب او تابع بودن او واجب و از او اخذ نمودن لازم باشد و نیست
حقیقت معنی امام و خلیفه نیست الا این شخص و السلام زهد است و هیچکس را شک در
نیست در انکه انحضرت زاهدترین اهل زمان بوده و خود فرموده که دینار را طلاق گفته ام و از
عمر بن عبد العزیز مرویست که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی ازهد من علی
بن ابی طالب یعنی نمیدانیم و نمیشناسیم در این امت بعد از رسول الله کسی را که زاهدتر باشد
از علی بن ابی طالب و مشهور است که شخصی سوید بن غفله نام بخدمت امیر المؤمنین آمده دید
که کاسه از دوغ شتر که تغیر در رنگ و بوی او بهم رسیده بود با قرصی از نان جو که آرد ان را نه
بیخته بودند و پوستهای جو بر روی نان ظاهر بود و خشک شده نزد انحضرت است و برحمت
تمام ان را میشکنند و با ان دوغ تناول می نمایند سوید گوید من از تکلیف نمود گفتم روزه
دادم فرمود که از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه
او را از خوردن مانع اید بر حق تعالی لازم است که او را از طعام و شراب بهشت بخوراند
و بیاشامد پس من بکنیز ان حضرت فضه نام که انجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدای بترس
که این ارد را پاک ننموده و نخاله ان را جدا ناکرده نان می پزی گفت فدای او باد مادر
و پدر او مرا امر نمود که با نخاله بپزم و از پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد
شده که هر که از نان جو سه روز پی در پی سیر نخورده تا بجوار رحمت الهی رفته و ملا
علی قوشچی در شرح تجرید از ... بن رافع نقل کرده که روزی بخدمت انحضرت رفتم
دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند و از ان ارد جو بود بان افطار نمود گفتم

یا امیر المؤمنین

یا امیر المؤمنین چرا کیسه را مهر کرده ای فرمود که حسنین روغن یا زیت بنان داخل میکنند از ترس ان مهر میکنم و نعلینش از لیف خرما بود و جامه را گاهی بپوست و گاهی بلیف پینه میزد و یک جامه را بچهار درهم میخرید یکی را بقنبر میداد و یکی خود می پوشید و اگر اصابع از آستین جامه از دست در از تر بود بکارد یا بتیشه جدا میکرد و میگفت این زیادتی بکار دیگری آید و سر آستین نمیدوخت و نان خورش آنحضرت سرکه بود یا نمک یا سعتر و اگر برینها زیادتی مینمودی از سبزیها و گیاهای نان خورش ساختی و از گوشت نخوردی مگر گاهی و ان هم بسیار کم و فرمودی شکم خود را مقبره حیوانات مسازید و غلاف شمشیرش از لیف بود و جامه را کوتاه پوشیدی و در پشت و اندر بینه زدی که گفتی از زانو از شرمنده شدم و اخطب الخطبای خوارزم از عمار یاسر روایت کرده از رسول صلعم شنیدم که فرمود یا علی بدرستی که حق تعالی زینت داد ترا از زینتی که هیچ بنده را بچنان زینتی مزین نساخته که ان دوستر است بسوی حق تعالی از همه چیزها و ان زهد تواست و دشمن داشتن تو دنیا را زاهد کرده حق تعالی ترا در دنیا دشمن کرده اینم ترا با دنیا دوست کرده اینم ترا با فقرا و راضی ساختیم بتابع بودن ایشان و امام بودن ترا ایشان را یا علی خوشا حال کسی که دوست دارد ترا و تصدیق تو کند و وای بر کسی که دشمن دارد ترا و تکذیب تو نماید پس اما انکس که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند برادر تست در دین تو و شریک تست در بهشت تو و اما انکه ترا دشمن دارد و تکذیب کند پس سزاوار است که حق تعالی روز قیامت در مقام کذابین بدارد و بعذاب ان طایفه معذب گرداند و در مناقب خوارزمی مذکور است که عدی بن ثابت گفته که در خدمت امیر المؤمنین بودم که شخصی از برای انحضرت پالوده اورد ابا نمود از انکه از ان تناول نماید و گفت چیزی که رسول صلعم از ان نخورده باشد دوست نمیدارم که از ان بخورم و ایضا در همان کتاب مسطور است که شخصی گفته بخدمت انحضرت رفتم دیدم که تبانی پوشیده و تبان از انکه کوتاه است کرده بعضی از اجزای زانو بیرون گفت بهترین جامها آنست که عورت را بپوشد و سرما و گرما دفع کند چنانچه ملا جامی در نصیحت پسرش گفته

غرض ز جامه دفع حر و برد است
نه از برای زینت که سرد است

وهم او نقل کرده که انحضرت را دیدند در بازار که شمشیرش را در دست داشت ومیفروخت ومیگفت
من یشتری منی سیفی هذا فلو کان عندی اربعة دراهم اشتری بها ازارا ما بعته یعنی کیست که
بخرد از من شمشیر مرا که اگر نزد من چهار درهم می بود که جامه میخریدم این شمشیر را نمیفروختم وهم از انحضرت
مرویست که فرموده ترک کرده ام دنیا را بجهت انکه ثباتی ومقامی ندارد وتعب بسیار در جمع او در نقلش
هست وشریکانش خسیسند ترک الدنیا لقلة بقائها وکثرة عنائها وخسة شرکائها
ودر خطاب بدنیا فرموده که یا دنیا یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک فیها
یعنی ای دنیا دیگری را فریب ده که من فریب تو نخورم ترا سه طلاق گفته ام وامید بازگشت
بسوی تو ندارم شاه طاهر دکنی این معنی را در ان قصیده مشهوره اش باین نحو ادا نموده

بیوه دهر چو اهلیت تزویج نداشت   بابنا منقضیا طلقها ثم ترک

الحق انحضرت اعبد ناس
بود عبادت هیچکس بعبادت انحضرت نرسیده صایم النهار و قایم اللیل بود نهار روزه
داشتی وشبها در عبادت بروز میآورد کار بروز او در شبانروزی هزار رکعت نماز
گزاردی وحتی در لیلة الهریر ان نمازها از و فوت نشد از ابن عباس مرویست که گفت
در روز حرب دیدم که باسمان نظر میکند گفتم چه میبینی یا امیر المؤمنین فرمود میبینم
که در ظهر داخل شده ام که نماز کنم یا نه گفتم درین قسم وقتی گفت ما با ایشان مقاتله بجهة نماز
میکنیم چگونه از عبادت الهی در اول وقتش غافل شویم و پیشانی مبارک انحضرت از بسیاری
سجود هیچو زانوی شتر پینه کرده بود از کلام معجز نظام انحضرت است که فرموده والله ما عبدتک
خوفا من نارک ولا شوقا من جنتک ولکن رایتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت
نمیکنم ترا یا الهی از جهت انکه از اتش دوزخ تو میترسم نه از برای انکه به بهشت تو مشتاقم
وطمع در ان دارم ولیکن ترا یافتم که سزاوار پرستش ومستحق عبودیتی از ان جهة عبادت
تو میکنم ومعنی قربة الی الله اینست که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور نبوده نباشد واین
در نهایت اشکال است لهذا یکی از عرفا فرموده   که نماز ان بود که کرد انمرد   هیچکس
در جهان نماز نکرد   چون انحضرت در وقت نماز بحدی مستغرق ذات الهی میشد و بنوعی
متوجه جناب احدیت میگشت وچنان از ما سوی الله غافل بود که پیکان از بدن مبارکش

در بیان خصلت چهارم

سیم



بیرون

بیرون میکشیدند و خبردار نمی بود و مخالف و موالف همه این حکایت را نقل کرده اند و ملا
جامی در تحفه بنظم آورده   شیر خدا شاه ولایت علی   صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت   تیر مخالف بتنش جا گرفت   وچون میسر نشد که از بر او دن
پیکان ازان از بسیاری میکشیدند صبر نمودند تا چون مشغول نماز شد آن موضع را شکافته پیکان را
برآوردند و حضرت چون از نماز فارغ شد دید که جای نماز گلهای خون دارد پرسید
که این خونها چیست و چون صورت حال باز گفتند قسم خورد و گفت   کز الم تیغ ندارم
خبر گرچه ز من نیست خبردارتر   و از جمله عبادتهای آنحضرت یکی آنکه از کسب دست
مبارك هزار بنده خریده و آزاد نموده و در هنگامی که در مکه در شعب بودند مزدوری
میکرده و اوقات چند کس که یکی رسول الله بود میگذرانیده چون سبب دشمنی کفار
قریش کار بر ایشان تنگ بوده و از مردیکی دانقی بدست نمی آمده و مشهور است که امام
چهارم امام زین العابدین ع اعبد زمان خود بوده و از بسیاری سجود که پیشانی و دیگر اعضا
را که بر زمین نهاده در نماز پینه کرده ذو الثفنات میگفتند یعنی صاحب پینه ها و مع هذا
هرگاه بصحیفه که در ان عبادت امیر المؤمنین نوشته بودند نگاه میکرد آه میکشید و تاسف
میخورد و میگفت انی لی بعبادة علی یعنی کجاست عبادت من کجاست عبادت علی ع و از امام
هفتم امام موسی کاظم مرویست که فرموده آیة سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در شان
حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده که پرستش الهی را آنحضرت بر طاق نهاده که نزدیک
نمیتوانند شد عابدان و پیرامون آن نمیتوانند گشت زاهدان و از حمل آن عاجزند ملائکه
مقربان و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنحضرت اعرف بود بجلال قدس و جمال ملکوت
و مشتاق ترین همه خلق بوصول و رسیدن بعالم جبروت و آن قربی که او را بخدا بود دیگری
را نبود و آن اندازه که او در عبادت حق تعالی طاقت داشت هیچکس نداشت چنانکه گفته اند
محنت قرب ز بعد افزون است   جگر از محنت قربم خون است
حلم است
و حلم آنحضرت تا بمرتبه بود که ابن ملجم لعنه الله با آنکه حضرت را چنان ضربتی زده بود امام

چهارم در حلم آن...
چها

حسن را وصیت فرمود که او را یك ضرب بیش مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعامی
و شرابی که من میخورم باو هم بدهید با آنکه میدانست از وجه بظهور دخواهد آمد از عطایی
که بدیگران میکرد او را محروم نساخت و ملا علی در شرح میگوید که بیشی در حرب معاویه
گرفته لشکر معاویه کنار فرات را و آب را از لشکر امیر المؤمنین منع کردند باز معاویه
و چون لشکر حضرت ایشان را از آب دور کردند خواستند که آب را منع کنند آنحضرت راضی نشد و لشکر
را از آن نهی فرمود و در روز جمل چون دنی و ان اگرفتند با آنکه عداوت او را با خود میدانست
و میفرمود که بعد از این از دو با مت چه خواهد رسید و بقصد او شمشیر کین بر میان بسته بود
و در فتنه انگیزی تقصیری نکرده بود با اینها همه او را گذاشت و حلم کار فرمود و ایضا عبید الله
زبیر را که در آن روز نسبت بحضرت بی ادبیها کرده بود و بیعتش را که از حرب پشیمان شده
تحریص بر قتال و جهاد کرده و هر چه لایق بحال خودش بود نسبت بآنحضرت در آن روز بفعل
آورده و گفته بود مع هذا او حلم ورزید و عفو نمود و در کوفه انیس و اهل بصره با آنکه شمشیر
بروی او کشیده بودند نمود شنا بها داده و بجای دیها کرده حکم کرد که کسی متعرض مال و اولاد
ایشان نشود و با عایشه کمال مهربانی نمود و زنان همراه کرد که بمدینه اش رسانیدند و از سعید بن
عاص که با او بدی و بعد از آن چیزی نمانده که بفعل نیاورده باشد چون بر وی دست یافت
عفو نمود و مطلقا مواخذه ننمود بقول حکیم سنائی که گفته   او ز خصمان سپه بیفکندی
حلم را کار بست یك چندی در عوض دشنام دعا و بجای غضب حلم را کار فرمود چنانچه
خود فرموده   یا رب زدنی الیوم حلمی فاننی ؛ اراد العلم لم ینیدم علیه حلیم   یعنی بار
الهی زیاده ساز حلم مرا که من میدانم که هیچکس از حلم و بردهباری پشیمانی نکشیده است
و حکایت آن کبری که خون بر روی مبارکش انداخت خود مشهور است و محتاج بیان
نیست   جود و کرم آنحضرت و دوست و دشمن را اتفاق است بر آنکه سخی ترین
خلق الله او بود چنانچه مکرر جمیع مال و مایحتاج خود را در راه خدا داد که هیچ چیز را باقی نگذاشت
و بیست مبادله خود باغی ساخته بود و مبلغهای کلی حاصل آن بود و تمام آن بفقرا میرسانید

بر کشته آنحضرت بیفتاده

وشمه

وشمه ازین صفت بود حکایت نزول هل اتی و انما ولیکم الله که قبل ازین مذکور شد و از جمله سخاوتهای آنحضرت خود بنفس و جان عزیز است که جان خود را بذل نمود بجهت خوشنودی حق تعالی و در شب غار بر فراش رسول صلی الله علیه و آله خوابید و خود را فدای رسول کرد و آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد یعنی از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را و جان عزیز را بذل میکند در راه الله تعالی و آن بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام نبود و از دیگری این نحو کاری بنیامده و مشهور است که باغی در مدینه داشت که همه کس را ارزوی آن بود بدوازده هزار دینار فروخت و جمیع آن زر را در مسجد بفقرا و مساکین بخشید و نوده بخانه آمد و وجه چاشتی بخانه نبود فاطمه علیها السلام گفت تو میدانستی که حسنین دو روز است که چیزی نخورده اند و من و تو نیز همان حال داریم ازین باغ ما را دو سیر از جو نصیب نبود گفت جماعتی که ذل سوال در چهره ایشان مشاهده نتوانست کرد مانع آمدند که از آن چیزی بخانه ارم و چون صفت در حضرت کامل تر است دوست و دشمن همه کتابها را از آن پر کرده اند و بتطویل انکه کفته است متفق علیه نیز چیزی نیست بهمین اکتفا نموده شد در شجاعت واجماع کافه ناس است که امیر المؤمنین علیه السلام شجاع ترین خلق بود ابن ابی الحدید در شرح میکوید که پادشاهان فرنگ و روم صورت آنحضرت را در عبادت خانهای خود کشیده اند و میکشند با شمشیر حمایل و ملوک دیلم صورت او را در سیفهای خود بواسطه فتح و نصرت و یمن و تبرک کشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر پسرش ملک شاه صورت آنحضرت بوده است و فلاسفه با انکه معاند ند با دین ما و اهل ذمت با انکه منکر نبوتند همه از برای همین صفت دوست داشته اند و میدارند و تعظیم نام و صورت آنحضرت میکنند و کفار بهر مذهبی که باشند از نام او استمدادی جویند و در کتب مسطور است و از جمهور مشهور که هرگاه کفار در روزهای جنگ علی علیه السلام را میدیدند بعضی ببعضی وصیت میکردند و دیگر امید بنجات نداشتند و چنانچه گفته است

بسر دست بردی که بر خواستی بخود بنکرستی که بر پاستی اگر بعد از جنگ خود را زنده میدیدند تعجب میکردند و بعد از حکایت خیبر و ندای لا سیف از آسمان و صریت خندق ظاهرا

در شجاعت آنحضرت علیه السلام

در مجادله

ذکر این مطلب را احتیاج بدلیل و گواه و بینه و برهان نخواهد بود   مستجاب بودن دعای آنحضرت

چه رسول صلعم در روز مباهله گفت من دعا کنم و تو آمین گو و در رد شمس دو نوبت که دعا کرد و آفتاب
برگشت و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب زیاده شود و چون از زیادی شکوه کردند باز دعا نمود
تا کم شد و بر انس مالک چون کتمان شهادت نمود دعا کرد مرضی پیدا کند که پنهان نتواند کرد
و مبروص شد و یکی بنی امیه با او در گفتگوی بی ادبانه سر کرده بود باو گفت اخسأ و این
لفظیست که بر سگ اطلاق میکنند فی الحال ازو صورت سگ پیدا کرد و آخر چون زن و فرزندش
جمع میکردند باز دعا کرد بصورت اول شد و پسر زادان را دعا کرد که دیوانه شود و شد
اگر چه این مرتبه نسبت بکمالات آنحضرت سهلست چون دیگری را نبود و این دلیل افضلیت
است مرقوم شد   خبر دادن آنحضرت از غیبات و آن اگر چه از حصر بیرون است بسه

که مشهورتر است زینت بخش این رساله میشود یکی آنکه چون متوجه صفین بودند
تشنگی بر حیوانات و لشکر غلبه نمود دیری دیدند از راهب آن دیر طلب آب کردند
گفت تا آب سه فرسخ است و در هر یک ماه از برای من آنقدر آبی آرند اگر بشما دهم
خود تلف میشوم پس حضرت از راه بیرون رفته اطراف را ملاحظه فرمود و زمین را نشان
داد که بکنید کندند سنگی عظیم پیدا شد گفت سنگ را بر دارید و آب بخورید خلق کثیر
بآن شدند که سنگ را حرکت دهند نتوانستند و در خرایج گفته که عدد آنها که خواستند
سنگ را حرکت دهند سیصد کس بودند و عدد لشکریان نود هزار و چون همه عاجز آمدند
خود از اسب فرود آمده بسر انگشت خیبر گشا آن سنگ را حرکت داده بر داشت و بدور
افکند آبی پیدا شد از عسل شیرین تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر تمام لشکر آب
خوردند و حیوانات را آب دادند و مشکها را پر کردند و باز امر نمود که سنگ را بجای
خود نهند چون مقدور کسی نبود بنفس نفیس متوجه شده سنگ را بجای خود نهاده
خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند یارانی که همراه بودند هر چند تفحص
آن کردند آن مکان را نیافتند و راهب از دیر فرود آمده پرسید که این شخص نبی است
گفتند نی وصی نبی است آمد و در دست آنحضرت مسلمان شد و گفت از پدران بما رسیده

...ت از غیبات

بوده

بوده که در حوالی این روایت و از آن نشان نهد الا نبی یا وصی نبی و پیدا از من در آن روزی
دیدن آن شخص منتهاد دین دیر لبسی برده اند و این دولت نصیب مرشد لیس و رحمت حضرت
بصفین رفت و شهادت یافت و این حدیث در کشف الغمه و مناقب و دیگر کتب بطرق
مختلفه مذکور است و یکی آنکه بعد از رسول صلعم امیر المؤمنین ندا کرد که هر که را بر رسول خدا
دینی یا امانتی باشد بیاید و هر کس می آید و مطلبی میکرد و از قرض یا غیر آن گوشت مصلی خود
را بر میداشت اگر حق بود موافق طلب او در زیر مصلی میبود با آن شخص میداد و الا فلا
و چون این خبر فاش شد ثانی با اول گفت که ما را نیز در این باب فکری باید کرد که نام ما
بیشتر شد بعد از مشوره هم قرار دادند که ایشان نیز ندا کنند و منادی ایشان هم ندا کرد
و چون خبر بامیر المؤمنین ع رسید فرمود که زود باشد که از این عمل پشیمان شوند پس روز
دیگر اعرابی آمد و از جانشین رسول خبر پرسید نشان آن شخص با اعرابی بکرد اعرابی پرسید
که تو وصی رسول الله و خلیفه اویی گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول ضامن
شده بود که بمن بدهد حواله کن پرسید که ناقه چه چیز ضامن شده بود که بدهد گفت رسول
خدا هشتاد شتر سرخ موی سیاه چشم ضامن شده که بمن بدهد با ابو بکر گفت در جواب فکری
کن عمر گفت در اعراب جاهلان می باشند از طلب گواه کن چون از او گواه طلبید اعرابی
گفت انت انا تسل منی ان یجی ابدا طلب گواه میتوان کرد والله ما انت بوصی رسول الله
ولا خلیفه بخدا قسم که تو وصی و خلیفه او نیستی و از آن مجلس دل آزرده و غمناک بر آمد
سلمان فارسی با اعرابی برخورده گفت بیا تا من ترا بوصی رسول نشان دهم و چون
بخدمت آنسرور رسید گفت انت وصی رسول الله فرمود بلی من تشاء یعنی چه میخواهی همان
حرف را اعاده نمود حضرت با او گفت اسلمت انت واهلک یعنی مسلمان شد تو و اهل بیت و خویشان
تو اعرابی چون این سخن شنید در پای آنحضرت افتاده می بوسید و میگفت شهادت میدهم
که تو وصی رسولی و خلیفه او چه میان ما و رسول خدا این شرط شده بود و ما همه مسلمان
شده ایم پس حضرت امام حسین را طلبیده گفت با سلمان برو و در فلان وادی ندا کن
و بگو یا صالح و چون جواب شنوی بگو امیر المؤمنین فرموده که هشتاد ناقه که رسول الله

[illegible]

ضامن شده تسلیم این اعرابی نمای وچون حضرت امام حسین با سلمان ودیگر مردمان رفتند وندا
فرمود در جواب شنیدکه السمع والطاعة شنیدیم وفرمان بردادیم ودرحال نمان ناقه ازسنگ
برآمد حضرت امام حسین انرا گرفته بدست اعرابی داد شتران بهمان هیئت ونشان بیرون
آمدند تا هشتاد عدد تمام شد واعرابی انها را صاحب نموده راه قبیله خود را در پیش گرفته بمنزل
خود رسید ودر کتاب خوارج آورده که شخصی بخدمت انحضرت آمده گفت من از دوستان شما ام
فرمود که دروغ میگویی مخنث ودیوس وولدالزنا مرا دوست نمیدارند وبعد از چند روز
قضیه صفین پیش آمده وهمان مرد از مددکاران معاویه بود وانجا کشته شد وبجهنم رفت
ودرهمان کتاب نقل کرده که انحضرت در وقت رحیل فرزندان خود را جمع نمود دوازده
پسر بودند گفت حق تعالی دوست دارد که من نسبت یعقوب بنی عمل نمایم که او درحال رحلت
گفته بفرزندان خود که دوانده بودند که من وصیت میکنم شما را بیوسف الطاعت امراو
نمایید وازفرمان او بیرون میروید ومن هم شما یازده را وصیت مینمایم بحسن وحسین بشنوید
وصیت مرا واطاعت درحضور من ودرحیات من جراءت مینمایی وخلاف قول من میکنی گویا
می بینم که ترا در خیمه کشته اند وهیچ کس نمیداند که کشنده تو کیست وچون زمان مختار ثقفی
شد بنزد مصعب بن زبیر رفت وسردار لشکر او را گرفت که بالشکر مختار محاربه نماید
ودرا ثنای راه شبی در خیمه خود کشته شد وچون صبح دیدند که برنمی آید کشته اش یافتند
وهیچکس ندانست که قاتل او کیست وابن طلحه شافعی در کتاب خود نقل کرده از صاحب تاریخ
فتوح شام که چون خوارج بر قتال امیر المؤمنین یکدل شدند وانحضرت بقصد قتال ایشان
سوار شد سواری دوانیده آمد که یا امیر المؤمنین خوارج از قصد شما خبر یافته از نهر عبور
کردند وروی بانهزام نهادهاند انحضرت فرمود که تو دیدی که عبور کردند گفت بلی فرمود
بان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که ایشان عبور نکردند وبقصرانت کسری نخواهند
رسید که تمام بدست من مقتول شوند الا کمتر از ده کس که فرار نمایند وکشته نشوند از
اصحاب من مگر کمتر از ده کس وچون بکنار نهر رسید چنانچه خبر داده بود بظهور آمد وایضا
از جندب بن عبد الله ازدی روایت کنند که گفت با علی بودم در جمل وصفین چون در

٨:٤

نهروان نزول کردیم شکی در دل من افتاد که این جماعت قراء و زهاد و عباد اند با ایشان قتال کردن مشکل
است صبحی از خیمه بیرون و مطهره آب از لشکر دور شدم نیزه بر زمین زده سپر را سایه بان کردم
نشستم و متفکر بودم که ناگاه علی ع را دیدم که بر من افتاده پرسید که با تو آب هست گفتم بلی مطهره
را برداشته طهارت ساخته در زیر سپر من نشست ناگاه دیدم که سواری می آید و احوال
او می پرسد فرمود که اشاره کن تا بیاید اشاره کردم سوار آمد و گفت یا امیر المؤمنین قوم
از نهر عبور کرده اند و نهر را بریده اند فرمود که عبور نکرده اند ازو گفت والله که کرده اند باز فرمود
که نکرده اند درین اثنا دیگری آمد و گفت قوم از نهر گذشته اند فرمود که نگذشته اند گفت والله
که من نیامدم تا رایت ایشان را درین جانب ندیدم فرمود که نگذشته اند و این جانب محل ریختن
خونهای ایشان نیست پس برخاست و من هم برخاستم و با خود گفتم الحمد لله که حق تعالی مرا بحال این
مرد بینا گردانید یا دلیر است بر خلاف واقع گفتن یا بخبر میگوید از روی حجت و دلیل میگوید
یا امریست که رسول ص با و خبر داده بار خدایا این عهدیست که بتو می سپارم که فردا در قیامت
از من سوال کنی که اگر من قوم را یافتم که عبور کرده اند اول کسی که با وی قتال کند من خواهم
بود و اگر عبور نکرده باشند در مقاتلتش بجان میکوشم و چون بکنار نهر رسیدیم دیدیم که رایات
بحال خود است پس آنحضرت قفای مرا گرفته کشید و گفت ای برادر ازدی امر من و حال من بر
تو روشن شد یا نه گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود که الحال تو میدانی پس در وی کردیم
و چندی از خوارج را کشتیم و کوشش کردیم تا فارغ شدیم و این خبر در میان نقله اخبار
شایع است و دیگر ابن شهرآشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون امیر المؤمنین ع
بکوفه رسید جوانی از اصحاب او رغبت کرده بنکاح زنی را تزویج نمود روزی آنحضرت
نماز صبح گذارده یکی را گفت برو بفلان موضع که آنجا مسجدیست و بر جانب مسجد خانه ایست
مردی و زنی در آنجا آواز بلند کرده اند هر دو را بنزد من آر او رفت و هر دو را آورد آنحضرت
فرمود امشب بچه سبب نزاع شما دراز کشید جوان گفت یا امیر المؤمنین من زنی را خواستم
و تزویج کردم چون با او خلوت نمودم یافتم در نفس خود نفرتی یا از و که مانع از آن شد که من
بوی نزدیکی کنم و اگر توانایی میداشتم هم در شب او را بیرون میکردم پس بر من غضب کرد

بمیان ما نزاع شد تا این زمان که امروز روز یافت امریم بخدمت تو آنحضرت فرمود بحضار
که بعضی از سخنان باشد که در حضور همه نمیتوان گفت و نمیخواهند که کسی بشنود حضار برخواسته
تمام بیرون رفتند وغیر از آن هر دو دیگری آنجا نماند آنحضرت بزن گفت این جوانرا میشناسی
گفت نه فرمود که من خبر کنم ترا چنانچه او را بشناسی اما وقتی که راست بشنوی منکر نشوی گفت
نه امیر المؤمنین فرمود که تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی فرمود که ترا پسر عمی بود که با هم
میل و رغبت داشتید گفت بلی فرمود که پدر ترا از وصل منع میکرد که او را از تو و ترا بوی نداد
بزنی و از جوار خود او را اخراج نمود از برای این گفت بلی فرمود که فلان شب تو بیرون رفتی
بقضای حاجت او ترا نزدیک شد او ترا گرفت و باکراه با تو نزدیکی کرد و تو از وی بار گرفتی
و پنهان میداشتی از مادر تا چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا از خانه بیرون کرد در شب
و ترا وضع حمل شد در فلان جا او را در خرقه پیچیده در خارج جدار آن جای که ایشان قضای
قضای حاجت میکردند آنجا گذاشتی سگی آمد او را بو میبرد تو ترسیدی که او را بخورد او را
سنگی انداختی آن سنگ بر سر طفل آمد و شکست تو و مادرت رفتید و مادرت پاره از جامه
خود جدا کرد و سر او را بست و بعد از آن او را گذاشتید و راه خود گرفتید و دیگر حال
او را ندانستید که چه شد دختر که اینها از آنحضرت شنید ساکت شد آنحضرت فرمود که بحق
تکلم کن گفت بلی والله یا امیر المؤمنین که این امر را غیر مادر و من ندانست از من آنحضرت فرمود
که حضرت ذو الجلال مرا مطلع ساخت بر این احوال دیگر فرمود چون شما او را گذاشتید در
صباح آن شب بنو فلان آمدند و او را برده تربیت کردند تا بزرگ شد و آمد با ایشان
بکوفه و این مرد است که ترا خواست اکنون این پسر تست و بجوان گفت که سرت را بگشا
چون گشود شکستگی بر سر او ظاهر بود آنگاه فرمود که پسر تو است حق تعالی نگاه داشت
او را از چنین حرام کرده شد برو پسر و فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما نکاح صورت
ندارد و دیگر خبر دادن آنحضرت است میثم تمار و قنبر و کمیل و ابن زیاد را با آنکه لعنه الله هر
کدام را بچه طریق شهید خواهد کرد و دیگر آنکه در کشف الغمه مذکور است چون بصحرای
کربلا گذار آنحضرت افتاد محل خیمه و محل جنگ و محل شهادت هر یک را نشان داد و بر ایشان

گریست

کربیست و اصحاب را بکوفه در آورد و دیگر خبر داد از غارت بغداد و ملک بنی عباس و احوال ایشان
تا آمدن مقتول و منتهای احوال بنی عباس و لهذا چون هلاکو بغداد را محاصره نموده اهل حله
آمدند و نوید فتح دادند و خط امان گرفتند و تفصیل آن در محل خود مذکور است و بعضی از معاندین
درین مقام مناقشه کرده اند که بموجب نص قرآنی که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله
عنده علم الساعة و دیگر آیات داله برینمعنی علم غیب مخصوص بخدای تعالیست پس غیر حق تعالی را این
نباشد که خبر از غیب دهد چنانچه در احادیث نبوی هم منع از آن وارد شده و آنچه شما بعلی
نسبت میدهید موهوم آنست که بشر اخبار از غیب دادن ممکن باشد و جواب آنکه از و فهمیده
میشود که علم غیب غیر از خدا تعالی و ما گفته ایم که آنحضرت خبر از غیب داد و وجه دادن از غیب
با تعلیم الهیست یا با الهام یا بمطالعه لوح محفوظ و یا باستنباط و استخراج از جفر و جامعه و اینها با مدد الاول
آیات منافات ندارد و مدعای ما آنست که نفس قدسیه آنحضرت استعداد آن داشت که برو
از جانب الله سبحانه این طرق فایض شود و اطلاع بر غیبیه بهم رساند بخلاف دیگران که اهلیت
و استعداد این نداشتند و این امر مخصوص بنفوسیست که منظور نظر یزدانی باشند و ممتاز
بعنایت سبحانی چنانچه خود جل ذکره فرموده لا عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول الآیة یعنی مطلع نکرداند بر غیبی که مخصوص بعلم اوست کسی را مگر آنکه پسندیده و از فرستاده
خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد حضرت رسول است صلعم و بعد از و
اوصیای او که از وی تعلیم گرفته و حفظ دین مبین اند و بعضی تخصیص داده اند که اطلاع بر مغیبات
رسول را بی واسطه بشر است و اوصیاء او بواسطه نبی و چگونه نفی خوارق عادات اولیا خصوصا
امیر المؤمنین توان کرد که مخالف و مؤالف در کتب خود آن قدر ذکر کرده اند که از حصر و عد بیرون است
و این رساله گنجایش ذکر بیش از آنچه مذکور شد ندارد اگر کسی بیشتر خواهد بکتب مبسوطه رجوع
نماید در جهاد — جهاد است و دوست و دشمن را اتفاق است که احکام بنای دین مصطفوی
بشمشیر آبدار دشمن شکار مرتضوی است حتی آنکه ملائکه کرام تعجب نموده اند از ثبات قدم او
در معارک و انداختن خود را در مهالک چه در غزای بدر که او را واهیه عظمی گفته اند و اول
حربی بود که مسلمانان بان مبتلا شدند همچون نوفل بن خویلد که حضرت چون او را در میدان

دید فرمود اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چون حضرت امیر او را بقتل آورد
باز فرمود که الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه یعنی حمد مر خدای را که دعای مرا در حق او باجابت رسانید و
همچو ولید بن عتبه و عاص و یکیک از صنادید و مبارزان قریش که در میان عرب بشجاعت مشهور
بودند بقتل میرسانید تا بسی و شش رسید و عدد کشتگان همه مسلمانان بعدد ملائکه بعدد
کشتگان آنحضرت بودند و در غزای احد که جمیع مسلمانان راه فرا پیش گرفتند و شیطان در
مدینه ندا کرد که محمد کشته شد و در میدان بغیر از آن شیر بیشه شجاعت و پردلی کس نماند
فوج فوج را که بقصد کشتن رسول الله می آمدند شکست میداد و ملک از آسمان ندای لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوش مردم میرسانید و جبرئیل برسول الله گفت که ملائکه تعجب
آمده از مواساة که علی با تو کرد و رسول الله بگوش مردم میرسانید و جبرئیل برسول الله گفت
انی و رسول الله فرمود ما یمنعه من ذلک هو منی و انا منه پای مردم قایم کرد تا کفار بهزیمت شدند
و در غزای خندق که کفار از سه طرف مدینه آمدند چنانچه حق تعالی فرموده اذ جاؤکم من فوقکم
تا آخر آیه و مسلمانان کمال ترس و بیم داشتند عمرو بن عبدود را کشت و پشت ایشان شکست
و مرویست که ربیعه سعدی بنزد حضرت حذیفه یمانی رفت گفت یا ابا عبد الله اگر ما از علی چیزی
نقل کنیم اهل بصره میگویند شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطرت هست که من
از آن نقل کنم و زبان ایشان کوتاه شود حذیفه گفت بدان خدای که جان من بدست اوست
که عمل تمام امت محمد را در یک ترازو بگذارند و عمل روز خندق علی را در یکی البته عمل علی
زیادتی خواهد کرد پس ربیعه گفت این را نمی شنوند حذیفه گفت چون نشنوند
حال آنکه من و ابابکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو مبارز میطلبید و همه کس سرها
بزیر افکنده بودیم و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر او رفت و او را بدوزخ فرستاد
والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب محمد تا روز قیامت و در غزای خیبر خود فتح بدست
قلعه کشای آنحضرت شد که مثل مرحب دلاوری را کشت و چنان دری را کند که هفتاد کس
حرکت نمیدادند و در غزای حنین که مسلمانان بکثرت و بسیاری لشکر قوی دل بودند چنان
شکستی بر مسلمانان افتاد که با رسول الله صلعم بغیر از نه کس از بنی هاشم نماندند و حضرت ص

حمی

جمعی کثیر از شجاعان کفار را بقتل آورد که یکی سردار ایشان بود ابو جرول نام با جهل مبارزه یکو تا فتح روی
نمود حق تعالی آیه فرستاد که ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین یعنی بعد از انکه همه گریخته بودند
من آرام و اطمینان بر رسول و مؤمنان فرستاد و مراد از مؤمنین امیر المؤمنین است که سبب الفتح شد
و همچنین در غزای بنی المصطلق که مالک و پسر او هر دو مشهور بودند بعضی کس دیگر به تیغ آنحضرت
کشته شدند و دشمن شکست یافت و در قتال ناکثین یعنی جمل که نکث عهد و بیعت کرده بودند بنا
کثین مشهور شدند و قاسطین که جنگ معاویه و لشکر شام باشد چه قاسط بمعنی ظالم است که چون
ظلم چنین بر آل محمد روا داشتند مسمی باین اسم شدند چنانچه حق تعالی فرمود و اما القاسطون فکانوا
لجهنم حطبا یعنی اما ستمکاران پس باشند آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود و مارقین
که مراد از خوارج اند و مرق و مروق بیرون رفتن تیر است از کمان و این قوم چون از دین نبوی
بیرون رفتند که تیر از کمان بیرون رود ایشان را مارقین گفته اند بجهة آنحضرت درین سه واقعه ظهور
آمده از شجاعت و پردلی کتابها ازان ترتیب داده اند و تفصیل هر قتالی در محل خود مسطور است
و از ابوبکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی
برو کرد آمده حرف علی بمیان آمد یکی از ان میان بنوعی شرح عمر گفت که او بخود معجب است
عمر او را منع کرد و گفت کسی علی را باین صفتها نسبت کرده است والله که اگر شمشیر او نمی بود عمود
اسلام استحکام نمی یافت او حاکمترین امت است و در دین سبقت او راست و صاحب شرف و
بندگی در دین اوست و چون آن شخص اینها از عمر شنید پس گفت چرا او را مقدم نداشتید گفت
یکی بجهة کمی سن او و یکی انکه بنی عبد المطلب را دوست میداشت و بین الفریقین مشهور است
که شکستی در روز حنین بلشکر اسلام رسید از ره گذر عین و از شومت چشم بد بود لیکن
باعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت عاین یعنی چشم زننده ابوبکر بود و بعضی از اهل سنت نسبت
بدیگری میدهند چه لشکر حضرت رسول صلعم بعضی ده هزار مرد و بعضی بیشتر گفته اند که دوازده
یا شانزده هزار باشند چون ابابکر آن لشکر را با آن عدت شوکت دید گفت لن نغلب الیوم
من قلة یعنی ما امروز از جهت کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و چون
این خبر بحضرت رسول الله رسید نپسندید و او از بسیاری لشکر تعجب نمود و چشم او

باعث چنان شد چشم زخمی که لشکر بتنکنایی رسیدند و بدفعات میکذشتند و لشکر دشمن با انکه چهار هزار
بودند سی راه بر ایشان کرفته جمعیت چنان را بنحوی متفرق ساختند که با رسول الله بغیر از ده
کس نماند چنانچه حق تعالی فرموده که ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت
علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در حنین که ان وادیست میان مکه و طایف و رسول
در انجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود بعجب اورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع
نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنک شد بر شما زمین ان وادی با کشادکی
و فراخی که داشت پس پشت بدشمن کردید و بر کشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندکان
بودید و چنانچه کذشت امیر المؤمنین پای ثبات افشرد تا فتح نمود و لهذا یکی از فضلا کفته
که کان ابو بکر الذی عانهم وتبا لهم اتانهم یعنی بود ابو بکر انکس که چشم رسانید بلشکر
اسلام که همه کریخته پشت دادند و بود علی ان صفدری که بعد از شکست لشکر اعانت و
یاری فرمود تا فتح میسر شد و ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقادش آنست که عاین ابو بکر بوده
در قصیده اشارة بان نموده کفته است ولعجب انسانا من القوم کثرة فلن یغن شیئا
ثم ولی مدبرا وضاقت علیه الارض من بعد رحبها والنصر حکم لا یدافع بالسرا یعنی بتعجب
آورد یک ادمی را ازین جماعت بسیاری لشکر خودش و دفع نکرد ان کثرت چیزی را از
غلبه دشمن پس کریخت و رفت بهرولة در حالتی پشت داده بود و هروله سرانکشتان پا بزمین
رسانیدن و تیزتری رفتن است و تنک شد برو زمین با وجود فراخی و نصر الهی را حکمیست
که دفع نمیشود بمجادله و مراد از نص ایه ویوم حنین است و مراد بهمزه ممدوده مجادله قریش
در بیت بمقتضی وزن شعر است و قرینه بر اینکه مراد او ابا بکر است ابیات سابقه و لاحقه
است و اکر کسی کوید که کریختکان بسیار بودند ابن ابی الحدید چرا ابا بکر را بذکر مخصوص
ساخت جواب انکه رد بران نا کرده که او را افضل از امیر المؤمنین میدانند و مناقب ظاهره مشهوره
امیر المؤمنین را و مثالب نقیضه باهره ابا بکر را بنظم اورده تا افضلیت در درجه ظهور بیاید و
ملا علی قوشجی نیز باعتقاد ابن ابی الحدید است و در شرح کفته وقد سار النبی فی عشرة الاف
من المسلمین فتعجب ابو بکر من کثرتهم فقال لن تغلب الیوم لقلة فانهزموا هم باجمعهم یعنی بتحقیق

که

کرا می شمرد و دو بیری کردن نمود رسول الله صلعم با ده هزار کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابو بکر از بسیاری آن لشکر و گفت مغلوب نخواهیم شد ما بعد از این بسبب کثرت لشکر پس انهزام یافتند بتمامی و چنان گریختند میرفتند که رو وا پس نمیکردند و یکی از معاندین از روی استبعاد گفته که چون نسبت این بود نه و چشم کردن با بی بکر توان کرد و حال آنکه او در آن روز شیخ مهاجرین و صاحب رایت بود چرا اصحاب خود را چشم زند و میر نور الله رحمه الله در احقاق جواب داده که مخفی نیست اینکه رسیدن چشم متنوع برین قسم تعجبات میشود و این امری نیست اختیاری که صاحبش خود را از آن دور دارد و پیری و جوانی در بین دخلی ندارد که گوئی شیخ مهاجرین بود اصحاب خود را چون چشم زند بالجمله زدن از تنگ چشمی و رذالت طبع خیزد که تنگ حوصلگی و دناءت طبیعت منبع اذیت و ابو بکر از آن خالی بود تا آنکه از قبیله تیم بود و آن قبیله از اراذل قبایل قریش بودند در جاهلیت کاهی معلم طفلان و کاهی خیاط بود پدرش ابو قحافه از اول قری و امثال آن شکار میکرد و معاش میکرد اینده و چون کور شد از ابن جدعان اجیر گرفت و ندا میکرد که هر که گرسنه باشد بر مایده او حاضر شود و لهذا چون خلافت او بپدرش رسید استبعاد نمود و گفت آل تیم بلند از بیت میکنی و بیتان را بلند میکردانی و چون وجه پرسید که بچه تقریب ترا خلیفه نمودند ابو بکر گفت بجهة کبر سن و پیری گفت مرا بایستی خلیفه میکردند که از تو اسن و این حسن ظنی که تو با بی بکر داری که شیخ مهاجرین است فایده نمیدهد که شیطان هم معلم ملکوت بود و بلعم باعور صاحب و رفیق موسی عمده عاقبت خیر است هر کرا باشد و السلام در شب شریف آنحضرت که کسی در شرافت نسب باو نمیتواند رسید چنانچه خود فرموده نحن اهل بیت لا یقاس منا احد یعنی ما اهل بیت رسولیم کسی را در نسب بما قیاس نمیتوان کرد جاحظ که از متعصبان اهل سنت است و عداوت علی را خبی و ایمان نمیداند درین قول تصدیق آنحضرت کرده و گفته چون قیاس توان کرد با ایشان کسی را و حال آنکه رسول خدا صلعم یکی از ایشانست و مراد از الطیبان که در حدیث واقع شده علی و فاطمه است و شبیلان حسن و حسین اند و شهیدان حمزه عم حضرت و جعفر ذو الجناحین است که برادر مرتضی علیست و سید الوری عبد المطلب است و ساقی الحجیج عباس است و همه از ایشانند و مراد از مهاجر و انصار کسانند که با ایشان

ازمکه بمدینه رفته باشند و یاری و مدد کاری ایشان نموده و صدیق کسی است که [illegible] تصدیق کرده باشد و فاروق انکه میان حق و باطل در ایشان فرق کرده باشد و [illegible] شناست

وذو الشهادتین انکه شهادتین ان برای ایشان داده و هیچ چیز دیده نیست [illegible]

یا ازیشان یا از برای ایشان باشد و رسول صلعم فرموده که من [illegible] در میان شما [illegible] میروم

یکی کتاب خداست که ریسمانیست [illegible] تا آسمان هرکه چنگ در ان زند رستکار شود

و یکی عترت و ذریت من [illegible] از هم جدا نمیشوند تا در [illegible] حوض

کوثر بمن رسند و اکر [illegible] عمر بن خطاب در وقتی که [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] کل سبب و نسب منقطع [illegible]

نسبی هر سببی و نسبی که باشد [illegible] میکرده [illegible]

[illegible] از مقامات و مناقب [illegible]

[illegible]

است [illegible]

[illegible] باطل موافق [illegible]

با اینهم [illegible] است کسی که دشمن [illegible]

در اوصاف او [illegible] وانیکه نام [illegible]

چه انجمله [illegible] در زمان مامون خلیفه [illegible]

کند اظهار نمود [illegible] که امامت بایشان است و [illegible]

[illegible] طلب خلافت نماید [illegible] الحضرت کفته [illegible]

بافواههم مالیس فی قلوبهم بزبان کفته [illegible] است [illegible]

جاری کرده تا در [illegible] باشد و اکر [illegible] است که [illegible] اصحاب

که [illegible] میکرده [illegible]

[illegible]

کهن [illegible] و [illegible] است و [illegible]

خمود

دیگری بلعن و طرد رانتی شده و ملعون و مطرود گشته و این عمل را محبت نام نهاده. اللهم العن
والعنه من تبعه لعنا ابدیا سرمدیا الی یوم القیمة و در تصانیف اهل سنت مذکور است که تعریف
الروافض محب علی من کان مبغض الصحابه یعنی نزد رافضی دوستدار علی کسی است که دشمن صحابه
رسول ص باشد و این غلط است چه رافضیان محبت آن کسی را میدانند که دشمن باشد با صحابه
که حق تعالی ایشان غضب کرده و مستحق ایشان محروم ساخته و ظلم و ستم بر اهل بیت رسول روا
داشته و عقل سلیم و طبع مستقیم این را منکر نیست چه محبت دوست با محبت دشمن جمع نمیشود
چنانچه محقق فرموده   تود عدوی ثم تزعم اننی   صدیقک ان الرای عنک لعازب
دوست داری دشمنم را و انگهی گوئی که من   دوست میدارم ترا این دوستی از عقل
نیست   دیگری گفته   دشمنم را دوست میداری و میگوئی که من   دوست دارم
مر ترا این دوستی ناید بکار   و منقول است که شخصی مرتضی علی گفت که   انا احبک
واتولی عثمان فقال   اما الآن فانت اعور   فاما ان تعمی واما ان تبصر   یعنی من دوست
دارم ترا و با عثمان نیز محبت دارم فرمود که تو الحال اعوری یا بینائی اختیار کن یا کوری
یا دو روی مباش یا از یکی رنگ و چنانچه اجتماع نقیضین محالست در یک محل محبت کسی با
محبت کسی که دشمن او باشد محال است پس اولی آنست که برادران مسلمانان خدا از خدا یکی و از
رسول یکی اکتفا کرده اند از امام و پیشوا هم یکی قرار دهند و چشم امداد و اعانت در روز
محشر از وی داشته باشند و از دو جا و دو بینی بگذرند و دعوی محبت که با هم راست نمی آید
نکنند والسلام چنانچه در نسب کسی با حضرت ملحق نمیتواند شد در اولاد و در زوجیت کسی با او
نمیتواند رسید چه فاطمه که سیده نساء عالمین است زوجه اوست و از ابن عباس مرویست
که چون فاطمه بخانه امیر المؤمنین ع میرفت رسول خدا ص پیشاپیش بود و جبرئیل امین از
دست راست و میکائیل از دست چپ و هفتاد هزار ملک از پی که تقدیس و تهلیل میکردند
تا صبح و هر گاه ابن عباس این حدیث را از خاتم الانبیا شنیده باشد البته صحابه دیگر که دعوی
اختصاص و هم مجلسی و هم نشینی آن سرور کرده اند شنیده اند و مع هذا صاحب کتاب
ملل و نحل از نظام نقل کرده و دیگران در کتابهای دیگر آتش بر در خانه او زدن و در شکم

و گرفتن و استخوان پهلویش را شکستن و جنینش را سقط ساختن و از حسن و حسین و علی و عباس
که در آن خانه بودند شرم نکردند و از خدا و رسول نترسیدند تا باسلام و ایمان و عبا نشینی
رسول جمع نمودن خالی از اشکال نیست و سبطای آنحضرت که حسنین باشند علیهما السلام
اشرف ناس اند و بعد از رسول خدا و اخطب خوارزمی در مناقب از ابن عباس روایت کرده
کفت از رسول صلعم شنیدم که کفت الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین
جوانان اهل بهشت اند و ایضا از براء بن عازب نقل کرده که از رسول الله شنیدم که فرمود
در حالتی که حسن ع را بر دوش داشت اللهم انی احبه فاحبه یعنی خدایا من این را دوست میدارم
تو هم دوستش دار و ایضا از اسامة بن زید روایت نموده که فرمود در وقتی که هر دو را در زانوی
مبارک داشت هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انک تعلم انی احبهما و احبهما این هر دو
پسران من پسران دختر منند خدایا تو میدانی که ایشان دوست میدارم این هر دو را
تو نیز هر دو را دوست دار سه بار چنین کفت و من شنیدم و از جابر بن عبد الله انصاری
مرویست که بخدمت رسول رفتم دیدم که حسن و حسین را بر دوش داشت و میکفت نعم
الجمل جملکما ونعم العدلان انتما یعنی خوش بارکشیست بار بردارنده شما و بهترین بار بیست
بار او که شما هر دو اید و صاحب کتاب نهایة الطالب جنبل بسند خود از ابن عباس
نقل کرده که کفت نزد رسول صلعم بودم در حالتی که حسین را بر ران راست و ابراهیم
پسرش را بر ران چپ داشت و کاهی این را بوسید و کاهی آن را بوسید که جبرئیل
نازل شد و کفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میکوید این هر دو را با تو نمیکذارم یکی فدای
دیگری کن پس بهر کدام نکاه کرده کریست و فرمود که مادر ابراهیم کنیز است و اکر بمیرد
کسی بغیر از من اندوهکین نخواهد شد و مادر او فاطمه است و پدرش علی که کوشت
و خون منست پس فاطمه و علی و من همه را کریان و محزون باید بود پس که نهیدم حزن خود
را بر حزن ایشان و او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فوت شد و بعد
از آن هر وقت که حسین را میدید میکفت فدیت من فدیت بابراهیم ابنی فدای کسی شوم
که ابراهیم را فدای او کردم و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی فما بکت علیهم السماء والارض

کفته است

کفته است کہ کویبر ریسمان سرخی اوست کہ پیش از واقعهٔ حسین این سرخی نبوده و در مسند احمد حنبل اورده کہ کسی کہ در ماتم حسین بکرید اکرچه یکقطره باشد بهشت او را واجب میشود و بعد از و امام امام زین العابدین اعبد و ازهد اهل زمان بوده و بعد از و امام محمد باقر را رسول الله سلام رسانیده بود و بعد از و امام جعفر صادق اعلم و ازهد اهل زمان بود و از خبری کہ داد البته وقوع یافت لهذا صادقش میکفتند و بعد از و امام موسی کاظم و بعد از و امام رضا و بعد از و امام محمد جواد و بعد از و امام علی نقی و بعد از و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم هر کدام در وقت خود افضل و ازهد و اعلم مردمان بودند و همچنین صاحب عصر و زمان سلام الله علیه هیچکس را در هیچ صفت کمالی بر ایشان سبقت نکرفته است و هیچ احدی در هیچ صفتی با ایشان برابری نتوانسته است و میان مخالف و موالف اتفاقی است در انکہ بفضل و زهد و علم و تقوی و دیکر صفات کمال ایشان احدی را نسبت نمیتوان نمود و غرض کہ چنانچه انحضرت در نسب شریف ممتاز است در زوجه و اولاد هم ممتاز است و چنانچه در شجاعت و علم و زهد و جهاد کسی باو نمیرسد در نسب و اولاد هم شخصی با او برابری ممکن نیست و بقول انکہ کفته است

اوبرترازانکہ عقل کوید بالاتر ازانکہ روح جوید انمثل و مانند بریست چنانچه ملا محتشم کاشی رحمه الله کفته است حجة الله علی الخلق علی المتعال کہ در اینکه شک شد بخیال مردک پس تقدیم غیر بر و تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح باشد

در محبت انحضرت خوارزمی در مناقب نقل کرده است از انس بن مالك و احمد حنبل در مسند خود از حذیفه یمانی کہ رسول الله فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی حسنه ایست و ثوابیست کہ با ان هیچ سیئه و کناهی بر بنده نمیرسد و بغض و دشمنی انحضرت کناهیست کہ با وجود ان هیچ حسنه و ثوابی نفع بان شخص نمیرساند و ایضا در بین و کتاب مسطور است کہ لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لم یخلق الله النار یعنی اکر جمع میشدند مردمان بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و ایضا نقل کرده اند کہ مردی سلمان فارسی رضی الله عنه کفت کہ چون احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی کسی کہ دوست دارد علی را پس بدرستی کہ مرا دوست داشته هر کہ دشمن دارد علی را پس بتحقیق کہ

در وضع اشتین [illegible]

من احب علیا فقد

مرا دشمن دارد و ایضا در مناقب خوارزمی مذکور است که بسند خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که
او گفت از رسول الله شنیدم که فرمود که من احب علیا قبل الله منه صلوته وصیامه وقیامه واستجاب
دعاءه الا ومن احب علیا اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الا ومن احب آل محمد
فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس
من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی نماز و روزه او را و قیام او را
در شب بعبادت حق تعالی و مستجاب میگرداند دعای او را که بدانید که هر که دوست دارد علی را عطا
میکند حق تعالی شهری در بهشت بهر رگی که در بدن او ست بدانید که هر که دوست دارد
آل محمد را این است امن در حساب و میزان و صراط بدانید که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد پس
بدرستی که من ضامنم او را بدخول در بهشت با پیغمبران بدانید که هر که دشمن دارد آل محمد
را می اید روز قیامت و در میان هر دو چشم او نوشته است که آیس من رحمة الله یعنی این مرد
از رحمت حق نومید است و مایوس نعوذ بالله منه و قبل از این هر دو نیز در بیان محبت
آل رسول در تفسیر قل لا اسئلکم تا آخر آیه که محبت آل رسول علیهم السلام اجر و مزد رسالت
است و در کتاب جمع بین الصحاح الستة از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا صلعم
فرمود احبوا الله تعالی لما یغذوکم به من نعمته و احبونی لحب الله تعالی و احبوا اهل
بیتی لحبی یعنی دوست دارید حق تعالی را بجهت نعمتهایی که بشما رسیده از وجود و حیات و لوازم
ان و از برای انکه او سزاوار دوستی است و اهلیت و استحقاق دوست داشتن دارد دوست
دارید مرا بجهت دوستی الله تعالی که فرستاده اویم و چون او مرا دوست دارد شما هم دوست دارید
اهل بیت مرا بجهت دوستی من که هر که اهل بیت مرا دوست داشته است چه دوست دوست
دوست است و ایضا در جمع بین الصحاح الستة از معاویة بن حیده قشیری روایت کرده که گفت
از رسول خدا صلعم شنیدم که خطاب بعلی ع نموده میگفت لا یبالی من مات وهو یبغضک مات
یهودیا او نصرانیا یعنی باک ندارد و پروایش نیست انکه بمیرد و دشمن داشته باشی ترا انکه بر دین
یهودان بمیرد و یا بر دین نصرانیان و در قیامت حشرش با اینها باشد یا با انها و ایضا در ان
کتاب از انس مالک نقل کرده که گفت کذب من زعم انه یبغضک و یحبنی یعنی یا علی دروغ

میگوید

میگوید که یکی و گمان دارد در ان کتاب از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر خدا صلعم بعلی خطاب کرده فرموده
انت سیدی فی الدنیا و سید فی الاخرة من احبك فقد احبنی و من احبنی احبه الله عز و جل و عدوك
عدوی و عدوی عدو الله و ویل لمن ابغضك یعنی تو یا علی بهتری و بزرگتری انکسانی که در دنیا اند و سید
و بهتری انانی که در اخرتند انکه ترا دوست دارد پس بتحقیق که دوست دارد مرا و انکه دوست مرا دوست
دارد حق تعالی او دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا و وای بر انکس که دشمن دارد ترا
و ایضا در همان کتاب از ابی هریره نقل کرده که گفت پیغمبر خدا صلعم دید فاطمه را با علی و فاطمه و حسن
و حسین و چون چشمش بر ایشان افتاد فرمود که انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی دشمنم
انکس را که با شمایان دشمن است و مطیع و منقادم یعنی دوست و فرمان بردارم کسی را که
مطیع و منقاد و دوست و فرمان بردار شمایان است و در مناقب خوارزمی مسطور است
بروایت جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از رسول صلعم که گفت جبرئیل از جانب
رب العزة آمد و ورقی سبز از درخت اس اورده بسفیدی بر او نوشته بود که انی افترضت
محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلك یعنی بدرستیکه من واجب کردم این امر دوستی علی
بن ابی طالب را بر خلقان پس برسان که برسانی این پیغام را انبیا نیست بر سر کلام من کرامت
تواند و ایضا در مناقب خوارزمی از رسول الله صلعم مرویست که فرمود در حالیکه علی ع را مخاطب
ساخته بود یا علی اگر بنده از بندگان اگر عبادت خدا کند بقدر انچه نوح ع در قوم خود بعبادت
و رسالت مشغول بود و ان بنده را مثل کوه احد طلا باشد و در راه حق تعالی همه را بفقرا و مساکین
رساند و انقدر عمرش دراز شود که هزار سال هزار حج پیاده بکند و بعد از این در میانه
صفا و مروه مظلوم کشته شود و با اینها ترا ای علی دوست نداشته باشد ای علی بوی بهشت
بمشام او نخواهد رسید و داخل جنت نخواهد شد و ایضا در مناقب ذکر کرده که ام عطیه روایت
کرده است که در وقتی که علی ع بغزای رفته بود رسول خدا دیدم که دست مبارك بجانب
اسمان برداشته است و میگوید اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا یعنی یا الهی بمیران مرا تا انکه بنمایی
بمن علی را و به بینم من او را بعد از ان تو دانی و ایضا در مناقب مذکور است که عبد الله
بن مسعود روایت کرده که رسول صلعم فرموده اول کسی از ملائکه اسمان که علی را برادر گرفت اسرافیل

بود و بعد از میکائیل و بعد از جبرئیل و اول انانکه دوست داشتند علی را از اهل اسمان حمله

عرش بودند بعد از ان رضوان خازن بهشت پس از ان ملک موت و بدرستی که ملک موت

بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکرده صلوات الله علیه و علیهم و در

کشف الغمه و مناقب از ثانیه مرویست که از و پرسیدند که دوستترین مردمان بنزد رسول الله

که بود گفت علی پس سائل پرسید که از زنان گفت فاطمه   انکه صاحب حوض

و لوا و صراط انحضرت است و اذن دخول جنت میدهد و حکم رفتن بدوزخ او میفرماید خوارز

می از ابن عباس روایت نموده و تا برات ننوشته علی بناشد کسی را داخل بهشت نکنند و از جابر

بن سمره روایت است که پرسیدند یا رسول الله صاحب لواء تو در اخرت کیست فرمود که صاحب

لوائی فی الاخرة صاحب لوائی فی الدنیا علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی صاحب لوای من در اخرت

همان صاحب لوای منست در دنیا علی بن ابی طالب باشد و از عبد الله بن عباس مرویست

که رسول الله صلعم گفت از صراط گذشتن ممکن نیست تا با ان شخص کتاب ولایت علی نباشد

و بدلایل مذکوره خواجه نصیر اشاره نموده فرموده است لکثرة مجاهدته یعنی انحضرت افضل از غیر

است و از جهت بسیاری او چنانچه مذکور است که مسکین و محتاج را بر نفس خود و عیال اختیار

میکرد و اعبدهم یعنی از جهت انکه عبادت او از همه بیشتر است و شمه از ان گذشت و احلمهم

یعنی حلم او از دیگران زیاده بود و بعضی از ان مذکور شد و الاخبار بالغیب یعنی

و از جهت خبر دادن او بغیب چنانچه در نهروان از کشتن ذی الثدیه خبر داد و چون

نیافتند او را در میان کشتگان گفت والله که هرگز دروغ نگفته ام تا چون

تفحص درست بفعل آوردند یافتند او را در میان بطریق زنان بر پستان نشانه پستانی داشت

موی چند از ان روییده و در ماه رمضان از کشتن خود خبر داد و روزی بر منبر بود کسی گفت

خالد بن عویر کشته شد گفت والله کشته نشده و او قاید و رهنمای لشکر ضلالت خواهد

بود که بجنگ حسین روند و لواء ایشان را حبیب بن حماز خواهد داشت پس مردی از زیر منبر

گفت من حبیبم و مرا ان کار نکنم گفت اگر نکنی بهتر باشد اما خواهی کرد و اخر چنان

شد هم خالد راهنما بود و هم حبیب صاحب لوا و الاستجابه دعائه یعنی و از جهت مستجاب بودن

سخاوت

کشتگان

دعای

دعای آنحضرت واز پیش گذشت وظهور المعجزات عنه یعنی واز جهت ظاهر شدن معجزات از وی بعضی
از آنها گذشت ووجوب المحبة یعنی واز جهت محبت او چنانچه در حدیث ودر آیه ذی القربی بیان
شد وتمیزه بالکمالات النفسانیة والخارجیة یعنی واز جهت امتیاز آنحضرت از سایر مردمان
بکمالات نفسانی چون علم وسخاوت وشجاعت وحسن خلق وزهد وتقوی وغیر آن وکمالات
بدنی وچون زیادتی که در کندن در خیبر وبرداشتن سنگ از سر چاه ظهور یافت ودر
جهاد هزار رکعت نماز کردن وروزه تابستان گرفتن وکمالات خارجی چون پسر عم رسول
وزوج بتول وپدر سبطین بودن وپیش از همه کس ایمان آوردن وبعضی از آن اگرچه اجمالا
گفته تفصیل بیان نموده فرموده واشرفهم نفسا واطلقهم وجها یعنی خلق نیکو وگشاده
روی آنحضرت بمرتبه ایست که حد بشر نیست حتی آنکه نسبتش کردند بدعابه انکه مزاح کنند
وصعصعه بن صوحان در مدح او فرموده که در میان ما چنان بود که گویا از ماست ومع هذا
از مهابتش در روی او نگاه نمی‌توانستیم کرد واقدمهم ایمانا یعنی پیش از همه کس ایمان
برسول الله آورده بود چنانچه حضرت رسالت ص فرمود بعث یوم الاثنین واسلم علیا
یوم الثلثا یعنی روز دوشنبه مبعوث شدم وعلی روز سه شنبه بمن ایمان آورد وافصحهم
لسانا یعنی از همه امت فصیح‌تر بود وکتاب مستطاب نهج البلاغه در این معنی گواه بست
واشدهم رایا یعنی از روی رای وتدبیر از همه کس در پیش بود ودر حرب وفتح
حکم او مطاع بود وبی مشوره او هرگز لشکری بجای نفرستاد واکثرهم حرصا علی اقامة
حدود الله یعنی بیشتر از همه کس حریص بود در آنکه حدود الهی واحکام شریعت رسالت پناهی
بجا بیاورد ودر آن مساهله اصلا تجویز نمی‌فرمود واحفظهم الکتاب الله العزیز یعنی
حافظ‌ترین خلق واصحاب بود مصحف مجید را وجمیع قراءات خود را با آنحضرت می‌رسانید
واختصاص بالقرابة والاخوة والنصرة یعنی آنحضرت مخصوص بود بخویشی رسول الله ص و
برادری ویاری ومددکاری او ودر ضمن تفسیر آیات واحادیث بعضی از آنها سمت ذکر
یافت ومساواة الانبیاء یعنی ومساوی بودن او مر انبیا را چنانچه در حدیث که من
اراد ان ینظر الی آدم و... بیان شد والانتفاء اسبق کفره یعنی آنحضرت طرفة العینی

کافر بود و کفر او را در نیافته و لکثرة الانتفاع به یعنی و از جهت بسیاری نفع یافتن مسلمانان از وجه
یقین است که نفعی از و با اهل اسلام رسید از هیچکس نرسیده و ملا علی قوشچی در شرح نوشته و بعد
از شرح مجموع این دلایل بجوابی که اهل سنت را در برابر این ادله است تکلم نموده و بخود کشی کرده
گفته کسی را حرف نیست در آنکه مناقب او غامر است و فضایل او بسیار است و موصوف است
بکمالات و مخصوص است بکرامات اما اینها دلالت نمیکنند بر افضلیت چه اتفاق اهل سنت
است اتفاقی که بجای اجماعست بر افضلیت ابی بکر و بعد از و بر افضلیت عمر و دلیل بر این معنی
از کتاب و حدیث و آثار و علامات ظاهر میشود اما کتاب قول حق تعالی و سیجنبها الاتقی الذی
یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی چه جمهور اهل سنت برانند که این آیه در شان
ابابکر نازل شده و اتقی که در این آیه واقع است بمعنی اکرم است بدلیل قول حق تعالی که فرموده ان
اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد الله تعالی آن کس است که تقوی
او بیشتر باشد و افضل بمعنی اکرم است و نمیخواهیم بافضل الا اکرم را و مراد نمیشود که امیر
المؤمنین باشد زیرا که رسول الله نزد امیر المؤمنین نعمت تربیت بود چه معنی آیه
اینست که دور باشد کرده و دور کنیم از آتش آن پرهیزکار را که میدهد مال خود
را بپاکی و نیکنامی نه بریا و سمعه و هیچکس را نزد او نعمتی نبوده بود و منتی نداشت که مکافات
کرده شود و لیکن آن نفقه را برضای حق تعالی کرده بس نزدیک باشد که خشنود کرده و برسد
بثوابی که موعود است و بر ابی بکر کسی نداشت پس هرچه کرده برای خدا کرده اما علی چون رسول
الله بر وحق تربیت داشت ما لاحد عنده من نعمة تجزی در شان او راست نمی آید اما حدیث
که دلالت بر افضلیت ابابکر و عمر دارد چندین حدیث است یکی اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر
و عمر یعنی اقتدا کنید بأین دو کس که بعد از منند ابی بکر و عمر پیغمبر همه کس را خطاب کرده
که اقتدا بایشان کنند پس علی هم داخل باشد و بر و واجب باشد که اقتدا بایشان کند و حدیث دیگر ابی بکر
و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی این دو کس بهترین کهلهای اهل بهشت اند و کهل کسی را گویند
که در میان سی تا پنجاه باشد و حدیث دیگر که لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر
خلیلا و لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی صحبت معه فی الغار و خلیفتی فی امتی یعنی اگر

در بیان اثبات امامت خلفای ثلاثه

سنه

من دوستی بغیر از خدا میگرفتم ابابکر را میگرفتم لیکن او شریک من است در دین و مصاحب و یار غار منست
و خلیفه منست در امت من و حدیث دیگر این مثل ابی بکر لانبی الناس و هو صدقنی و امن ابی و زوجنی
ابنته و جهزنی بماله و اوسانی بنفسه و جاهد معی ساعة الخوف یعنی کجاست مثل ابابکر که مردم
خود همه تکذیب من کردند و او تصدیق من نمود و ایمان اورد و دختر خود را بزنی بمن داد و
بمال خود مرا همراهی کرد و با من بنفس خود مساوات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس و حدیث
دیگر که عمرو عاص روایت کرده که میگوید گفتم برسول الله که کدام یک از مردمان دوستر نزدیک
تو گفت عایشه گفتم از مرد ان سوال کردم گفت ابوها یعنی پدر او را گفتم بعد از او گفت عمر خطاب و
حدیث دیگر که رسول گفته که اگر بعد از من رسولی بود هر آینه عمر خواست بودن و حدیث
دیگر که پیغمبر ابابکر و عمر را دید گفت هذان السمع والبصر یعنی این هر دو گوش و چشمند اما آثار
یعنی اخبار در خبرها وارد شده که دلالت بر افضلیت ایشان میکند یکی آنکه ابن عمر گفت که من
با کسی حرف میزدم در حضور رسول الله صلعم که آیا بعد از او که افضل باشد شنید و گفت ابو بکر
پس عمر پس عثمان و از محمد حنیفه مرویست که گفتم پدرم را که کدام یک از مردمان افضل اند بعد
از پیغمبر گفت ابو بکر گفتم بعد از او گفت عمر و ترسیدم که اگر بگویم بعد از او که بهتر است بگوید
عثمان گفتم بعد از عمر تو گفت لا انا رجل من المسلمین یعنی نه من بعد از او بهتر نیستم من مردی ام
از مسلمانان و ایضا امیر المؤمنین گفته است که خیر الناس بعد النبیین ابو بکر ثم عمر ثم الله اعلم
یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبران ابو بکر است پس عمر پس خدا بهتر داند اما امارات یعنی علامات
که دلالت بر افضلیت ایشان میکند یکی فتحهای پی در پی و یکی تالیف قلوب مردمان و یکی
متفق شدن اهل قوم و یکی پاک شدن جزیره عرب از کفر و فتح شام و اطراف ان و رسیدن
قوت و شوکت اهل اسلام تا حوالی فارس در زمان ابو بکر و در ایام فتح عراق و فارس
در زمان ابو بکر و در ایام فتح عراق و فارس تا اقصای خراسان منقطع دولت ملوک عجم و قوی
شدن ضعیف در زمان عمر و فتح بعضی دیگر از بلاد و بلند شدن کلمه اسلام و جمع نمودن عثمان
مردم را بر یک مصحف با تقوی و ورع و اتفاق در نصرت دین و مهاجرت با رسول صلعم و بدو
دختر دادن و داماد بودن و حیا و شرم چنانچه رسول صلعم گفته الا استحی من استحی منه ملائکة

ثم عمر

السماء یعنی آیا شرم نکنم از آنکه ملک نکم آسمان از و شرم میکنند و حدیث دیگر که گفت عثمان برادر من و رفیق منست در بهشت و حدیث دیگر که گفت عثمان بی حساب ببهشت میرود و ازین آیات و احادیث و آثار و علامات افضلیت هر سه ظاهر میشود پس ایشان افضل از علی باشند و تقدیم ایشان واجب بود لاجرم خواجه نصیر و غیر او گفته اند باطل و از درجه اعتبار ساقط باشد و جواب از هر یک بی شایبه تعصب و تکلف و [illegible] و سیجنبها باشد اینکه شارح طوالع از واحدی روایت کرده و او بسند خود بعکرمه و ابن عباس میرساند که ایشان گفتند در عهد رسول ص فقیری خانه داشت و درخت خرمای از یهودی غنی در خانه او بود و صاحب خرما بان درخت میرفت و خرما میچید و گاه یکی یا دوئی می افتاد طفلان فقیر [illegible] از دستشان میگرفت تا آنکه اگر در دهنشان نهاده بودند از دهنشان بیرون می آورد آن فقیر بخدمت رسول ص آمده شکوه نمود حضرت از مرد طلبیده فرمود که آن درخت را بمن ببخش و در بهشت من بعوض ضامن شوم که بتو نخلی بر از آن بدهم و آن مرد گفت که من نخل بسیار دارم اما هیچ یک را از این دوستی ندارم و [illegible] بی سعادت رفت شخصی از رسول ص سوال کرد که اگر نخل را من صاحب شوم بشما دهم آن نخل را در بهشت بمن عطا خواهید کرد حضرت فرمود که بلی این شخص به در خانه آن مرد رفت و گفت [illegible] در مدینه چنین نخل هست بیا و آن نخل را بمن عوض کن و بعد [illegible] بر و لجاجت بسیار بچهل نخل از آن مرد خرید و جمعی را طلبید و بران سودا گواه شدند و بخدمت رسول الله آمده گفت یا رسول الله آن نخل مال من باشد و بشما بخشیدم حضرت رسول ص آن فقیر را طلبیده آن نخل را باو عطا فرمود گفت الحال درخت مال تست خاطر جمع دار حق تعالی سوره و اللیل را که مشتمل است برین آیه بجهت این فرستاد و از عطا منقولست که اسم آن مرد که نخل را خرید ابو دحداح انصاری بود و مراد از اما من اعطی و اتقی اوست و مراد از اما من بخل و استغنی صاحب درخت است که ثمره بر حبیب نامرد داشت و ایضا لا یصلیها الا الاشقی صاحب نخل است و سیجنبها الاتقی مراد ابو دحداح است و گوینده که رسول الله بان بستانی که ابو دحداح در عوض نخله داده بود گذار فرمود و گفت درختان بستان بهشت ابو دحداح از این بهتر است و هرگاه چنین باشد دعوی اتفاقی که جای اجماع میکنند که علامه حلی گفته است

وجهی

وجهی ندارد و ایضا اکثر مفسرین گفته اند که مراد باتقی علی بن ابی طالب است ع و همان سید در
شرح طوالع گفته است که و آنچه که مؤید آنست که مراد باتقی علیست ع قول حق تعالی است
در سوره هل اتی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و ایضا اگر آیة در شان ابی بکر نازل شده بودی در روز
سقیفه چرا از دلیل خود می ساخت و متمسک به حدیث الائمه من قریش می شد که دلالت بر
تعیین نکند و روایت اگر مخصوص باوی بود و بخاری در صحیح نقل کرده است که عایشه
گفت ما انزل لنا فینا شیئا من القرآن الا آیة نزلت فی عذری یعنی نازل نشده در شان ما هیچ
آیه که رفع تهمت از من کرد یعنی اهل افک و اما آنچه گفته بود که مراد باتقی نمیشود که علی باشد و چرا که مراد
از صفت اتقی آنست که نباشد نزد او نعمتی که جزا خواهد و رسول را بر علی حق تربیت بود
اینکه چنانچه ارشاد با سلام و راه نمائی بدین مبین داخل در نعمتی نیست که مستحق جزا باشد چه
محض رضای حق تعالی است و تربیت رسول الله صلعم امیر المؤمنین را از آن بابت است زیرا
که تربیت آنحضرت علی ع را نه برای [illegible] در حق علی ع جهت غرضی نه بلکه محض رضا و
خشنودی حق تعالی بوده با آنکه اتقی بمعنی تقی هم جایز است که باشد و صیغه افعل در غیر تفضیل نیز
مستعمل است چنانچه طرفه شاعر گفته تمنی رجال ان اموت و ان امت فتلک سبیل لست فیها
باوحد که اینجا مراد باوحد که افعل است تفضیل نیست و اگر در اتقی اراده تفضیل کنند بر قول مخالف
لازم آید که افضل از نبی صلعم باشد و این باطل است پس لازم نیاید از آن افضلیت و مراد بقول
حق تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم آنست که گرامی ترین شما نزد الله تعالی آنست که افضل و اتقی
از جمیع مؤمنان باشد و آن پیغمبر است و اگر کسی گوید که مراد افعل تفضیل است و اتقا اتقای
از بعض مؤمنان گوئیم لا نسلم که علی ع داخل در آن بعض باشد و اما جواب از احادیثی که نقل
کرده است اینکه حدیثی که معتبر است حدیثی است که متفق علیه فریقین باشد و هر حدیث
که مجمع علیه و متفق فریقین نباشد اعتباری ندارد و آنچه در شان امیر المؤمنین ع در باب
فضایل او نقل شده و خود میگوئی که ما را در آن حرف نیست از آنست که متفق علیه فریقین
است پس انکار آن چون توانی کرد و آنچه در باب فضایل ثلثه روایت نمود متفق علیه شیعه

نیست و مع هذا آنچه در فضایل ایشان نقل کرده اید معارض است بهمانچه در مطاعن و مثالب
نقل کرده اید و اذا تعارضا تساقطا و مع هذا حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر
و عمر بر وجه چندین قدح وارد است یکی آنکه در علم اصول مقرر شده است که سکوت در معرض
بیان افاده حصر میکند و چون در اینجا نام علی و عثمان مذکور نشده پس لازم می آمد که هر
دو امام نباشند و اقتدا بایشان نتوان کرد و حال آنکه شما هر دو را امام میدانید و اقتدا بهم
روی کنید دوم خود حدیث دیگر روایت میکنید اگرچه آن هم همچون این موضوع است که اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارگانند که همه روشن اند و روشنایی
بخشند بهر کدام از ایشان که اقتدا کنید راه می یابید و این حدیث افاده میکند که بغیر
از این دو ستاره اقتدا نتوان کرد سیم آنکه مخالفت بسیار میانه اقوال و افعال این
دو خلیفه ظاهر شده لازم می آید که مردمان مامور باشند که عمل بچیزهای که نقیض
هم و مخالف یکدیگرند بکنند و لایق بحال پیغمبر خدا نیست که امر بمختلفات فرماید
مثل آنکه ابی بکر نص کرد بر امامت عمر و عمر بشوری انداخت و عمر خالد ولید را حد
فرمود بقتل مالک نویره و ابا بکر اباکرد و گفت او سیف الله است و ابو بکر متعه حج و نکاح متعه
را حلال دانست و عمر گفت من هر دو را حرام کردم و عقوبت میکنم کسی را که بکند و ابو بکر امضا
قباله فدک نمود و بفاطمه داد و عمر باز گرفت و بدرید و ابو بکر نماز تراویح را فرمود که تنها
بگذارند و عمر حکم کرد که بجماعت ادا کنند و امثال اینها که مناقضند و اقتدا بهر یکی خلاف اقتدا است
بدیگری بسیار است و چنانچه در قرآن اختلاف نیست باید که در کلام هر که بقرآن عمل
کند هم اختلاف نباشد چهارم آنکه اگر این حدیث موضوع نیست و درست و صحیح است پس
بایست که نص بر امامت هر دو باشد و بعد از رحلت پیغمبر نزاع در میان صحابه واقع
نشود و در تعیین امام یکی میل بعلی نکند و یکی بابی بکر و انصار گویند که بمهاجرین
که منا امیر و منکم امیر ما را امیری باشد و شما را امیری باشد و اگر این حدیث صحیح بود
ابو بکر را احتیاج نمیشد بآنکه بگوید حدیث را که الائمة من قریش میگفت ای انصار
رسول خدا شما را امر کرده باقتدا بما مخالفت رسول چون میکنید و یقین است که اگر

این حدیثی بود ابو بکر و عمر متمسک بحجت دیگر نیشدند و چون رشد ندعلم تعصّبی بهم رسید که
موضوع است پنجم انکه ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده که بعضی حدیث
را برفع خوانده باین طریق که اقتدوا باللذین من بعدی کتاب الله و عترتی و بعضی بنصب
خوانده اند که اقتدوا باللذین من بعدی کتاب الله والعترة یا ابا بکر و یا عمر و بنا بر این
ان هر دو نیز چون دیگران مامور باقتدا خواهند بود و ان هر دو که بعد از رسول است کتاب الله
و عترت ششم انکه در اسناد این حدیث خلل است چه طریق عبد الملک بن عمیر است و او
از اجلاف شام و محاربین صفین و دشمن امیر المؤمنین و متظاهر بفسق بوده و بعد از و ربعی
است بن خراش نزد اهل سنت از جمله روافض متهم بعداوت شیخین و بعد از ان حفصه
دختر عمر میرساند و او بجهت دشمنی با امیر المؤمنین و خویش آمنا لئیه و جرّ نفع بجهت پدرش
از اعتماد بیرونست و اگر انچه گذشت قابل نیستی بجان تولای ملا علی و بخاکپای ابا بکر و عمر
که این حدیث موضوع است تا باور نکنی والسلام حدیث دیگر که ابو بکر و عمر سید الکهول
اهل الجنة است قطع نظر از انکه موضوع است صاحب کتاب استغاثه که از حریف ایشانست
گفته است که یاران ما حدیثی دیگر روایت کرده اند که ان حدیث این را باطل میکند
و از انیست که روایت کرده اند و دعوی اجماع فریقین بران نموده که رسول صلعم فرموده که اهل
الجنة یدخلون الجنة جردا مردا مکحلین یعنی اهل بهشت خواهند شد در حالی که ساده روی بی
مو و امرد و مکحل یعنی سرمه در چشم کشیده باشند یا سیه بان و هر گاه چنین باشد پس کهل
نخواهد بود و این هر دو سید و بهتر انها باشند و اگر چنانچه گمان ایشانست پس ایا امامت و ریاست
ابو بکر و عمر بر کهلان خواهد بود نه بر جوانان و پیران یا بر همه خواهد بود اگر گویند
که بر کهلان است و بر غیر کهل نیست پس فضیحت ایشان ظاهر شد و اگر گویند امامت و ریاست
بر همه امت گوییم که سید در کلام عرب بمعنی رئیس است و نیست ریاست بهتر از امامتی
پس هر گاه امام باشند بر کهل و غیر ان پس همه رئیس خواهند بود و رئیس بر همه
که باشند سید همه خواهند بود پس سید کهول گفتن بی فایده باشد نقصان در رتبه
ایشان که سید بر کهل گفته باشند اینجا کلام صاحب استغاثه است و بعضی گفته اند

مراد حضرت آن نیست که ایشان سیدی اند که داخل بهشت باشند و میر نور الله درین مقام افاده نموده
که ایشان روایت کرده اند در احادیث صحاح خود که رسول صلعم فرمود والحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة و لازم می آید تعارض میان این دو حدیث چون اتحاد اسلوب حدیث مقتضی
مناسبت است سید کهول را با کهول در کهولت و سید جوانان را با جوانان در جوانی و حسنین
نزد رحلت از دنیا جوان بنودند تا بگویند که سید جوانان اند که اهل بهشت میشوند و ابو
بکر و عمر سید کهول اند که داخل بهشت میشوند و تعارض لازم می آید مشهور است که پیر زنی
بخدمت رسول صلعم امد و التماس دخول بهشت نمود حضرت فرمودند که پیر زنان داخل بهشت
نمیشوند پیر زن بگریه افتاد حضرت مژده داد اش که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی اینجا جوان شوند و به بهشت روند و ملا جامی این حکایت
را بنظم آورده است   کرد آن زال کهن سال سوال   از نبی کی شده فرخنده خصال
تا بنجا که میگوید   یک یک دختر دوشیزه شوند   که در آن منزل پاکیزه شوند و در حدیث
دیگر آمده اهل الجنة شباب کلهم و انه لا یدخل العجز یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران
داخل بهشت نمیشوند پس شاید رسول صلعم بهشت اینجا خواسته باشد و صاحب کامل
بهای گفته اهل سنت چون دیدند که اهل قبله اتفاق دارند بر آنکه حدیث الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین و ابوهما خیر منهما صحیح است اراده ایراد
نقیض آن نموده این حدیث را وضع کرده اند و الا در بهشت پیران نباشند و هر که در بهشت
رود حسن و حسین سید همه ایشان باشند والسلام حدیث دیگر که گفته اند لو کنت
متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا بود حق تعالی میفرماید که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین و این دلیل است که میان متقیان دوستی و خلت است اگر ابوبکر
متقی بودی رسول صلعم او را بخلت گرفتی و جای دیگر میگوید والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض بحیثیت خصم مگر ابوبکر مؤمن بنوده که اگر مؤمن بودی بنص
قرآن رسول صلعم او را دوست داشتی و باز میگوید لا یتخذ المؤمنون الکافرون
اولیاء من دون المؤمنین بگمان خصم معلوم میشود که رسول صلعم ابوبکر را بدوستی

نگرفته

نگرفته بود چه عالمیان یا دوست رسول‌اند یا دشمن چون دو شق نفی شد باقی نماند الا دشمن
اما در شان علی چون میگوید یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله باعتقاد دوست
ودشمن ازین تهمت فارغ است و حکایت شراکت در دین و مصاحبت در غار بیانش
اینکه چون از رهبانان و احبار شنیده بود که آنحضرت بر اقطار ارض مستولی خواهد شد
بطمع جاه و منصب همراه بود و منتظر که ببیند که تا حال یکی منجر میشود از صدق نیت و خلوص
طویت نبود و اما مصاحب غار اگر محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده ابابکر
بخدمت علی ع آمد و انحال رسول الله خبر گرفت علی ع فرمود که باو کاری هست خود را
برسان که متوجه غار ثور شد و ابوبکر بسرعت راهی شد و چون شب تاریک بود
حضرت رسول از دویدن او گمان برد که مگر یکی از کفار است خواست که تندتر راه
رود بند نعلش پاره شد و انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگی آمد و بشکافت
وخون بسیار رفت و ابوبکر باو رسید از خوف آنکه اظهار سر کند بهمراهیش
راضی شد چنانچه متنبی گفته است و تصحبت الانسان من لا یلائم و صدیقی گاه
که بعضی وقت صحبت با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می‌افتد تا وقت صبح بغار رسیدند
و یکی از اکابر گفته اول دم سفک من رسول الله بعد الهجرة بجنایه ابی بکر یعنی اول خونی
که ریخته شد از رسول خدا از هجرت سببش جنایت ابی بکر بود و ابوالقاسم ابن صباغ در
کتاب نور و برهان از محمد بن اسحاق روایت کرده که گفت رفتم که عمر بگذرانم جمعی
از اصحاب رسول را دیدم که با هم گفتگو میکردند از آنجمله یکی حسان بن ثابت بود
که این عبارت را بگوش خود از زبان او شنیدم فامر رسول الله علیا فنام علی فراشه
وخشی ابن ابی قحافه ان یدلهم علیه فاخذه معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول الله
علی را که بجای او بخوابد و ترسید از پسر ابی قحافه که مبادا نشان بدهد او را بکفار بگوید
محمد بکجا رفته همراهش برد و متوجه غار شد و ناقلان این حدیث همه از اهل سنت‌اند
و با آنکه در غار چندین معجزات از حضرت رسول بچشم خود دید چندان جزع و اضطراب کرد که
بشرح در نیاید و اظهار ترس و خوفش و گریه‌اش بجائی رسید که حضرت مکرر نهی

فرمود و مطلقا تنیدن عنکبوت و اشیانه ساختن مرغ و نازل شدن ایت باعث وثوق و اطمینان
نشد و لهذا شیخ مفید قدس سره در بعضی افاداتش فرموده که هرجا که حق تعالی انزال سکینه نمود
باانحضرت از اهل ایمان کسانی بودند از سکینه که در غار نازل شده و ان تنها بر انحضرت
بوده پس اگر او مرد مؤمن می بود سزاوار بود که چون همراه بود شریک باشد و حق تعالی از سکینه
محرومش ساخت و از نیست که علما و اهل سنت ازین معنی غافل شوند در دفع شیخ مفید دست
و پا زده انداین یکی گفت چون پیغمبر مطمین بود سکینه بر ابو بکر نازل شده دیگری گفته چون
ایمن و مطمین بود شریکش نساختند و شیخ برین جوابها خندیده و رد کرده و تفصیل این در
کتاب مصایب النواصب میر نور الله مذکور است حاصل که مصاحب غار ابو بکر
باعث فضیلت و زیادتی از برای او نیست که فخری بان توانکرد حدیث دیگر که در ان از
برای ابی بکر شش چیز اثبات کرده که گفتنی کجاست مثل ابو بکر تکذیب کردند مردمان
مرا او تصدیق کرد و ایمان نیاوردند و دختر بمن داد و دیر نسله چیز او دا بر اصحاب دیگر
چه زیادتیست از اینها فضیلتی بر صحابه دیگر لازم نمی آید هر کس ایمان آورد در وقتی بود که
دیگران تکذیب میکردند و در ایمان آوردن اگر راست باشد همه ایمان اورده اند
فضیلت او در چه چیز است اگر او دختر داد پدر زن بود رسول الله را هیچ زن بود همه
پدران داشتند یکی هم او باشد و دیگر تجهیز بمال رسول الله صلعم و مکان بغیر از
مدینه و مکه نبود و قطع نظر از انکه ابو بکر خیاط و ملای مکتب بود و کمال فلاکت داشت ایا
این مال را پیش از هجرت در مکه صرف پیغمبر نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود
حضرت کدام لشکر در مکه بجای فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج
بمال ابو بکر شود و حال انکه همچو خدیجه کبری زنی داشت که بمالداری و توانگری
او در میان قریش دیگری نبود و همه را صرف او میکرد و از برای او داشت مال ابو بکر
در برابر مال او چه نماید و اگر لطف و مهربانی بعد از هجرت بود خود در همه تواریخ مذکور است
که ابا بکر شتری بچهار صد درم در وقت رفتن بمدینه خریده بود تا رسول الله بچهار صد
درم او داند دیران سوار نشده در مدینه خود محتاج بمدد و یاری انصار بود و احتیاج

بمهاجرین

بمهاجرین بانصار و امداد ایشان مشهور است و نیز دختر او اسماء بمزدوری معاش میکرد و
پدرش کور و محتاج و تاجر و حاجبی ابن جدعان بود چرا ابن صدیقه پدر و دختر خود نمیداد و این
رحم بر رحم نمیکرد اول رعایت حال صله رحم بایستی کرد اما مواسات بنفس و جهاد در ساعت خوف اگر
در مدت همراهی رفع آزاری در سختی که در عسکر بودند یا دفع دشمن در ایامی که در مدینه بودند
کرده باشد بدست و زبان یا بسیف و سنان و اگر همه بیکبار باشد یا در تاریخی
مذکور باشد و اگرچه بدروغ باشد مقبول است بلی در باب بلال میگویند که او را از
کفار خریده و از عذاب خلاصی داد اما صاحب استیعاب در ترجمه بلال از عبدالله بن
مسعود نقل کرده که مسلمان شده بود با ابوبکر و عمار و مقداد و سه کس دیگر و کفار
ریسمان در گردنش کرده میکشانیدند و او صبر میکرد و این روایت دال است بر آنکه قبل
از اسلام باشد بواسطه اسلام ببلا افتاده و ابوبکر قدرت بر خلاصیش نداشته
باشد چنانچه ریسمان در گردن بسته اند که مسلمانان منزجر شوند و خلاصی اگر راست
بود پس چرا صهیب و مقداد و عمار را خلاص نمیکرد و اگر چنین بود چرا ابن مسعود ذکر نمیکرد و حدیث
دیگر که عمرو عاص پرسید که او دوست‌تر دارد بگفت عایشه گفت از مردان گفت پدرش و جواب
اولا این حدیث باطل است بحدیث طیر چنانچه از انس مالک روایت کرده‌اند
که خدایا بفرست کسی را که با من در خوردن مرغ شریک شود و علی حاضر آمد بتفصیلی که گذشت
و اگر صدق بودی عایشه با ابوبکر حاضر شدندی و بآن معارض است بحدیثی که روایت
نموده اند که از عایشه پرسیدند که دوست‌ترین خلقان نزد رسول الله که بود گفت فاطمه گفتند
از مردان گفت شوهر او و این هم گذشت مع هذا از غیرت نیست و از حمیت مردی دور است
که کسی نزد فاسقی فاجری چون عمرو عاص گوید من زن خود را دوست دارم با آنکه رسول
صلعم همیشه از عایشه و حفصه در آزار بود چنانچه حق تعالی با حضرت عتاب کرد یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لک ای پیغمبر چرا حرام میکنی بر خود بجهت گفتگوی ایشان چیزی را که حق تعالی
بر تو حلال کرده است و رسول را منع فرمود که رضای ایشان در کار نیست و از ایشان
عزلت نمود و سوره تحریم گواه است که آنحضرت از نفاق آن بسبب عایشه چه سخنان

موحش شنیده و کسی را که قرآن تلاوت نماید و تفسیرش را مطالعه کند باید که آنحضرت را از
دست عایشه و حفصه چه غصه‌ها خورده و صبر نموده و حق تعالی میفرماید ان من ازواجکم واولادکم
عدواً لکم فاحذروهم و از زنان حذر فرموده و در مرض موت چون بی اجازت رسول پدر
را مقدم داشت در نماز رسول را دلگیر ساخت فرمود انکن لصویحبات یوسف صاحبات
نوزده بود نه که حق تعالی در شان ایشان فرموده ان کیدکن عظیم بدرستی که مکر و کید شما زنان
عظیم بسیار است مگر عایشه را بجهة آن دوستی داشت که غازیه بود و میدانست که در حرب
جمل لشکر خواهد کشید و جهاد خواهد نمود و پدر او را بجهة آن دوستی از همه کس میداشت
که میدانست که بر اولاد و اهل بیت او ظلم خواهد کرد و بی رخصت او در خانه او هزار سال خواهد
خوابید و بخلاف قول حق تعالی که گفته لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم عمل خواهد کرد یعنی در
نبی در خانهای او داخل مشوید بعد از هر دو عمر خطاب را دوست میداشت بهمین اسباب و جهات
که مذکور شد و بغیر از سبب دیگر که عنقریب انشاء الله مذکور خواهد شد حدیث دیگر که
اگر من مبعوث نمیشدم هر آینه عمر مبعوث میشد و اگر مرا رسول نمیکردند او را رسالت میدادند
و حدیث دیگر که هرگز جبرئیل دیر نشد الا آنکه من گمان کرده باشم که البته بر عمر
نازل شده جواب همه آنکه در کتب ایشان مذکور است که ده کرت از حذیفه یمانی پرسید
که چون تو منافقان را می‌شناسی بگو من از منافقانم یا نه که من در معنی شک دارم کسی را که در
اسلام خویش بشک باشد چگونه شاید که وحی بوی نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد
و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر را بزرگتری دشمن باشد چه اقصی مراتب و بلندترین درجات
درجه نبوتست و این درجه باین عظیمی از عمر بسبب محمد فوت شده و اینجانب نیز هرگاه
وحی تاخیر شده باشد رسول متاسف گشته و بر عمر خشم گرفته و هر دو زنده بار هر یک دشمن
خود را میدیده باشند با آنکه نزدیک پیری بود که از خدمت لات عزی محروم شد آیا
این درجه بچه یافته باشد و نیز میان دوستان و مریدان عمر مقررست که خلاف
آنچه علم خدا بآن تعلق یافته محال است پس خدای تعالی عمر را در ازل رسول دانسته یا نه
اگر دانسته و نشد خلاف آنچه دانسته و علم خدا بآن تعلق گرفته ظاهر شده باشد

واین

واین محال است واگر ندانست وقوعش محال باشد و رسول صلعم ازمحال خبر داده باشد و این نیز محال
دیگر است وایضا حق تعالی گفته واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وعیسی
وموسی یعنی ما گرفتیم از پیغمبران عهد و میثاق پس چون میشود که از عمر عهد و میثاق نگرفته بوی وحی
فرستد واما حدیث سمع و بصر با آنکه فریاد میکند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن
وگوش از برای شنیدنست کسی را چشم و گوش میتوان گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم
یا گوش از شخص کند گفته اند خدم و عبید بمنزله اعضا اند که یکی کار دست از وی آید و یکی شغل زبان
نمی که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت چرا چنین کردی
وچرا چنین گفتی و ابابکر که نه یک رایش موافق رای رسول بود و نه یک جنگ را باخر
رسانید که از غیر حاضران و گریختگان نباشد و این را سمع و آن را بصر میا بر عکس گفتن
بهیچ وجه مناسب ندارد مگر آنکه مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر باشد و یک جای
دیگر استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند عزیز خود را یا استادی شاگرد
خود را یا عاشقی و محبی محبوب خود را چشم و گوش گویند عمر قط غلیظ پنجاه ساله را و ابابکر
پیر مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن از فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها
دور است و این معنی است و جدانی که صاحب انصافی یا به معقول میکند و اما آنانی
که ملا علی قرینه افضلیت ساخته یکی حدیث عبدالله عمر است و یکی حکایت محمد حنیفه و یکی
قول امیر المؤمنین ع که گفت بهترین مردمان ابو بکر است پس عمر پس خداوندا گر حدیث
عبدالله عمر راست بودی عمر حذیفه را قسم ندادی که ترا بخدا قسم میدهم که من از منافقانم
یا نه و اگر صحیح بود ابو بکر نمیگفت مرا شیطانیست که از راه می برد فریبم میدهد کسی که
رسول او را از مژده دهد شیطان او را چون فریب میدهد و اگر ان حرف بوی
از راستی داشتی سی صد صحابی بر قتل عثمان چون اتفاق میکردند و اگر آن حکایت
بر محمد حنیفه افترائی بود چرا امام حسن و امام حسین در وقتی که در منبر بودند
دامن ابوبکر را کشیده میگفتند بجای پدر ما بر تخت چرا در فتنه نشسته و چرا حضرت
امیر تا شش ماه از بیعتش تقاعد میکرد و آن هم بزعم شما و اگر نه بمذهب شیعه هرگز

امیر المؤمنین بیعت نکرد و امام بلا فاصله او بود یا دیگران چرا بیعت میکرد و اگر آن قول که بر علی ع
افترا کرده اند اگر راست میبود چرا در هیچ خطبه نیست که از ایشان شکایت نکرده و اگر در هیچ
جا شکایت نباشد همان خطبه شقشقیه در شکایت بس است و اگر آن قول علی ع بودی
نگفتی که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر نه آن بودی که مردمان قریب العهد
بکفرند هر آینه با ایشان جهادی کردم ولیکن میترسم که بکفر بر گردند بغیر از صبر چاره ندارم
و این راستی بودی ابوبکر خود بر سر منبر نگفتی که لست بخیرکم وعلی فیکم چه هرگاه امیر المؤمنین
او را خیر الناس گفته باشد خود نفی خیریت از خود میکرد و اما دات و علاماتی که ملا علی
دعوی کرده یکی فتح بلادیست که در زمان شیخین شد جوابش آنکه پیغمبر صلعم خبر داده بود
که تا سی سال دیگر این فتوحات رو خواهند داد و این بلاد مفتوح خواهد شد بخلافت
هرکسی بود و بسیر داری هرکه باشد پیش میرفت بعد از رحلت رسول صلعم خود خلفا حرکت
نکردند و بجایی نرفتند که ایشان را دخل باشد لشکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر
مژده فتح شنیده میرفتند و فتح میکردند ایشان را چه دخل بود که آن فتوحات را از فضیلت
ایشان شمرده و جمع نمودن مصحف یکی از جمله مطاعن عثمانست نه در فضایل او و بیان
آن خواهد آمد و تقوی و ورع او نیز معلوم خواهد شد و اتفاق در نصرت و
مهاجرت که از عثمان بفعل آمد اگر غرضش دنیا باشد بر صحابه دیگر موجب فضیلتی نمیشود جمع
مهاجرین با او دین دوحین با او شریک کنند و پدر دختری که یکی را کشت و یکی سلوک
میکرد که موجب دلگیری رسول بود دختران خواهران خدیجه بودند که چون مادرشان نبود
خدیجه بزرگ کرده بود موجب فضیلتی نبود و جهاد شهری که دعوی کرده آن نیز در بیان
مطاعن نقیضش ظاهر میشود انشاء الله و اگر شما را نیز حیایی بود یا از آن بود که یهودی
و شیعی بود نام حیا و شرم عثمان نمی برید این حیا و شرم آنکه بجنت و بعد از آنسه روز
پیدا شدن بود یا از آن که چون با یهودی دعوی داشت یهودی حکم رسول را راضی
بود و او قبول نکرده بنزد حاکم یهود از دعوت که رفع بمکه کنند یا از آن بود که رانده
رسول را بر گردانید و نیز خود گردانید یا از آن بود که ابوذر را از شهر اخراج کرد

وعمار

ونماز را انقدر رند که چهار نماز از او فوت شد یا از آن بود که حکام او همه حمار و فاسق بودند
و ملائکه آسمان نظر باین افعال او از و شرم میکرده اند و حدیث رفیق بودن او در رسول را در بهشت
و حدیث دیگر که بی‌حساب ببهشت میرود احتیاج بجواب ندارد و هرکه احوال و افعال آن
باشد چون بی‌حساب بر بهشت نرود چرا رفیق پیغمبر نباشد در بهشت هرگاه تو بجهت او بی‌حساب
بر بهشت خواهی رفت او خود اولست دلت خوش که اثبات افضلیت کردی و دلیل از قرآن و حدیث
آوردی اما اگر ترک دلیل گفتن میکردی ظاهرا بهتر بود و رسوایی کمتر و بعد از آنکه بنقل احادیث
موضوعه راضی شده است ازین عالم احادیث بسیار است که طمطراقش بیش از اینهاست
که او نقل کرده عجب که از اینها غافل شده الا روایت کرده اند که رسول صلعم گفت لو نَزَلَ العذاب
ما نجی منه الا عمر بن الخطاب یعنی اگر از آسمان عذاب چه بلایی نازل شدی نجات نیافتی بغیر از عمر
بن خطاب بنابرین اگر حادثه عذاب نازل شدی ابابکر و عثمان هلاک شدندی و نقل
کرده که عمر میگفته یا لیتنی کنت شعرة فی صدر ابی بکر یعنی کاشکی من مویی بودم بر سینه
ابابکر پس ابابکر باین درجه اولی بود از عمر دیگر نقل کرده اند که رسول صلعم فرموده ان
الشیطان یفر من ظل عمر و ایشان خود میگویند که شیطان وسوسه آدم کرد چنانچه در
قرآنست که وسوس کرد و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان
فی امنیته بر جمله انبیا وسوسه شیطان رد امیداردند با آنکه هیچ رسولی هرگز بت نپرستیده
و عمر با آنکه مدتها بت پرست بوده شیطان از و میگریخته اما اگر بحقیقت در نگرند این
حدیث نقصان حال عمر است زیرا که بافواه گویند فلانی تا بجهتی کم است که دیو از وی
میگریزد و ایضا در همان معنی در فضایل عمر نقل کرده اند که سعد وقاص گفت رسول
خدا خطاب کرد که والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک
یعنی قسم بآنکه نفس من بدست اوست که ملاقات نمیکند بتو شیطان در راهی که تو روی براه
دیگر و مضمون حدیث تعلق حکم است بهر راهی که عمر در ایام حیات رفته باشد پس اگر صحیح
باشد لازم می‌آید که آنچه بر وی گذشته است از کفر هم حق باشد و ظاهر آنست که شیطان چون
او را دید براهی دیگر میرود یعنی خاطر شیطان از آن راه جمع شده احتیاجی برفتن این

راهش نمی‌ماند که او کار رسانی مردم این راه بد انو خواهد کرد چنانچه مشهور است که شیطان
بخدمت حضرت رسالت امد و کفت که ایا میشود که من توبه کنم و توبه من قبول شود حضرت
رسالت صلعم فرمود که میشود بشرط انکه بروی و بر قبر آدم سجده کنی و بن یارت قبر او مشی و شوی
شیطان عزم نمود که بزیارت قبر ادم رود در این حین عمر از خدمت حضرت مرخص شده بیرون
آمده عمر در راه دید و انچه کذشته بود از برای او نقل کرد پس عمر کفت ولی بر تو ای شیطان
با مرخدا با ان حسن و جمال آدم را سجده نکردی امروز راضی شوی که بحکم رسول بر خاک سجده
کنی عجب از غیرت و حمیت تست پس شیطان پشیمان شده براهی که عمر بشان او نموده روانه شد
و شاعری درین باب کفته ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت یا عمر اغویت
شیطانا یعنی اکر شیطان تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را
از راه بردی خدای که بالا و پست افرید زبردست هر دست آفرید
و ایضا کویند که رسول صلعم کفت جبرئیل بر من نازل شد و کفت حق تعالی فرموده که سلام
من بابی بکر برسان و بکو بدستی که من از تو راضیم ایا تو از من راضی هستی و ان مفتری
نمیدانست که حق تعالی عالم بجزئیات است و اکر ابو بکر از و راضی باشد یا نباشد
میداند و نیز اکر تقدیر رضای او کرده بود پس وقوعش واجب باشد والا ممتنع باشد
و واجب تعالی از محال نیز پرسد و نیز بمذهب خصم خدا مالک الملک است میشاید
که در وقت مرک از رضا باز کیرد و لعن و سخط بوی دهد و این معنی از حق تعالی حسن بود چه
حسن و قبح عقلی پیش ایشان اعتباری ندارد و ایضا روایت کرده که بریده نقل نموده
که رسول صلعم از غزاهی باز کشت زنی پیش وی آمد کفت یا رسول الله من نذر کرده
بودم که اکر تو بسلامت باز ایی دف بزنم و سرود بکویم رسول کفت اکر نذر کرده
بزن و بکوی والا ترک کن زن شروع کرد و دف میزد و سرود میکفت ابو بکر در آمد
و علی در آمد و عثمان در آمد زن همان دف میزد و چون عمر پیدا شد زن دف را پنهان
کرد پس کفت رسول شیطان از تو می ترسد ای عمر که این زن در حضور من و همه
یاران دف میزد و چون ترا دید دف را پنهان کرد جواب انکه دف زدن طاعت بود یا

دادن عمر شیطان را

بمرتبت رسول نسبت میدهند
تعالی

معصیت

معصیت اکر طاعت بود نشاید که در حضور عمر مردم ترک عبادت کنند و اکر معصیت بود چون
شود که رسول خدا در رضا بمعصیت دهند با ان که قوت بر رفع و دفع داشته باشند و شیطان
که از خدا نترسد و از همه پیغمبران نترسید و هیچ پیغمبری نماند که وسوسه اش نکرد و ان هم
ترسید اما مرتبه این انچه یافته باشد که لهو و لعب بر رسول روا باشد و او را جای بنا شد
و ایضا از سعد بن ابی وقاص مرویست که جمعی کثیر از زنان قریش نزد رسول الله بودند
و اواز ها بر کشیده سرود می کفتند که عمر رخصت طلبید فی الحال که بجسته رو ها پنهان
کردند و چون عمر داخل شد رسول صلعم خندید عمر پرسید که چه میخندی کفت عجب دارم
ازین زنان که نزد من بود ند چون ترا دیدند ترسیدند عمر کفت ای دشمنان نفس خود
نمیترسید از من پس زنان کفتند بلی تو افظ و اغلظی رسول کفت بخدایی که نفس من
در دست اوست که شیطان در هیچ راهی ترا نمی بیند که راه دیکر اختیار نکند حق رسول
را امر نموده که قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و فرموده لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا
تجهروا له بالقول یعنی بکو بزنان مومنه که چشمها از نامحرم بپوشند و اواز در حضور رسول بلند
نکنند اما این ایات را بمردم رسانیده بود یا بخلاف قول حق تعالی با زنان با حکایت و سرود مشغول
شده بود بنا برین بایستی کار رسالت را بعمر کذاشتی تا برونق میداشت و نیز اکر رفع صوت
زنان طاعت بود بحضور عمر عبادتی بر طرف شد و اکر عصیان بود پس رسول بمنع اولی
بود و در قران واقع شده که فاتقوا الله یعنی از خدا بترسید در هیچ جا نکفت از عمر بترسید
و انچه زنان کفتند انت افظ و اغلظ این نقصان حال عمر است که غلظت و فظاظت صفت
فاسقانست و کافران نه صفت مومنان و این حدیث کواهی میدهد که عمر مومن نبود زیرا
که رسول صلعم کفت المؤمن الف مألوف و خدا کفته فبما رحمة من الله لنت لهم و انجا افظ
و اغلظ ظاهر شد و ایضا از عایشه روایت کرده اند که روزی حبشیه رقص میکرد و خلق
بسیار جمع شده بودند رسول برخواست و تماشا میکرد و مرا نیز کفت یا عایشه ترا بازی
میل نیست من برخاستیم و دست بدوش رسول نهادم و تفرج میکردم رسول سه نوبت
کفت یا عایشه اما سیر نشده من میکفتم نی و مقصود من ان بود که منزلت خود نزد رسول الله

بدانم ناگاه عمر درآمد خلق جمله برمیدند و متفرق شدند و رسول گفت من نظر میکنم بسوی شیاطین
جن و انس که همه از عمر میگریزند کدام عاقل روا دارد که کسی زن خود را گوید بیا و نظاره کن
چشم بر مردم نامحرم افکن و بمعصیت مشغول شود الله که اگر این نسبت بفاسقی جلفی از اراذل
الناس حواله کنند زشت باشد و حال آنکه رسول ص فرموده ان سعدا لغیور و انا اغیر منه
والله اغیر منا و من غیرته حرم الفواحش یعنی بدرستی که سعد غیور است و غیرت من از وی بیش است
و خدا از من غیورتر است و از غیوری اوست که بدیها را حرام گردانیده و ایضا روایت کرده اند که رسول ص
گفت که عمر سراج اهل الجنة و صاحب استغاثه گفته است که نیافتیم که حق تعالی در قرآن عزیز چراغی
از برای اهل جنت نام برده باشد بلی این مذکور است که حق تعالی گردانیده رسول خود را چراغ
از برای مؤمنان در هدایت و ارشاد و تعلیم ایشان پس اگر از بودن عمر چراغ اهل بهشت
اراده کرده اند که تعلیم و ارشاد اهل بهشت خواهد کرد اهل جنت را حاجتی بتعلیم نیست
و در آنجا تکلیفی نخواهد بود و اگر باشد انبیا و رسولان بارشاد و هدایت سزاوارترند
از عمر مگر آنکه گویند عمر در بهشت از انبیا و رسل اعلم و داناتر خواهد بود و عجب است که حق تعالی
رسول خود را سراج اهل دنیا کرده و عمر را سراج اهل بهشت و اگر مراد از سراج چیزیست
که روشنی بدهد از بابت آفتاب و ماه و دفع تاریکی نماید آیا این روشنی از صباحت
وجه و ملاحت روی خواهد بود و حسن روی او زیادتی بر حسن روی انبیا و رسل خواهد
کرد منافات دارد بآنکه خود روایت کرده اند که قبح منظر و بدروی او کسی نبود همیشه
گره در ابرو و عبوس در روی او ظاهر بود و مع هذا لازم می آید که سراج ابوبکر و عثمان
هم باشند و عمر میان این هر دو و مشکل باین راضی شوند یا آنکه مراد از سراج معنی دیگر باشد
و از برای سراج معنی دیگر هم هیچ کسی از اهل لغت نقل نکرده اند و ایضا روایت کرده اند
که رسول ص گفت هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را دو وزیر بوده و مرا دو وزیر از اهل
آسمان هست و دو وزیر از اهل زمین و اما دو وزیر که از اهل آسمان اند یکی جبرئیل است
که رسول و یکی میکائیل و اما دو وزیر که از اهل زمین اند ابابکر است و عمر جواب آنکه مخالف
خود روایت کرده اند که رسول ص فرموده ان وزیری و اخی و وصیی من اترکه من بعدی و یقضی

دینی ونجز وعدی علی بن ابی طالب و در روایت دیگر هم خود نقل کرده اللهم انی اقول کما قال موسی
بن عمران اللهم اجعل لی وزیرا من اهل بیتی علی بن ابی طالب و در این دو باب شیعه
را احادیث بسیار است اما این دو حدیث مجمع علیه است و بر روایت ایشان ثابت شده
و چون این دو حدیث صحیح است پس ان موضوع باشد و ایضا روایت کرده اند که رسول صلعم
گفت لاینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره یعنی سزاوار نیست که در قومی که ابو بکر باشد
غیر او امامت کند با آنکه خود روایت کرده اند که رسول صلعم گفت که صلوا خلف کل بر و
فاجر یعنی نماز کنید در پس هر که باشد خواه نکوکار و خواه فاسق و فاجر و نیز روایت
کرده اند که فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم و تفضیل ننهاد هیچ صحابه را بر دیگری پس تخصیص
باو از جمله مفتریات باشد و این تمام است پس باید که رسول صلعم هم باو اقتدا کرده باشد
چه حق تعالی فرموده اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم چه مردمان را بچیزی امر کند
و خود نکند قبیح باشد و ایضا روایت کرده که رسول صلعم گفت چون مرا باسمان بردند
بهر آسمانی که گذشتم نام ابا بکر نوشته دیدم با این عبارت که لما عرج بی السماء ما مررت
بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر ز وجه ابنته اما عمر هم دختر
برسول داده بود بایستی نام او هم باشد یا در آسمانها بایستی نام این دو نوشتن و در یکی نام او
یا آنکه بایستی نام عمر بجای ابو بکر نوشته باشند چه اگر در حدیث دیگر فضیلت عمر بر ابا بکر قرار
داده اند که چون هر یک با امت سنجیدند عمر بدو مرتبه از ابو بکر گرانتر بود و حدیث اینست که
پیغمبر صلعم فرموده مرا که در کفه گذاشتند و امت را در کفه من زیاد آمدم پس ابو بکر را بجای من
گذاشتند زیاده آمد پس عمر را در کفه گذاشتند زیاد آمد و ایشان چون با پیغمبر برابر نه
در کفه امت نبوده اند پس عمر بدو مرتبه از ابا بکر زیاد است و از رسول بسه مرتبه و ابو بکر
بر رسول زیاد است بدو مرتبه و چون عمر از ابو بکر گرانتر بود پس در آسمانها نام او را نوشتن
اولی بود از نام ابو بکر و عمر سراج اهل جنت هم هست و او بینست و واضع این حدیث نمیدانم چرا اعتنا
بی التفات بوده این خود جنگاه اصلا نبوده که گریخته باشد و عاصی نباشد بایستی او را نیز با امت
وزن میکرد و الا بنقصان مرتبه او از ایشان لازم آید او خود هم دختر داماد بود انرا واضع ایا روند

تا مست جواب عثمان چه خواهی گفت که از کسی که ملائکه از و شرم میکنند شرم نکرد و ایضا روایت کرده اند
که علی ع گفت من فضلنی علی ابی بکر و عمر جلدته حد المفتری یعنی اگر مرا کسی تفضیل دهد بر این دو او را حد میزنم
از حد کسی که از برای افترا کننده کان مقرر شده اما خود از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول صلعم فرمود
که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین ادمیانست و کسی که منکر بهتری او باشد کافر است
و چون حدیث اول روایت معیت و انکار خصم و حدیث دوم روایت مخالف است و تصدیق خصم پس
دوم صادق خواهد بود اول کاذب و مثل ان در شان علی ع چندین حدیث خود روایت کرده اند
مثل حدیث طیر و خیبر و خندق که معارض است دیگر الجز موجب حد است همه را در شرع شمرده اند
و حصر کرده اند تفضیل کسی بر کسی را هیچ حد موجب ننوشته اند و نشمرده و ظاهر است بجهة ان باشد
که کسی باید سنجید که طرف نسبت افتد اند شد و گفتن که علی بدان ابابکر است چنانست که گویی
افتاب روشن تر از چراغ و کان باینه است یا نافه آهوی ختن خوشبو تر از پشکل شتر است
من ذره آفتاب تابان هیهات کجا او و کجا من و چون نسبت باعث نقصان
مرتبه و انحطاط درجه ان حضرتست بلکه بمنزلت و استهزا نزدیک است گفته حد مفتری میزنم
ایضا امیر المؤمنین ع افترا کرده اند که گفت خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر اگر راست
بودی یکبار اسامه و یکبار عمر عاص را حضرت رسول بر ایشان امیر نکردی و سوره برات
را باز نستدی کسی که چهل سال سجده لات و عزی کرده باشد چون خیر الامة تواند بود
اگر لا بد خیر الامة بایستی عباس ببین اولی بود که هم عم رسول بود و هم قریش و هم هاشمی
و نمیگفت ان لن یر ابنی و نمیگفت من لها کرد را سلام خویش اباد اخل در مناقشه با علی ع بغیر
اشکایت ایشان نکرد که با من خیانت و ظلم کردند و هرگز ایشان را خیر نگفت و اگر خیر الامة بودندی
بر خانزان رسالت و طهارت ظلم روا نداشتندی و در عیون اخبار رضا در نقل مجلس
که مامون خلیفه با علمای اهل سنت بحث کرده است و در کتاب کامل بهائی و دیگر کتب
معتبر ازین احادیث موضوعه که علامات وضع و رکاکت از ان لایح است و بان بر افضلیت
خلفا دلیل گفته اند بسیار است بلکه در شان عایشه و عثمان و طلحه و زبیر و امثال ایشان هم
کرده در زمان حکومت بنی امیه و بنی مروان بجهة عداوت اهل بیت درهم یافته اند و وضع

نموده و زنهای حرام از ایشان گرفته و دین خود را بمینا فروخته چنانچه مشهور است که ابوهریره
از زیر ایوانی که عایشه با زنی چند در آن نشسته بود بر استری سوار و غلامان همراه
میگذشت عایشه پرسید که این کیست گفتند ابوهریره گفت ابوهریره که باشد که باین
نحو گذرد ابوهریره شنید گفت ای بی بی معذورم دار که تا چنین حدیث دروغ برید
تو نبستم باین استر سوار نتوانستم شد حاصل که چون عمر تزیر از آن شریف است که صرف نوشتن
و جواب دادن این قسم احادیث موضوعه شود و از آنچه مذکور شد هم قیاس حال بواقی
میتوان کرد بهمین اکتفا نموده شد و السلام   در مطاعنی که اهل سنت روایت
کرده اند در حق خلفای ثلثه که منافی منصب خلافت و امامت است و نقل ایاتی که بآن
عمل نکرده اند اول آنکه خود را خلیفه رسول الله نام نهادند و باطراف و جوانب نوشتند
با آنکه مذهب اهل سنت آنست که پیغمبر صلعم از دنیا رفت بی وصیت و هیچکس را خلیفه
نکرد و امامت ابی بکر به بیعت عمر خطاب و رضای چهار کس دیگر بود و امامت عمر
بوصیت ابوبکر بود تنهایی و امامت عثمان بتخییل که عمر کرده بود و شوری نام نهاده پس
اولی آن بودی که چون عمر ابوبکر را خلیفه کرده بود خود را خلیفه عمر نام کند و عمر چون ابی بکر ش
خلیفه کرده بود خود را خلیفه ابی بکر نام نهد و ابی بکر چون باسامه نوشت که من ابی بکر خلیفه
رسول الله الی اسامه بر و انکار کرد و گفت عمر ابر تو و دیگران امیر کرده بود نه ترا که خلیفه
کرد و بعضی اعتراض کرده اند که امیر المؤمنین باین نام ابابکر و عمر و عثمان را خلیفه رسول الله
می گفته است و باین نام خطاب میکرده و اگر کذب بودی امیر المؤمنین باین نام خطاب
نکردی و تکلم نفرمودی و جواب آنکه خلیفه در لغت نام کسیست که در پی کسی باشد بجای
او نشیند و اگر چه بغضب و تعدی باشد و باین معنی حاکمی که بعد از دیگری متصدی حکومت
شود اطلاق میکنند چنانچه عبد الله و حکام بنی امیه و عباسیه را میگفتند و خلیفه باینمعنی
را دلالتی بر قربی و فضیلتی از جانب خدا و رسول نیست و اینمعنی که دلالت فضیلت و قرب و منزلت
میکند آنست که شخصی که خلیفه خدا و رسول باشد و بتعیین خدا و رسول معین شده باشد
چنانکه حق تعالی در شان آدم علیه السلام فرمود انا جعلناک خلیفة فی الارض و در شان داود

در مطاعنی که اهل سنت در کتب خلفاء ثلثه ذکر کرده‌اند

در آیه انا جعلناک خلیفه و در شان خلفای رسول الله صم ولیستخلفنهم فی الارض واقع شده وخطاب
حضرت امیر المؤمنین که واقع باشد بمعنی اولست و حال آنکه معلوم نیست که ایشان را باین نام خطاب
کرده باشند مگر نادر چنانچه بلفظ امیر المؤمنین هم میگویند که خطاب کرده است آنحضرت ایشان را
ومراد ازین خطاب معنی ترکی است که بر متغلبان نیز صادق می آید یا آنکه معنی علی که امام بحق نایب
رسول من جانب الله معین شده را میگویند و یکی از شعرا گفته   هست بیشک نام حق اطلاق
کردن بر بتان   بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المؤمنین دوم مطاعنی که خلفا هر سه را شامل کند
تخلف از جیش اسامه است که پیغمبر اسامه را امیر نمود جمعی کثیر را امر نمود که بهمراهی او بغزای شام
شام روند و از آنجمله این سه کس بودند و مکرر حضرت رسالت صلعم بر بیرون رفتن
از مدینه کرده و فرموده جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و ایشان تخلف کردند و حکم
پیغمبر را اندیشه نکاشتند و چون بموجب آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی امر آنحضرت
وحی است پس تخلف ایشان رد وحی باشد ورد وحی کفر است پس هر سه کافر باشند و کافر
لایق و قابل مرتبه خلافت الهی و نیابت حضرت رسالت پناهی نیست و دیگر آنکه انکار آنچه
دانی که پیغمبر امر بآن کرده منصوصا در اصول دینیه کفر است باتفاق و صاحب مواقف
تصریح بان کرده است و ایشان تخلف از امر بمتابعت اسامه کردند پس کافر باشند و کافر
مستحق لعن و ملامت است نه لایق خلافت و امامت و دیگر آنکه در کلام نبی صم ایذا و آزار
آنحضرت است البته و ایذای آنحضرت موجب مستحق بودن لعن است بدلیل حق تعالی ان الذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة یعنی هیچکدام صلاحیت امامت نداشته
باشند و دیگر آنکه آنحضرت ایشان را تابع اسامه ساخته بود بجهت اتمام آن امر بیست تا انکار
صورت بنا بر آنکه ایشان محکوم حکم اسامه باید بودن و حکومت ایشان بر اسامه مشروع
نخواهد بود و هرگاه حاکم بر اسامه نباشند خلافتی که حکم بر جمیع مکلفان است صورت نخواهد
داشت و حال آنکه ابابکر بیش از صورت یافتن آن امر بر مسند خلافت نشسته و طلب
بیعت از اسامه نمود و رئیس الاشاعره محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل
آنجا که ذکر اختلافات کرده گفته است که الخلاف الثانی فی مرضه انه صلعم جهزوا جیش

اسامه

اسامه من تخلف عنه فقال القوم يجب علينا امتثال امره وقال قوم قد اشتد مرض النبي فلنصبر حتى
ننظر الشيء يكون من امره یعنی خلاف دو مرد در مرض آنحضرت بود که با اسامه راهی شوید لعنت ودوری
از رحمت الهی بر کسی که نرود و تخلف کند پس بعضی گفتند فرمان بردار که بر ما واجب است وبعضی
گفتند مرض رسول الله صعب است صبر کنیم تا ببینیم که حالش بکجا میرسد پس از مطالعه باید
کرد تا بخاطر نرسد که مبادا شیعه از پیش خود گفته باشند یا چیزی بر آن افزوده و این
روایت چنانچه از شهرت بجایی رسیده که انکار نمیتوان کرد در قوت هم بجایی است که بهیچ وجه
دفع ندارد وخاتم المحدثین میر جمال الدین محدث در کتاب روضة الاحباب تصریح نموده
که هر سه در جیش اسامه داخل بودند وابن ابی الحدید در قصیده مشهوره اش در مدح امیر
المؤمنین وتعرض بابی بکر گفته   ولا كان في بعث ابن زيد مؤمرا   عليه فاضحى لابن زيد مؤمرا یعنی
نبود امیر المؤمنین در فرستادن اسامه بن زید مامور که بعد از آن امیر شده باشد بحکم خود
وخلاف قول رسول کرده باشد پس استدلال نمایی که میگویند که ابابکر در جیش
اسامه داخل نبود وبجهت آنکه مامور بنماز شد باطل باشد بشهادت اقوال گذشته وبآنکه
نقل کرده اند که پنهانی بشهر آمد که ببیند بیماری آنحضرت بکجا میرسد وبآنکه دختر شبی
رخصت رسول صلعم او را امر بنماز کرده بود ولهذا چون حضرت آگاه شد بیرون رفته او را
دور کرد وخود پیشمازی مردمان نموده واز جمله مطاعنی که هر سه را در آن شریک اند منع کردن
فدك است از فاطمه صلوات الله علیها واو را از میراث رسول الله صلعم محروم ساختند.
وملخص کلام آنکه فدك دهیست که حضرت رسالت صلعم در وقت نزول آیه وآت ذا القربی
حقه بفاطمه بخشیده بود ودر ایام حیات سید کاینات متصرف شده ونیز در وفات آنحضرت
در دست وکلای آن سیدة النساء بود چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نمود وبر مسند
خلافت رسول تمکن یافت بموجب الاکرام بالاتمام وکیل فاطمه را از فدك اخراج نمود وغرض
آنکه اهل بیت پریشان ومحتاج شوند تا مردم نزد ایشان تردد نکنند وجمعیت ایشان
از هم بپاشد چون فاطمه اظهار نمود که حضرت رسول صلعم از این بخشیده بود ابوبکر
بخلاف قانون شریعت از او گواه طلبید وبا آنکه امیر المؤمنین وحسنین وام ایمن وام سلمه

را بگواهی بود ابوبکر تصدیق نکرد که علی شوهر اوست و غرضش در گواهی جز نفع است و همچنین حسن و
حسین فرزندان او اند بود و غرضشان جز نفع است و گواهی دو زن کافی نیست اما چون
ازواج حضرت دعوی حجرها کردند از ایشان گواه و بینه نخواست و تصدیق نمود و شیخ جلال
الدین سیوطی در تاریخ الخلفا مذکور ساخته که ابابکر چون فدک را از فاطمه انتزاع نمود خالصه
و صوفه خود ساخت و بعد از و عمر هم بهمان سنت عمل کرده و در کتاب طرایف از بعضی مخالفین
نقل کرده که چون فاطمه در دعوی فدک با ابابکر سخن کرد و گفت پدرم از امن بخشیده بود ابوبکر
گفت مرا گمان بران بود که تو بعلت میراث تصرف شده و من از و شنیده بودم که سخن معاشر الانبیا
لا نورث ما ترکناه صدقة چون پیش از وفات تو بخشیده تو را از ان منع نمیکنم و
کاغذی نوشته بوی داد عمر در راه رسید و کاغذ را از دست او گرفته پاره نمود و اگر خبر
ابابکر راست باشد لازم آید که تبلیغ رسالت پیغمبر کرده باشد و حال انکه مبعوث بجانب
بود خصوصا با اهل بیت و عشایر و عقلای خود حق تعالی باو خطاب کرده باشد و اینه وانذر
عشیرتک الاقربین و او اظهار بایشان نکند و نگوید که ما را میراث نمی باشد و انچه می مانی
صدقه است تا اهل بیت او بعد از و طلب چیزی کنند که بر ایشان حرام باشد بلکه ظلم بر اهل
خود کرده باشد که اعلام نکند که شما را اشیا جایز نیست و الا میراث من کردند و بعد از انکه
با ابوبکر گفته با دیگران نگفته باشد ایقاع [illegible] نعیمان خلق و هرگاه با اهل
بیت نگفته و با ابوبکر گفته با عترت اهل بیت خیانت کرده باشد و اگر با اهل بیت گفته
و ایشان قبول نکرده باشند دلیل عصیان بلکه کفر ایشان باشد و حال انکه در ایه تطهیر
عصمت و طهارت ایشان گواهی داده کو بیند چون منع کرد فدک را فاطمه ع گفت یا ابن ابی قحافه
اترث اباک و لا نورث ابی یعنی ای پسر ابی قحافه تو میراث از پدرت میبری و من از
پدرم میراث نمی برم گفت از پدرت شنیده ام که میگفت که ما پیغمبران میراث نمی باشد
و حال انکه خدای تعالی در قران مجید چندین جا نام میراث پیغمبران برده یکبار میگوید فهب
لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی خدایا عطا کن از جانب خود کسی یعنی
فرزندی که میراث برد از من و از ال یعقوب و دیگر ایات دالد بر این معنی و فاطمه ع اینها را بر و

بحث

حجت ساخت وفایده نکرد و از انکه حجت برد تمام شود امیر المؤمنین و عباس رضی الله عنه بنزد او
رفتند و عباس بر علی دعوی کرد ابی بکر گفت ای عباس یاد داری که در صدر اسلام چهل کس
از اولاد هاشم طلبیده و ضیافت نموده و بعد از ان گفت کیست که در دین کار معاونت من نماید
وزیر و وارث و وصی و برادر و خلیفه من باشد و سه نوبت این سخن را تکرار کرد و هیچ
اجابت نکرد مگر الا علی و هر نوبت که رسول این حرف میگفت علی میگفت انا وازرك یا رسول الله
و بار سیم رسول گفت اجلس فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی عباس
گفت ای ابابکر یاد داری گفت بلی یاد دارم عباس گفت پس تو بر وی ظلم کردی و وزارت و
وصایت و خلافت حق او بود و تو غاصب و ظالم ابو بکر گفت نحن معاشر یعنی دو یکی اینها را از
من کرده اند فریب داده اند و با من خداع کردند و بعد از ان عباس باو گفت تو گفتی که رسول
را میراث نمی باشد و انچه از و بماند صدقه است و باین سبب فدك را از فاطمه باز گرفتی چرا
اکنون میراث رسول حکم کردی پس ابو بکر خجل شده دیگر حرفی نزد و در کتاب نزهة الکرام
از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه بستری که متصل است با بن عباس ازو نقل میکند
که روزی بخانه ابو بکر رفتم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف انجا بودند خلوتی
ساخته و در باز کرده که [illegible] ست اذن دخول نخواهند من هم برخاست داخل شدم
بصحبت مشغول شدند ناگاه پیری در [illegible] جامه سرخ غلیظ از بافته صنعا پوشیده و ردای
عدنی در بر افکنده و نعلین خضر در پا و عصای از چوب شوخط در دست گرفته سلام
کرد جوابش دادیم ابو بکر گفت ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصای نموده گفت من قصد حج
کرده ام و همراهم سایه ایست بمن گفت که تو حج میروی باشد این شخص را در یابی که خلیفه رسول
است الغای فرما و پیغام مرا برسان تا ترا ثواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم
گفت من زنی ضعیفم و مرا پدری بود یاری من میداد و باحوال من میرسید پس پدرم وفات
یافت و بمزرعه من گذاشت که معاش من و فرزندان از ان بود امیر شهر ان مزرعه را از من
بسته و یکی از عمال خود را بر ان گماشت تا داخل ان را میگیرد و باو نمی سانند و از ان هیچ
بمن و فرزندان من نمیدهد پس ابو بکر گفت کرامت مباد آن عامل فاجر را و عمر گفت ای

ای ظریفه رسول بفرست تا ان ظالم فاجر را فضیحت کنند در میان خلق و بسزای خود رسانند
پسر دیدیم که پیر باز کشته کفت نعوذ بالله من مقت الله فمن اظلم ممن لظلم ابنت رسول الله
پناه می برم بخدا از دشمنی و عذاب خدا اکر باشد که ظالم تر و فاجر تر از انکه بر دختر رسول
الله ظلم کند و از خانه بیرون رفت ابو بکر کفت پیر را باز ارید یکی از اهل مجلس بطلب
بیرون رفت پیر را ندید باز امد عتاب کرد نکفت بغیر از شما هیچ کسی دیکر را درین خانه
نکذاشتم و ندیدم که امد یا بیرون رفت پس ابو بکر بعمر کفت شنیدی کفت شنیدم و در
وادی جز این بیشتر و عظیمتر دیدم شیطان بسیار دفتها مردم را بخیالها افکند درین سخن
بودند که شنیدم باواز بلند میخواند هیهیه یا من یحل بامر لا یلیق به اعلی آل یاسین
الماس اتجعل الخضرا بلیسا لقد ذهبت بک والمذاهب من بین المصلین فتب الی الله
فاقد کنت بر الی النبی ودع ظلم الولیین نحن الشهود وقد دلت علی فدک نبتا النبی
وکیلا غیر مفتون فالله یعلم ان الحق حقهم لا حق تیم ولا حق العدیین وقد شهدت
اخاتیم وصیه العالم الاصلع القوام بالدین لا تظلمن اخاتیم اباحسن اذ خصه الله
من بین الوصیین خص النبی علیا یوم کفرکم بالحلم والعلم والقران والدین بیل
ابو بکر کفت یا عباس مجلس ما امانیست باید که این حکایت را کسی از تو نشنود کفتم چنین
کنم و درین سخن بودیم که شخصی امده کفت امیر المؤمنین ترا میطلبد بخدمتش رفتم
و نظرش بر من افتاد بخندید و کفت یا ابن عباس ابیات جنی بیاد داری کفتم بیاد دارم
ولیکن عهد از من بسته اند که باز نکویم کفت من قصه با تو بکویم کفتم یا امیر المؤمنین
ما شش کس بودیم و از انها کسی نزد تو نیامد کفت ان پیر خضر بود بنزد من امد و قصه
با من کفت چنانچه رفته بود و ان شعر را انجوان جنی بتفاوت و من تا عثمان کشته شد ابا
کسی ان حکایت را نکفتم و ابو بکر در مرض موت میکفته دوست میدارم که سه
کار نکرده بودی فدک را از فاطمه نکرفتمی و از لشکر اسامه تخلف نکرده بودی و خالد ولید
را بقتل مالک نویره نفرستاده بودمی و ان حکایت در مطاعن خاصه ابی بکر بتفصیل
ی آید انشاء الله حاصل که ثبوت مخالفت خدا و رسول از روی عناد و انکار احکام شریعت

بحد کفرست و سبب خروج از دایره ایمان یکی آنست که در کتب و سایر ایشان هم جا مسطور است
که حضرت رسول فرمود اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و در روایت دیگر انکه الحق مع
علی ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلعم نقل نموده که ان الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه
فمن عرفه کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته کان
فایزا و ایضا خوارزمی از رسول صلعم نقل کرده که فرمود که من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره
فقد انکرنی مضمون این روایت انکه قول و فعل و نوشته و کرده انحضرت تمامی موافق حق و صدق
بوده و حق تعالی هرگز از وجدا نبوده و گفتار و شهادت او موافق رضای خدا و رسول باشد
و منکر وی منکر رسول و در دایره کفر داخل و هر که او را مساوی و مانند خلایق داند از جمله
مشرکین باشد و هر گاه گواهی او را بعلت انکه بواسطه که نفع است رد نماید یقین است
که او را از جاده حق و صدق دور و حق را از وی دور دانسته و تصور نموده او نیکاری نموده
باشد و او را نیز چون سایر الناس که احتمال کذب بخلاف در ماده ایشان جاریست خیال
کرده و هر که او را موصوف باین قسم از اموری داند بی دغدغه مخالف کتاب و سنت و خارج
از دایره قایلین ملت و شریعت باشد و همچنین هر گاه حق تعالی در ایه تطهیر فاطمه و حسنین
علیهم السلام را مطهر و مبرا از الایش صوری و معنوی دانسته باید که بهیچ وجه کذب
و افترا و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان جریان نیافته و در خاطر ایشان خطور
نکرده احوال و اعمال ایشان مطابق امر و اشاره ربانیه باشد پس انفاطمه بنت طیبه
و قول حسنین را حمل بر جلب نفع نمودن و مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع بحق
جل و علا کردن و قدم در دایره کفر گذاشتن باشد پس ابابکر بجهت وضع حدیث نحن
معاشر الانبیا که بی دغدغه ساخته او بود و عمر بسبب پاره کردن کاغذ و از رده کردن فاطمه
زهرا و عثمان بواسطه انکه چون نوبت باو رسید بقول و فعل ایشان راضی شد و دخل
فدک را در مصرفی که ایشان قرار کرده بودند خرج میکرد دلگیری که داشتا این بود که اصل
این بدعت چرا از او نشد و این ثواب از و فوت گشته هر سه درین طعن شریکند
و فی الحقیقة این دو طعن است یکی منع میراث و دیگری اخذ فدک که بعینه انچه روی هوای

نفس و اظهار عداوت خاندان نبوت و رسالت هیچ محملی دیگر ندارد بغیر غضب جبار و خلو
و در نا اثری در آن مترتب نی و لهذا مشهور است که امیر المؤمنین ابی بکر را گفت که اگر جمعی
که باعتقاد تو مسلمان باشند نسبت فاطمه بفاحشه دهند چه حکم خواهی کرد گفت حکم من اینکه
اقامت حد بر وی خواهم نمود حضرت فرمود که درین صورت از دین خدا و رسول برگشته و به
نموده باشی گفت چرا فرمود بجهت آنکه حق تعالی او را از همه عیبی و عاری و فاحشه پاک و پاکیزه
کرده اینچنین خبر داده و تو نسبت بسایر بندگان او او را سزاوار حد شرعی و تادیب دانسته
و او را چون سایر زنان تمام تصور کرده و تکذیب خدا و تصدیق خلق نموده و ازین
جهت از ربقه مسلمانی بیرون رفته در زمره کفره و مشرکین داخل گشته باشی و طرفه
آنست که جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین اداء شهادت بجهة آن معصومه
مطهره نمودند و در دیوان ابابکر و عمر اعتباری نیافت و دعوای فاطمه زهرا و گواهی
علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا نزد ایشان باطل بود و احدی از اصحاب
منع نکرد و مجرد قول ابوبکر را بی قرینه که مصدق وی تواند بود و مخالفت صریح با کلام
خدا و رسول داشت تجویز نمود و احتمال جلب نفع و دفع منفعت را در تهمت ابی بکر راه
ندادند و بگفته او عمل نمودند و در جزو پنجم صحیح بخاری و جزو سیم صحیح مسلم نوشته
شده است که فاطمه ع بدین سبب از ابوبکر رنجیده تا زنده بود با او حرف
نزد و در حالت احتضار وصیت فرمود که او را در شب دفن کنند تا ابوبکر
و عمر بر وی نماز نکنند و امیر المؤمنین بوصیت او عمل نمود و چون ایشان تفحص
قبر او نمودند نشان ندادند و هر چند جستند نیافتند و چون نوبت خلافت
بعمر عبد العزیز رسید فدک را باولاد فاطمه رد نمود و منافقان که با او بودند
گفتند رد کردن تو فدک را اعتراضی است بر شیخین و طعنی است بر ایشان بستم و ظلم
گفت شما همه میدانید که فاطمه دختر رسول بود و دروغ بر وی روا نبوده و فدک در دست
او بود و علی و حسنین و ام ایمن و ام سلمه که همه راستگو بودند گواهی دادند
و فاطمه در هر چه دعوی کند صادق القول است هر چند گواه نداشته باشد من فدک

را

را با اولاد او بد میکنم و باین تقرب میجویم بخدا و رسول و امیدوارم که در قیامت شفاعت
مرا کنند و بعضی گفته اند چون فدک را با امام محمد باقر ع رد نمود جمعی با او گفتند طعنت
علی الشیخین یعنی طعن کردی بر ایشان بر رد دادن فدک بر شیخین در جواب گفت هما طعنا انفسهما
یعنی ایشان خود در غصب نمودن فدک درهای طعن بر روی خود گشودند و بعد از انکه
کسی مسلم دارد که شرعا فدک از فاطمه نبود مروت و آدمیت بکجا رفته بود هرگاه ایشان را
میرسید که بمنای خلافت فدک را خالصه خود سازند چه میشد که از روی مروت
و احسان این ده را باوی گذاشتند [illegible] داغ آزرده ندارند اما [illegible] مروت
کو محبت کو وفا کو و کردار عثمان با [illegible] با انکه خود همراه پیغمبر بودند
و دیدند که در واقعه بدر چون [illegible] کفار بعضی قرار یافت زینب هم بجهت خلاصی
شوهر خواهرش ابو العاص [illegible] اسیری با اموال دیگر همراه آن گروه فرستاده بود و اتفاقا
خدیجه این عقد را بزینب بخشیده بود و چون حضرت رسول صلعم را چشم بر آن افتاد
شد و از مسلمانان التماس کرده از او پس فرستادند با انکه اول اسلام بود اهل
اسلام در کمال پریشانی مروت نمودند و از ضیعه [illegible] از زینب بخشیده [illegible]
که ایشان هم نسبت به پیغمبر عمل کنند و این مروت را بجا آرند و این معامله را بروز
قیامت که حق حاکم و فاطمه بگر بیرش هم خصم باشد نه پندارند و ملا سعد الدین
شارح مقاصد را بر زبان ابا بکر [illegible] داشته که گفته که اگر فاطمه را در فدک حقی
می بود امیر المؤمنین ع در ایام خلافت از تصرف نمینمود و انچنین جواب و نکات
ظاهر و غافل شده اول دفع تهمت تا بر عالمیان روشن شود که گواهی او از برای جر نفع
نبود چنانچه شیخین فهمیده دوم انکه از اهل بیت مشهور است که در چنین واقعه گفته
که چیزی که از ما ظلم گرفته باشند ما را باز رجوع نیست سیم انکه نخواست چیزی
که سبب رنجش و آزردگی فاطمه شده باشد سبب خوشحالی و سرور اولاد او
شود چهارم انکه در ایام خلافت امیر المؤمنین اکثر مردم سیرت شیخین را معتقد
و کرده و گفته ایشان را موافق میدانستند و کردن کاری که دلالت بر فساد

خلافت ایشار داشته باشد از پیش نمیرفت چنانچه مشهور است که مردم را از نماز
تراویح منع میکنند و در آن مدت همیشه بعضی منازعت منافقان ناکثین و
میکردند که واعمراه واعمراه را از نماز منع میکنند و قاسطین و مارقین که همه معتقد
سیرت خلفای ثلثه گرفتار بودند همیشه از کمی اعوان و انصار شکایت مینمود پنجم آنکه
مشهور است که عقیل بن ابی طالب خانه رسول صلعم را بغصب فروخته بود چون فتح
مکه شد کسی بآن حضرت گفت الحال بخانه خود نزول فرما آنحضرت فرمود مگر عقیل
خانه بجهت ما گذاشته ما از آن اهل بیتیم که مال ما را از ما بظلم و غصب گرفتند دیگر بآن
رجوع نمیکنیم مولانا [illegible] هم بموافقت یاران خود در مقام جواب شده و گفته حاکم را
نمیرسد که بمجرد گواهی یک مرد و یک زن و اگرچه مدعی معصوم باشد حکم کند و اگرچه
گواه نباشد بعلم خود حکم میکند و جواب او لا یک مرد نبود و حسن و حسین نیز همراه بودند
و یک زن نبود بلکه ام ایمن و ام سلمه هر دو بودند چنانچه در صواعق مذکور است
و بیک گواه و یک سوگند مال ثابت میشود و فدک مالی بود که خیر النسا متصرف
آن بود و منازعی نداشت پس منع از آن نمودند و گواه از او طلبیدند و قبول شهادت
شاهدان او نکردن خلاف حق و محض ستم باشد و تو گفتی حاکم بعلم خود حکم میتواند
کرد و ابابکر علم یقینی داشت که مدعی راست میگوید و مگر ملا علی آن حکایت مشهوره
را نشنیده که روزی حضرت رسالت بر اعرابی دعوی اسبی داشت و او منکر بود خزیمه
گواهی داد و چون از وی پرسیدند که علم بگواهی چون یافتی و در آن وقت حاضر نبودی
گفت او هرگاه از خدا و بهشت و آسمان خبر میرساند و ما تصدیق میکنیم بجهت
آنکه علم بعصمت او داریم بهمان علم گواهی دادم و از این جهت او بذی الشهادتین مسمی
شد امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه بمقتضای آیه تطهیر و غیر آن از آیات مثل آیه و کونوا
مع الصادقین که باتفاق مفسران نازل در شان ایشانست معصوم بوده‌اند در افعال
و اقوال صادق و منزلت ایشان در گواهی و راستگویی کم از خزیمه نخواهد
بود پس باقی نماند مخالف را الا عناد و مکابره و سیعلم الذین ظلموا ای

منقلب

منقلب ینقلبون قیامت کرچه دیر بیاید هرکس تخمی که کاشته بدرود انشاء الله تعالی جمیع
و از جمله مطاعنی که خلفا هرسه در ان شریکند فرار از زحف است و مخالف قول خدا و عهد در
در رسول صلعم نمودند چه حق تعالی جمیع امت محمدی را امر نموده بود و جاهدوا فی الله حق جهاده یعنی
ای شما کسانی که از امت محمد جهاد کنید در راه حق تعالی چنانچه حق جهاد است از ثبات قدم
و نترسیدن و نگریختن رسول صلعم دایم دیگر میفرماید و لقد کانوا عاهدوا الله من
قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولا بدرستی که بودند این جماعت که عهد
کرده بودند با حق تعالی جل ذکره پیش از جنگ پشت ننهند و نگریزند و هست عهد خدای
پرسیده شده یعنی از ان سؤال خواهند کرد و نقض ان و وفای با ان جزا خواهد بود و خلفای
ثلث در احد و حنین خود با وجودی که تماشایی بودند رسوایی گریختند و ابن ابی حدید
در بیتی از قصیده اش منکور ساخته و ان اینست ؛ و لیس بنکر فی حنین فراره فی احد قد فر
خوفا و خیرا یعنی تعجب نیست اگر در حنین ابابکر بگریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و بد
اصرخود عمل قبیح تر انکه گریختن هم کردند که چون شکست اسلام را قوی دیدند و شیطان ندای
ان محمدا قد مات در داد ابابکر و عمر صبر نکردند که روز بشب رسد و بر بینند چه میشود فی
الحال برفتند عبدالله بن ابی سلول منافق رفته بر دست و پای او افتادند که شفاعت ایشان
پیش ابوسفیان بکند و عذر گناه اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابوسفیان ضامن
شود که در لشکر کفار با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را نیز درین قضیه داخل میدانند
و بعضی میگویند چون او بعد از سه روز پیدا شد در رفتن بخدمت ان منافق همراه نبود
و منع جمع هم نیست و از جمله مطاعنی که هرسه در ان شریکند اینکه در وقت احتضار و غسل
و کفن و دفن و نماز رسول صلعم حاضر نبودند و پیغمبر خود را گذاشته رفتند بسقیفه بنی
ساعده و هرکه امر خلافت و جانشینی را صورت دهند و کدام باین برابر تواند شد که در
چنان روز سیاهی و بخت سیاه و هنگام تباهی نمره اصحاب غسل و دفن سید اولین و
اخرین را که واجب عینی بود و بر همه لازم و در سوم تعزیه اولاد رسول که اهم امور معتبره
بود معطل گذارند و در سقیفه جمع شوند که خلافت ابابکر را صورت دهند و این عمل

بغیر از عداوت اهل بیت و پیروی هوای نفس و حب جاه و منصب محمدی نبی نداردیکی دیگر
ندارد ویکی دیگر از مطاعن شرکت ایشان با ذکرفتن انفال و خمس از اهل بیت طاهرین است
که چون ابا بکر خلیفه شد بفرمود عمر خطاب الخ از برای مرد و معاش عایشه و حفصه مقرر بود
و چندان ساختند و الخ از برای حسن و حسین و سایر اهل بیت مقرر بود قلم کشیدند
کرد و جهت لشکر و سپاه که بجهاد می باید فرستاد ضرور است و محمد تفهیمه کرده است
و حذا نداشته کفته و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و هر روز
مبلغی از بیت المال بجهة خرج مقرر ساخته اند و عمر بود و نکرد هشتاد هزار درهم از مال بیت
المال در نگرد تنش بود و مصارف بیت المال از پنج مر بیرون نبود خمس و زکوة و جزیه و غنایم
و میراث کسی که وارثی نداشته باشد خمس حق بنی هاشم بود حق ابو بکر و عمر و زکوة را هشت
نصف حق تعالی تعیین نموده ایشان از هیچ کدام نبودند و جزیه بمذهب شیعه و سنی حق مستحقین
زکوة است و بر غیر ایشان حرام و غنایم بعد از اخراج خمس حق مجاهدان فی سبیل الله است
و میراث کسی که وارثی ندارد حق فقرا و مساکین عالم است ایشان از کدام یک بودند
که مال بیت المال را تصرف می نمودند و اگر گویند خلیفه بودند و مشغول بکار دین
می کردند و حق سعی می گرفتند یا اجرت از بیت المال در کتاب الهی و سنت رسالت پناهی
هیچ نص وارد نیست بر این که خلیفه را اجرتی باید داد و چون اجرت از مال مسلمانان پس اجیر
و مزدور ایشان باشد نه امام و خلیفه و چون در کتاب و سنت اجرتی معین نیست و ایشان
بجهت خود اجرت معین کردند پس بدعتی کرده باشند و سنتی وضع نموده و خود نقل نموده اند
که رسول صلعم فرمود که من سن فی الاسلام سنة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم
القیمة من غیر ان ینقص العامل بها شیئا من وزره یعنی هر کس که ظلم بدعتی ابداع کند و سنتی
قرار دهد که بیشتر از جانب خدا و رسول نشده باشد پس بر وست وزره و بالی آن بدعت
و سنت و گناه و هر که آن سنتی را بجا آورد تا روز قیامت و عمل کننده بان وزره از نود
او را کم نتوان کرد و چون هر سه در دین بدعت شریک اند پس از مطاعن هر سه شد و
بعضی از معاندین جواب گفته اند از جانب ابی بکر و عمر که چون در زمان ایشان غنیمت

بسیار

بسیار شد و زنان پیغمبر را شوهر کردن جایز نبود چیزی بر مشاهره ایشان افزودند و امام را جایز
است که زیادت کند مشاهره هر که را خواهد و معاشر عمر و ریاضت کشیدن او معروفست
و پوشش او همه کس را معلوم بود چون هشتاد هزار درهم خرج کند و دیگر دستش بماند
و دیگو بلکه در مصلحتی خرج کرده باشد و جواب این جواب آنست که پیغمبر چون نظر بحال و خرج
روز برو نه هر یک از زنان خود موافق حال ایشان مقرر کرده بود و بعد از و خرج ایشان
چیزی نیفزود و زیاده بر آنچه رسول فرموده باشد صرف کردن خلاف امر او خواهد
بود و آن مشروع نیست و اما اینکه امام را جایز بودن زیاده کردن در وقتیست که سببی
داشته باشد مثل جهاد نمودن نه این نحو زیاده کردن و میان هردو فرق بایدکرد و اینکه
عمر زنانی که از فقر و درویشی منع میکند زانید حق است چنانکه گفته اند ترك الدنیا
للدنیا عیش و عیش فقرا بود اما مصرف مال اهل بیت دنیا همین خوردن و پوشیدن
گاهی بجهت احتیاج و گاهی بواسطه اهل و عیال و گاهی بجهت اغراض دیگر جمع میکنند و نگه
میدارند و اگر بجهت مصلحت خلافت خرج کرده بودی در نعم اثری ماندی و عجب آنست
که خمس اهل بیت را قلم میکشند که از آن واجبتری هست و آن عایشه و حفصه را زیاده
میکنند که غنیمت بسیار بود تا بجهتی که در سال هر یک از این دو زن را ده هزار درهم
میدادند و حال آنکه چون غنایم خیبر را قسمت میکردند از ازواج توقع بود که از آن چیزی
بایشان بدهد زیاده بر کسوه و نفقه و آیه آمد که یا ایها النبی قل لازواجك
ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا
جمیلا یعنی ای نبی بگو زنان را که اگر تنعم و آرایش دنیا و جامهای فاخر و پیرایه
نیکو میخواهید بیایید که بدهم شما را متعه طلاق و چنانچه مطلقه را دهند و شما
را برغبت رها کنم نه بکراهت و چنانچه شخصی که متعه میدارد و بعضی از مهر باز دارند چیزی
میدهد و بعضش میکند من نیز با شما آنچنان کنم خدای تعالی رسول را بغیر از نفقه و
کسوه رخصت نداد که بزنان خود بدهد و ایشان ده هزار درهم میدهند و هیچ معقول
هم میگویند خدا انصاف شان دهاد چنانکه خمسی از اهل بیت قرار داده است بر طرف میکنند و چشم

شفاعت از رسول او دارند و از مطاعنی که جمعی از صحابه در ان شریکند اما مخالفت امر رسول

را عمر و ابا بکر بیشتر از دیگران کرده‌اند و سبب گمراهی هر گمراه شدند اینکه ابو بکر محمد بن مومن

شیرازی از دوازده تفسیر اهل سنت استخراج نموده که از انس مالک نقل کرده است که گفت در

خدمت رسول الله نشسته بودیم سخن از شخصی در میان آمد که نماز و روزه و زکوة و تصدق

بسیار از و بظهور آید حضرت رسول صلعم فرمود او را نمی‌شناسم که دیدیم از دور پیدا شد و بطرفی رفت

یاران گفتند یا رسول الله اینست که صرف او گفته میشد پس چون چشم حضرت بر و افتاد با بی

گفت این شمشیر مرا بگیر و برو و این مرد را بکش که از لشکر شیاطین است پس ابو بکر رفته بعد

از لحظه باز آمد گفت یا رسول الله او را دیدم که در قیام بود با خود گفتم هرگز او را نکشم که

بنماز مشغول است پس حضرت اشاره بعمر کرده فرمود که تو شمشیر مرا بگیر و برو و او را بکش

که از و فتنه بسیار بهم میرسد عمر شمشیر را گرفته بعد از ساعتی باز آمد که یا رسول الله دیدیم

که در سجود بود با خود گفتم و الله نخواهم کشت کسی را که در سجده باشد پس رو بحضرت امیر المؤمنین

کرده فرمود یا علی برخیز که اگر او را کشتی در میان امت من خلافت نخواهد بود امیر المؤمنین

چون رفت او را ندید برگشته گفت یا رسول الله ندیدم او را گفت یا ابا الحسن بدرستی

که امت موسی بعد از و بهفتاد و یک فرقه شده یکی ناجی اند و باقی رستگار و هفتاد دیگر

در آتش خواهند بود و امت عیسی ع بعد از و بهفتاد و دو گروه شدند یکی ناجی اند و باقی هالک

و زود باشد که امت من بهفتاد و سه گروه شوند یکی از انها صاحب نجات‌اند و باقی گرفتار

عذاب پس امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ما الفرقة الناجية یعنی کدامند از فرقه ناجیه

انحضرت فرمود که التمسك بما انت عليه واصحابك یعنی انکسانی که راه و طرق اصحاب ترا

داشته باشند در حال جبرئیل نازل شد و این آیه اورد که ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله

یعنی دامن در چیده از هر چیزی تا گمراه کرداند مردم را از راه حق تعالی و اندرا اول کسی بود که ظاهر

شد از اصحاب بدعتها و گمراهیها و از ابن عباس مرویست که اندرا امیر المؤمنین ع در روز

صفین کشت و ذو الثدیه مشهور همین است و در شان اوست که في الدنيا خزي یعنی او راست

خواری که از کشته شدنست و نذيقه يوم القيمة عذاب الحريق و بچشانیم او را در روز

قیامت

قیامت عذاب سوزند بجهت آنکه با علی ع حرب نموده و از جمله خوارج صفین است حاصل که از پیغمبر
خدا می شنوند که اگر این مرد بماند امت را بضلالت افکند و ایشان امر میکنند و از و شنیده
اند که گفته من گفته خداست و از قرآن وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی واضح اند که ان
وی روند و میگویند که در سجود بود یا در نماز میگوید مخالفت قول رسول را تجویز نمایند و کشتن
این قسم کسی را تجویز نمیکنند و هرچند که ابابکر این غلط را هم کرده اما رسوائی در مخالفت
عمر است که دو بارها از پیغمبر بشنود و همان عذر ابی بکر داده نافرمانی رسول الله عذر
سازند و از خدا شرم نکنند و اینکه دلشان یاری نداد که بقتلش اقدام نمایند ظاهرا سببش
آن آشنائی معنویست که روحها را با هم میباشد بیت ز راه نسبت روح با روح دری
از آشنائی هست مفتوح ، واگر دیگری هم او را میکشت یقین که آن رد و میشد بنجید و فکر
بدعت و ضلالت بودند و از خود سر کرده اهل بدع بود و طرفه اینست که اهل چهار مذهب
همه این مخالفت را روایت کرده اند و این حکایت را نقل نموده اند و چون عثمان هم در مدت
دوازده سال خلافت یقین است که مکرر این نقل را شنیده و آن شخص را دیده و کشتن
آن شخص بخاطرش نرسیده قدم بر قدم داروشیخین و عذرش اگر با او هم رجوع خدمت میشد
همان عذر بود و مخالفت رسول را از ایشان بهتر داشت این طعن را هم از مطاعن او
میتوان شمرد تا او هم از این فیض بی بهره نباشد و در حدیث آمده که رسول صلعم فرموده لکل
صاحب ذنب توبة الا صاحب البدع انا بری منهم وهم منی براءة یعنی هر گناه کاری را توبه
هست بغیر از کسانی که بدعتی در دین پیدا کنند که من از ایشان دورم و ایشان
از من و توبه صاحب بدعت درجه قبول نمی یابد چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل
مردی عیالمند پریشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید و بدین
سبب جمعی کثیر باو گرویدند و صاحب سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کرده پشیمان
شد وحی به پیغمبر زمان آمد که آن مرد تا بر آن جماعت اثبات حق نکند و امت مرا براه
راست دعوت ننماید توبه او قبول نشود پس آن مرد مجلسی ساخت و آن جماعت را بحق
دعوت کرد هر چند گفت که آنچه قبل از این گفته بودم باطل بود کسی از و نشنید و همه

گفتند اینها اول گفتی درست است وما از آن برنمیگردیم و او چندان تضرع و زاری و جزع
کرد که جان بداد و فایده نکرد و در قیامت عقوبت از ضلالت خواهد یافت و هر یک
از خلفای ثلثه بیعتها بهم رسانیدند و بیعت هر یک مخصوص بفضل اوست و عنقریب
مذکور میشود ان شاء الله تعالی و از مطاعن مشترکه میان هر سه اینکه با هم مشوره کردند که علی را
باید کشت تا کار خلافت بالا گیرد و این قرعه بنام خالد ولید مشهور است از بیان مستغنی
است و از مطاعن که هر سه در آن شریکند اینکه بنماز فاطمه حاضر نشدند و علی و عمار و مقداد
وغیرهم و بنی هاشم کلهم بر هیچکدام بیعت نکردند و سعد بن عباده و قیس بن سعد که از اکابر
انصار بودند سر به بیعت ایشان فرو نیاوردند و از مطاعن هر سه اینکه درهای مسجد
که رسول الله بفرموده حق تعالی امر نموده بود که بسته شود چون خلیفه شدند درها باز
کردند و مخالفت خدا و رسول را از سهل ترین امور انگاشتند و از مواخذه
خدا اندیشه نکردند بلکه این را انتقام کشیدن نام کردند و باین عمل فخر و مباهات
کردند که ما این قسم کارها میتوانیم کرد وزدات کنند تاکنون هستی و چنانچه
این طعنی است که هر سه در آن شریکند در بر ایشان بستن هم طعنی بود که هر سه در آن
شریک بودند و اگر مستحق طعن نبود در بر ایشان بسته نمیشد و از مطاعنی که هر سه
در آن شراکت است عبادت لات و عزیست که هر کدام سی سال و چهل سال بعبادت بت
مشغول بتربت پیشانی بر زمین می نهادند و زنار بر میان بسته بت در کردن و صندل
کفر بر پیشانی میسودند دیگر آنکه پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک یافته بودند
و غذای صبح و شام چهل ساله شان از این دو جنس نفیس بود و مغز استخوان ایشان از آن
دیگری نکاحشان در جاهلیت شده بود و پرورش کفار و جاهلیت نکاح مادر و پدر
شان شده بود و از آن نکاح بهم رسیده بودند دیگر آنکه مدت مدید که در مکه باعتقاد
خود مسلمان شده بودند بنفاق زندگانی میکردند و کفار را از خود راضی داشتند
نه همراه رسول بشعب رفتند و نه با جعفر و دیگر یاران بحبشه رفتند و نه در آزاری که
اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار شریک شدند یا دفع آزاری و اهانتی

از

از اهل اسلام کردند بلکه بظاهر با کفار شراکت میکردند و همان نفاق جبلی و طبیعی شده بود که
در مدینه هم ترک ان نتوانستند کرد چنانچه بعضی از ان رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله
تعالی دیگری انکه ایشان را بجلب صدقات نفرستادند و انقدر اعتماد بر ایشان نبود که باین خدمت
مامور شوند دیگر انکه هرکز امیر سریه نشدند دیگر انکه عمرو عاص را بر ایشان امیر کردند دیگر انکه
از صلح و میراث رسول الله چیزی نزد ایشان نبود دیگری بر ایمان ایشان اتفاق نبود بعضی
اعتقاد اسلام با ایشان داشتند و بعضی نداشتند و ایمان شان متفق علیه امت نبود دیگر
انکه هیچگونه قرابتی و نزدیکی با رسول صلعم نداشتند بحمد الله والمنه دیگر انکه اذان و اقامت که سنت
مؤکد بود و بیست و سه سال پیغمبر ایشان هر روز پنج بار میگفت و میشنید تغییر دادند بعضی از خانب
الله بنده کان را بان مامور ساخته بود دو فقره کم کردند و یک فقره بر ان افزودند و تا قیامت
این بدعت از ایشان یادکار بماند دیگر انکه مسح بدعت خفین بنهادند و بلعن ابدی کرفتار
شدند دیگر انکه دست بر سینه نهادن بجهت احیای سنت یهود ان در میان امت
یادکار کذاشتند و ازواج یهود را از خود شاد کردند و روح رسول خود را از خود آزرده نمودند
دیگر سنت قنوت و رفع یدین را که از سنتهای مؤکد نماز بود برطرف کردند و امت را از این
فیض محروم ساختند و انچه مذکور شد هر سه در همه شریکند و با مشوره یکدیگر کرده اند
با یک کروه و دو دیگر بان رضا داده و انکار نکرده و در ایام خلافت هر سه مستمر بوده و در هیچ مذهبی
از چهار مذهب هیچیک از اینها نشده اند و در جمیع کتب خود نقل کرده اند و کسی منکر اینها
نیست بلکه اکثری در میان است و بان عمل میشود و انچه بعد از این مذکور میشود انشاء الله تعالی مطاعنی
است که هریک بان مخصوص‌اند و هریک را غرضی تعلق کرفته بود که حکم بان کرد یا مصلحت دنیای
خود را در ان میدیدند [illegible] در مطاعنی که اهل سنت نقل کرده اند در باب خلیفه اول
انکه از متفق علیه بین الفریقین است و کسی منکر ان نیست که بر منبر میکفت ان لی شیطانا
یعترینی فان استقمت فاعینونی وان زغت وان عصیت فجنبونی یعنی بدرستی
که مرا شیطان نیست که مرا میفرماید اکر دنکارنی و داد راست دوم مرا اعانت کنید و اکر
براه غلط و کج روم مرا براه راست آرید و چکونه امامت و پیشوایی توان کرد کسی که

خواهد مرشد و رهنمای جمیع مردم باشد و از ایشان راه راست طلبید مرد جدید و گوید که شیطان
مرا فریب داد پس او درین گفتن یا صادق بود یا کاذب و بهر تقدیر صلاحیت امامت نداشت
و ملا علی جواب گفته است که این گفتن را از باب تواضع بود و هضم نفس و این غلط است
چه او اعتراف کرده باغوای شیطان او و اغوا محقق نمیشود مگر بصدور معصیت و انداختن
او در گناه و جدا نبودن او از شیطان و مسلط بودن شیطان بر او و اینها مخل بتواضع
و از جمله مطاعن او این است که مکرر بر منبر گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت
مرا اقاله کنید و فسخ نمایید که نیستم من بهتر از شما و حال آنکه علی در میان شماست و درین گفتن
یا راست گوست یا دروغگو و بهر تقدیر قابل امامت نیست و اینکه ملا علی قوشجی این گفتن
را بر حمل بر تواضع نموده غلط است چه اکثر مردمان با او میگفتند که با وجود علی تو لایق امامت
نیستی پس اگر غرض او هضم نفس و تواضعی بود بایستی بگوید هر یک از شما بهتر از منید تخصیص
خیریت بعلی نکند بهمان که مردمان میکردند چنانچه عمر گفت همه زنان فقیه تر از منند و اگر چه
او هم راست میگفت و دیگر از مطاعن او آنست که در وقت مردن میگفت لیتنی سألت
رسول الله هل للانصار فی هذا الامر شیء یعنی کاش من از رسول خدا پرسیده بودم که آیا
انصار را درین امر شراکتی هست یا نه و معنی این گفتگو آنست که شک دارم از آنچه شده
در امامت که آیا صحیح است یا باطل و این شک که از آن ناشی شده که در سقیفه انصار گفتند
ما را امیری باشد و شما را امیری و او ایشان را بآن حدیث الزام داد که پیغمبر گفته الائمة من قریش
و اگر آن حدیث ساخته او نبود و حقیقتی میداشت چرا او را شک بهم رسید و لیکن چون الحال
حکومتی نمانده و با پدر مرد اینها بخاطر میرسد و میر نور الله درین مقام افاده نموده
که قول ابوبکر صریح است در آنکه احتمال بطلان امامتش نزد او قایم شده با آنکه استحقاق
خلافت را جزم در آن می باید پس مرتکب خلافت شده و چنانکه عمر گفته انا تفاقالتست
دور ناست بی استحقاق بوده که ناگهانی بعد از آن میفرماید که انصار دعوی خلافت
نمیکردند بلکه التماس امارت یکی از قوم و قبیله خود داشتند و میگفتند منا امیر و منکم
امیر پس شک او درین که آیا انصار را حقی در خلافت بوده یا نه بی معنی است و بهر تقدیر

کر

که اظهار شکی در حق انصار کرد بجهت آنست که در خیال مردمان اندازد تا جزم خلق بشود که اهل
بیت را درین حق نیست و هیچ تعلقی بایشان ندارد و غیری که مانده که شکی در ان هست
انصارند که آیا حقی دارند یا نی و حقا که میرد رست فهمیده از شیطنت او هیچ دور نیست
که این فکر کرده باشد و از جمله مطاعن او آنکه در وقت مردن میگفت لیتنی کنت ترکت بیت
فاطمة لم اکشفه ولیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین وکان
هو الامیر وکنت انا الوزیر یعنی کاشکی بودم من که ترک کرده بودم خانه فاطمه را و کشف
ان میکردم و در خانه او را باز نمیکردم و بی رخصت با رفقا بخانه او داخل نمیشدم و کاشکی
در سقیفه بنی ساعده بودم من که دست یکی از ان دو کس زده بودم او امیری بود و من وزیر
و این حدیث را ابن قتیبه در کتاب سیاست و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران
نیز ذکر کرده اند و مراد از ان دو کس عمر خطاب است و ابو عبیده جراح و ازین کلام او ظاهر
میشود که اعتقادش ان بوده باشد که مستحق خلافت بغیر از این دو کس نیست و اول باو بد
کرده که متصدی خلافت شده و الحال پشیمانست و سود ندارد و الا آنرا بر خود کوتاه میکرد
و در حال مرض میگفت کاشکی متصدی خلافت نمیشدم و ادرونی و وزارت کردنش تالی
الحال دال بر آنست که از دلش حب ریاست بدر نرفته است و این مرتبه حکومت را که مزه
بچشیده است در دل کرده است که چرا وزر و وبال و زراهم ندارم چه وزرا امیر هم در کردن
وزیر میباشد و چون در وقت مردن اعمال و افعال اینکس مجسم می شود و یکیک در برابر
نظرش آید آن عمل هم که امر بگشودن در خانه فاطمه باشد در نظرش جلوه کردن و بی تابانه گفته
کاشکی این کار نمیکردم و پشیمانی بی توبه سودی ندارد و از جمله مطاعن ابو بکر عمر خطاب هم باو
در ان شریک است بلکه شریک غالب امر بسوختن خانه ایست که فاطمه و امیر المؤمنین
و سبطین صلوات الله علیهم اجمعین و جمعی از بنی هاشم بودند بجهة ترک بیعت و امیر المؤمنین
ع او را چنانکه در فصل سیم گذشت و طبری در تاریخش ذکر نموده که عمر میگفت والله لاحرقن
علیکم او لتخرجن للبیعة یعنی بحق قسم که خانه بر شما میسوزانم یا بجهة بیعت بیرون آیید و
واقدی گفته که از جمله رفقای ایشان اسید بن حصین و سلمة بن اسلم و زید بن اسلم بود

که میگفت من پیشتر همه را بر دوش داشتم و ابن عبدربه که از اعیان اهل سنت است گفته است
که علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند ابوبکر بعمر گفت ان ابیا فقاتلهما یعنی اگر در آمدن
ابا نمایند با ایشان مقاتله کنید پس آتش آوردند و بر در خانه زدند فاطمه گفت یا ابن
الخطاب اجئت لتحرق دارنا و تحرق ولدی یعنی ای پسر خطاب آیا آمده که بسوزانی خانه
مرا و بسوزانی پسران مرا در جواب گفت بلی تا اینجا کلام ابن عبدربه است که مصنف کتاب
محاسن و کتاب انفاس الجواهر نقل کرده اند و این خانه که قصد سوختنش کرده اند خانه
پیغمبر ایشانست که بدختر خود داده بود و این پسران که میگفت میسوزانم یکی حسن است و در جمیع
کتابها نقل کرده اند که روزی رسول بر منبر بود و حسن طفل بود نظرش بر او افتاد که در پای
منبر ایستاده است بپایین آمد و او را بدوش گرفته بمنبر بر آمد و خطبه را تمام نمود و یکی حسین
است که ابراهیم پسر خود را فدای او کرد و جمعی که در خانه بودند یکی عباس عم آنحضرت بود
که هنوز اسلام نیاورده بود و نزد آنحضرت تاب شنیدن ناله او نداشت فرمود که بندش
را سبک کنند و وقتی که از بند برگشته بودند و یکی فاطمه بود که فاطمة بضعة منی و من
اذاها فقد اذانی یکی از احادیث است که خود ناقل اند و اگر ناقلانی که مذکور
شدند حرفشان در نقل این حکایت معتبر نیست شهرستانی از نظام معتزلی نقل کرده
و محمد بن جریر شافعی صاحب تاریخ کبیر و نووی در کتاب تهذیب الاسما و نسائی و بغوی
و محمد بن حمیدانی و بخاری و مسلم در صحاح و حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ
بغداد نوشته از این فضلا بشنوند و بعضی از ایشان گفته اند آن خانه با خانه پیغمبر
و مسجد آنحضرت و خانهای ازواج همه بهم متصل بود و همه ان جوانب و جنب و خلف
اگر آتش میزدند همه بهم میسوخت و چه میشد که اصحاب این فکر نکنند
و بیم آن نداشته باشند که همه حجرها سوخت و مسجد پیغمبر در آن میان باشد
دوم آنکه اشراف بنی هاشم و اعیان قریش با علی بودند و اکثری در آن وقت در آن
خانه بودند چون پیشتر که شمشیر نکشند و جور انکشند سیم آنکه مهاجر و انصار چون
ساکت و ساکن شدند و هیچ نگفتند با آن انقیاد و محبتی که با رسول الله و اهل بیت

آنحضرت

آنحضرت داشتند سیم آنکه مهاجر و انصار چون ساکت و ساکن شدند و هیچ نگفتند با آن انقیاد
درین مرتبه عاجز باشد که خانهٔ او و خانهٔ زن و فرزندان او را خواهند بسوزانند و قادر دفع آن
نباشد امامت او صحیح نخواهد بود و اگر قادر بود و دفع مضرت از نفس واجب است پس ترک
واجب کرده باشد پنجم اینکه این واقعه کم از کشتن عثمان و واقعهٔ کربلا نیست پس بایستی
در همه کتابها و تاریخها نوشته باشند و در شهرت همچو اینها باشد ششم آنکه تا فاطمه
در قید حیات بود بنو هاشم با ابوبکر این تکلیف نکرد و بمجلس او امر و شد میکردند
و بعد از فوت فاطمه علی بمجلس ابوبکر آمده بیعت کرد چنانچه در اخبار واقع است پس
این خبر را صحتی نباشد و جواب این حرفها اولا آنکه خانهٔ فاطمه در میان خانها بود و آن
قسم اتصالی که از سوختن آنها لازم آید نداشت و چنانچه روایت کرده اند
و شاید آن فکر هم کرده باشند و کسانی گماشته که اگر کار بانجا رسد باب و خاک
دفع آتش بکنند یا آنکه کسانی که بغض رسول و اولاد او را که پاره جگرهای
جگر رسول بودند و خود از و شنیده بودند پروا نکنند و باک از سوختن صورت تقبی
و مسجد او چه باک خواهند داشت و واقعهٔ باز کردن کاغذ فدک و منع از کفن ازین بنود با آنکه
ما گفته ایم طعن درین اراده ایست که کرده بودند و اشرف بنی هاشم و اعیان قریش را اگر
مرتضی علی منع نمیکرد در شمشیر کشیدن تقصیر نمیکردند ولیکن ایشان را صبر میفرمود که پیغمبر
مرا خبر داده و صبر فرموده و اگر کار بانجا میرسید بتقصیر از خود راضی نبودم و مهاجر و
بعضی کین قدیمی و بعضی غصه قتل خویشان داشتند و بعضی دین بدنیا فروختند و بعضی
تا رسول الله را میدیدند اظهار محبت میکردند   از دل برود هر آنچه از دیده برفت
و انصار خود روز اول رنجیده بودند سعد بن عباده که رئیس ایشان بود بیعت نکرد تا
کشته شد و خود را بکنار کشیده بودند و حضرت عاجز نبود و قدرت بر همه کاری
داشت ولیکن پاس وصیت رسول الله میداشت چنانچه مفصلا خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و اینکه شهرت این حکایت در مرتبهٔ اینها نیست وجهش اینست که واقع نشد و الا
همچو اینها شهرت میکرد و بمحض این اراده منکر شد که بسیاری از اهل سنت هم نقل

کرده اند و اینکه بنو هاشم بعد از فاطمه بیعت کردند و تکلیف نکردن ابابکر و تردد ایشان
بمجلس او و بیعت علی با او بعد از فاطمه اینها همه محض دعویست که مجمع علیه فریقین است و نه در
کتابهای صحاح ایشان مذکور و لیکن مجمع الفریقین است ان شاء الله عنقریب مذکور خواهد
شد و از جمله مطاعن ابی بکر که موجب طعن بر عمر هم شد و مخالف قواعد و قوانین ملت
سید المرسلین بود اینکه وصیت کرد که در حجره مطهره نبویه دفن نمود مجاور بکر نمایند
و چون عمر هم قایم مقام و جانشین و سالک مسالک او بود او نیز این بی حیائی و بی
ادبی را خوش کرده ببدعت ابابکر عمل نموده از خدا و رسول او شرم نکرده از مواخذه
روز جزا اندیشه نکردند و ایه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن
لکم را شنیده انگاشتند و پیروان و معتقدان ایشان عمل قبیح را تاویل نموده این فکر
نکردند که آن حجره یا بر ملکیت آنحضرت باقی بود و بورثه انتقال یافته یا داخل
صدقات متعلقه باهل اسلام شده و بر تقدیر اول چون حجره مطهره در میان
ورثه مشترک بود و بی اذن ایشان بلکه بقهر و عصیان در آن تصرف کرده و وصیت
نموده چیزی که مخالف دین مبین نبویست و بر وجه اباحت متصرف بملک غیر شده
عین زندقه و مخالفت امر خدا و رسول باشد و بر اختیار شق ثانی که میان اهل
اسلام مشترک بوده باشد همان مفسده اول در این صورت نیز حاصل است و بعضی
از جهال مخالفین از روی جدل گفته اند که چون عایشه و حفصه در آن حجره شریک اند
ایشان را در حصه که بعایشه و حفصه میرسید دفن کردند و نمیدانستند
یا تجاهل نمودند که این دعوی اولا مخالف ادعا ایشانست که ابوبکر و عمر میراث فدک
را از فاطمه ع منع نمودند که این دعوی که پیغمبر انرا میراث نمی باشد و حدیث
نقل کرده و غضب حقوق سیدة النساء را بجهت صورت داد بنا بر آنکه ملکیت
و وارثیت ثابت باشد و زنان میراث از آن حضرت برند و منع فاطمه
بمحض عناد با اهل بیت باشد حصه هریک از ایشان باشد حجره انقدر نمیشد
که مساوی محل دفن ایشان بوده باشد چه نه زن در آن شریک بودند

ومجموع

مجموع حجره چهار کز در چهار کز بیشتر نبود پس همان مقبره بحال خود باشد و در ملک غیر بی اذن
و بی رضای مالک از راه غصب و قهر و غلبه و عصیان مدفون شده باشند و خانه که رسول
خدا خاصه خود کرده بود او را کورستان ساختند تا چنانکه در حال حیات او را رنجه
میداشتند در حین ممات هم از ایشان در رنج باشد و بی رخصت او در خانه او داخل شوند
و پیغمبر را که خدای تعالی منع کرده بود که در حضور او از بلند نکنند که لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی پیل و کلنک بر زمین زنند و خاک بهر طرف پاشند و انواع بی ادبیها
بعمل آرند و از خدا و صاحب آن قبر شرم نکنند و بهر تقدیر خصومت اهل بیت رسالت
احاطه ظاهر و باطن یاران خود ابوبکر و عمر را در آن مکان شریف بی رخصت خدا و رسول
جای داده جکر کوشه مصطفی و نور دیده مرتضی و فرزند فاطمه زهرا یعنی حسن مجتبی را
از مجاورت روح صوری و معنوی و ظاهری و باطنی ممنوع ساخته سالک مسالک اظهار
کینه دیرینه شدند و بعنوان طغیان و عصیان و تسلط و تحکم دو روزه دنیا بعذاب
ابدی راضی کشتند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جمله مطاعن ابی بکر
کشتن مالک نویره است که یکی از بزرکان قبیلهای عرب بود تفصیل قصه آنکه چون
ابابکر خلیفه شد بیعت با بی بکر نکرد و بخلافت او راضی نبود و در روز جمعه که ابوبکر بر
منبر رسول بخطبه خوانی مشغول بود خطاب با بی بکر نمود که خدا و رسول دیکری را
جانشین کرده بودند و درین کار تاملی بایست کرد ابوبکر او را دشنام کفت و او دلکیر شده
با قوم و قبیله خود از مدینه بیرون رفته در صحرای رحل اقامت انداختند و ابوبکر و عمر
در باب او مشورها کردند و تدبیرها اندیشیدند تا آنکه کسی تعیین کرده فرستادند
که از او و قوم او زکوة بکیرند ایشان کفتند ما بنوعی که در زمان رسول الله زکوة میدادیم
از عهده آن بیرون نمی آییم و اکر کویید که ما خود زکوة را بمستحق برسانیم و بکسی باید ادا کرد
خود را بخدمت علی بن ابی طالب میبریم که وصی رسول و امام مسلمانانست چنانچه ما از رسول خدا
شنیده ایم اوست تا بهر که باید بدهد و ایشان با هم کفتند این که راه انتقام بر دست ما
افتاده زکوة نداده اند ایشان را در مدینه باین روش تهمت دادند که مالک و قبیله او مانع

ذکوة اند و مرتد شده اند و خالد ولید را که میدانستند با او از قدیم الایام دشمن است
با صد سوار بر سر ایشان فرستادند که مالک را بکشند و قبیله او را غارت کنند و چون
بقبیله ایشان رسید از خانهای خود بر آمده اظهار اسلام کردند و بانگ نماز گفتند
و با هم نماز کردند و هر سواری بخانه یکی مهمان شد و چون شب در آمد بعنوان که خالد
مقرر نموده بود هر کس مهمان دار خود را بکشت و زن و فرزند او را اسیر کرده در بند
نهادند و خالد زن مالک را در همان شب بفراش خود در آورده با وی ملاقات کرد
و تمامی زنان و دختران ایشان را سبی کردند و چون این قسم صحبتی در هیچ از هیچ کافر
بر مسلمان وقوع نیافته بود با وجود غلظت عمر ابوبکر را سرزنش میکرد که پاس ظاهر
شرع باید داشت و بقصاص خالد حکم باید نمود و ابوبکر میگفت خالد سیف الله
قصاص نمیکنم در تاریخ اعظم کوفی مسطور است که چون طایفه مالک را گرفته
نزد خالد آوردند هر چند فریاد کردند که ما مسلمانیم و کشتن ما در دین اسلام جایز
نیست خالد میگفت مصلحت خلیفه زمان در کشتن شما است و ابوقتاده که از جمله رفقای
خالد بود گفت پیش خدا گواهی میدهم که این قوم مسلمان بودند چه در وقتی که ما در محوطه
ایشان فرود آمدیم اظهار اسلام نمودند و با ما نماز کردند و ابوقتاده گوید هر چند
او را منع کردند که کشتن اهل قبیله بی سببی صورت شرعی ندارد و از من نشنید
و شعرای عرب در میان قبایح صادره از خالد خصوصا مباشرت او با زن مالک
بحسن مشهور بود قصیده ها گفتند و در اظهار کفر خالد و بیرون رفتن او از
اسلام مبالغها نمودند و در تاریخ طبری مذکور است که همیشه عمر را کشتن خالد
در خاطر بود تا خلیفه شد روزی باو گفت یا خالد تو آنی که مالک را بی گناه بکشتی
و با زن او زنا کردی گفت میان من و او عداوت قدیمی بود و او را بجهت نفس خود بکشتم
اما بجهة رضای تو سعد بن عباده را بکشتم عمر از تقصیر او گذشت و گفت انت سیف
الله و اگر رنج برده ما رسانیدی بقتل مالک اما مرهم نهادی بقتل سعد بوسه
بر چشمش زد و او را نوازشها مینمود تا سعد را چنانکه مذکور خواهد شد بشهادت

رسانیده بعد از ان سیف الله لقب خالد شد و بعضی گویند ابو بکر او را باین لقب
شهرت داد و بهر تقدیر خالد این لقب را بسبب قتل مؤمنان یافت و در بعضی از تواریخ
مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید زنان قبیله مالک بشوهران سابق هر که مانده
بود رد کرد و اکثری حامله بودند و چون بنا ر شریعت بر پیروی هوای نفس بود هر کدام
هر چه خواهش نفس بود میکردند و دین و ملت نام می نهادند و از جمله اسیران حنیفه مادر
محمد بن حنیفه بود که او را چون با اسیران دیگر بمسجد رسول صلعم آوردند چشمش بر ضریح
منور مطهر آنحضرت افتاد بنیاد گریه و افغان کرده شرایط زیارت بجا آورده گفت
یا رسول الله ما ایمان بخدا و رسول وی آورده ایم و محبت تو و اهل بیت ترا با خاک و آب
سرشته ایم و بطریقی که کفار فرنگ و دیلم را اسیر کنند ما را اسیر کردند رد و زیتا
داد خود را از تو میخواهم پس حضار مجلس خلیفه زنان را بمطالبه کشودند و با او خطاب
کردند که زنان را از شوهری که متکفل امور ایشان باشد ناچار است تو هم ازین
میان کسی را انتخاب کن حنیفه گفت شوهر من کسی میتواند بود که از وقت ولادت من و آنچه
دران وقت بر زبان من رفته و بر سر من گذشته خبر دهد و یاران گفتگوی او را حمل
بر هذیان کرده هر کس حرفی میگفت که درین اثنا حضرت امیر المؤمنین ع که عالم رموز
غیب بود رسیده یکی از حضار گفتگوی او را بحضرت نقل نموده آنحضرت گفت ای حنیفه چون
مادرترا وضع حمل نزدیک شد میگفت بار الهی وضع این مولود بر من آسان گردان
و آنچه خواهی نگاه دار و اگر خواهی هلاک اش کن و چون متولد شدی در ساعت
زبان باداء کلمتین شهادتین کشودی و بمادر خود گفتی بهلاک من چرا رضا دادی
و حال آنکه عنقریب سید ولد آدم مرا بحباله نکاح خود در خواهد آورد و از و پسری
مرا حاصل خواهد شد و مادرت چون آن کلمات از تو شنید فرمود تا آن سخنان بر قطعه
انحاس نقش نموده دران زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند همگی همت تو
مصروف بر ضبط آن قطعه بود تا آنکه او را بر آورده بر بازوی خود بستی و چون بمبالغه
عثمان و جمعی از حضار آن قطعه را از بازوی او کشوده ملاحظه نمودند بهمان عبارت

که آنحضرت نقل فرموده بود قطعه را منقوش دیدند پس حضرت امیر ع او را بخانه یکی از
خویشان او فرستاد تا برادرش که در سفر بود آمد او را وکیل ساخته حنیفه را بحباله
نکاح در آورد و معبریان ابابکر این حکایت را یکی از فتوحات او و ماده شجاعت او میدانند
و از اعمال حسنه او می‌شمارند و روز قیامت هر کس بجزای کردار خود خواهد رسید ان خیراً
فخیر و ان شراً فشر و از جمله مطاعن او اینکه پدرش ابو قحافه بر وی بیعت نکرد که در طایف
بود و چون باو نوشت که از خلیفه رسول الله ابو بکر نزد ابو قحافه بر وی بیعت نکرد که
در طایف بود و باو نوشت که از خلیفه رسول الله ابو بکر نزد ابو قحافه که مردمان
مرا بجهت کبر سن بخلافت بر داشتند و تو نیز بموافقت قوم بیا و بر من بیعت کن
که من امروز خلیفه خدایم هر چند زود آیی ترا بهتر باشد و او در جواب نوشت
که تو نوشته که خلیفه رسول الله ام و مردمان مرا بخلافت بر داشتند ازینجهت بسن
من و من خلیفه خدایم پس تو خلیفه مردم باشی نه خلیفه رسول الله و نه خلیفه
خدا و اگر ترا بجهت سن تو خلیفه کرده اند من از تو اسنم پس بایستی مرا خلیفه میکردند و تو
بر خلاف قول خدا بر پدر خود و بر خلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق غیر تست
اگر حق را صاحب حق که علی بن ابی طالب است واگذاری ترا بهتر باشد که تو از عهده این امر
بر نمی آیی و کتابت تو سخت احمقانه است و تو اگر این امر را ببرکت رسول یافته اهل
بیتش بان سزاوارترند و اگر بشرف من یافته من از تو شریفترم والسلام و بعد از انکه
کتابت را خواند از پدر آزرده شد کتابت او را باتش بسوزانید و این طعن است
که این را سه طعن حساب میتوان کرد بیعت نکردن پدر باو و امیر شدن بر پدر و سوختن
کتابت پدر باتش اگر خواهی یکی حساب کن و اگر خواهی سه تا و اگر خواهی پنج تا که دو دیگر
یکی خود را خلیفه رسول نوشتن باشد و یکی دروغ بر رسول خدا بستن والله و رسوله
اعلم و از جمله مطاعن ابو بکر عمر در وقت خلافت مکرر میگفت کانت بیعة ابی بکر
فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت کردن با ابی بکر چیزی
ناگهانی بود و از روی سهو و خطائی بی انکه تدبیری و فکری در ان کرده باشند

نکر

نگه داشت حق تعالی بکرم خود مسلمانان از شر و بدی آن بیعت پس اگر کسی بعد ازین کسی بر
کرد بچیزی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشید آنکس را و این حدیث در صحیح مسلم
و بخاری مسطور است و از جمله احادیث متفق علیها است و ازین کلام که خلیفه دوم میگفته
لازم می آید خطای او با خطای ابابکر چه مرتکب شده اند یکی ازین دو بزرگ چیزی را که موجب
قتل است و از جمله مضحکاتست تاویلی که ملا علی قوشچی کلام عمر را کرده است و گفته مراد عمر
آنست که نگه داشت حق تعالی مسلمانان از شر خلافی که نزد خلافت ابی بکر نزدیک بود که ظاهر
شود اگر کسی برگردد بان قسم مخالفتی که باعث فتنه است او را بکشید و این نحو تاویلی مگر
همان او تواند کرد یا مجوی از محرمان الموت و از جمله مطاعن اینکه بحفظ ساحت و با
عمر و جمعی دیگر که غم دین میخوردند فکر کردند که چون مؤذن حی علی خیر العمل میگوید مردمان
بخاطر میرسد که نماز بهترین عملهاست همه کارها ترک کرده روی بنماز می آرند
مبادا بجهاد نروند که نماز بهتر است پس این لفظ را از اذان و اقامت باید انداخت
و بعوض آن در نماز صبح گفتن که الصلوة خیر من النوم و این سنت از ایشان هنوز مانده
است و ثوابش بروح ایشان میرسد و این حدیث را حمیدی در جمع الصحیحین
ذکر نموده و غیر او نیز و در غیر آن دیگر و نزد در ایام خلافت گفت مر اغسل پاها و مسح گوش
و سر کردن خوشتر می آید عثمر هم تصدیق نموده حکم کردند که بجای مسح پا بشویند و بجای
پیشانی سر و کردن مسح نمایند و این بدعت هم انو مانده یکی از مطاعن شده مسح
بر خفین نیز از بدعتها اوست و بعضی از علما این بدعتی انسبت بعمر داده اند و تحسین
این لطیفه که بزها را با سنیان در ثواب وضو شریک ساخته و ثواب این طور
نمیدانم بکدام یک راجع میشود و بهر کدام برسد آن دیگر هم محروم نخواهد بود و از
جمله مطاعن که هر دو در آن شریکند اینکه چون کار خلافت بر ایشان مقرر شده
روزی با یکدیگر گفتند که ما را گمان این نبود که این کار بجز علی بنظام آید و او چنین
محروم شود این خود درست شد اما قرآن در دست اوست و او علم قرآن میداند کاری

باید کرد که اظهار قرآن نتوانند کرد و بر ما زیادتی نداشته باشد پس منادی کرده ندکه هر که

ایتی یا سوره باید که حاضر کنند و دو گواه بیارد و یا سوگند بخورد که از تغییری و تبدیلی

نکرده است و مردم ایه و سوره ی آورده ند و سوگند میخوردند یا گواه میکرد این ند و آیه

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کرده بودند و ایه و لئن اجتمعت

الجن و الانس کویا نشنیده بلی امای و پیش ابی بکر جهلش که ازین باشد از برای مهتر

ارجمند خلافت بکار نمی آید و از جمله مطاعن او آنکه چون اجلش نزدیک رسید دانست که

میمیرد خواست که بار گناه خود را سبک تر کرد اند عمر را بخواند و خلافت را باو تفویض

نمود و خلق را جبرا و قهرا به بیعت او امر نمود صحابه اخبار هر چند از روی نصیحت باو گفتند

که تو بنا حق و ناواجب درین کار شروع کردی و بر تو گذشت اکنون این ظلم روا مدار

و دیگری را که اطلاق این کار ندارد بر مسلمانان مسلط مکن که الحال وقت توبه و استغفار

است هیچ وجه قبول نکرد که و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس بر بعث دیگر که از جمله مطاعن

است اینکه باتفاق نماز بی تشهد صحیح نیست و باتفاق چون سلام داد نماز آخر شد ایشان

بشوره با هم این عبارت ساختند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و علی عباد

الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مردمان

نماز را بی شهادتین میکرده باشند چنانچه امین را در اخر الحمد سنت نهادند تا الفتی که از نماز

نباشد داخل کرده باشند و غرض از اینها همه این بود که هر خللی که در شریعت توانند کرد

بکنند انچه توانستند دران تقصیری نرفت و از مطاعن او اینکه از حسن بصری که در

او غالی بود نقل کرده اند که گفته ابو بکر بر منبر میگفت طاعتی علیکم ما اطعت الله

فان عصیت فلا طاعة لی علیکم فان عدلت فاتبعونی فان ملت فاعتزلونی یعنی

فرمان بردار ی شما بر من بجهت فرمان بردن خدا است پس اگر گناه کنم و اطاعت

حق تعالی نکنم شما پیرو اطاعت من مکنید و اگر دیدید که براه راست میروم تابع من

شوید و اگر از راه راست میل کنم و براه کج افتم از من کناره کنید اثبات چو انفصیل

بجمع

بخود کرد و رعیت در حالت معصیت از پی روی خود منع نمود پس بگمان او در بعضی اوقات
نبوده چون تجویز خطا و معصیت نسبت بخود کرد ممکن که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت
باشد پس چگونه رعیت را اعتماد بماند و چون واثق باشند بر متابعت افعال و اقوال او بلی هر کس
خود را بهتر میشناسد و از مطاعن او معزول شدنست از بردن سوره برات چنانچه مذکور
شد و هرگاه بموجب وحی الهی او را صلاحیت آن نباشد که سوره یا بعضی از سوره را بجمعی
رساند و رسول خدا بحکم آسمانی او را از آن عزل کند چگونه لایق امامت عام باشد که
متضمن اداء احکام شرعیه است بر جمیع امت از انصاف نباید گذشت و از مطاعن او اینکه حضرت
رسالت صلعم هرگز در ایام حیات خود او را والی نکرده اند و علی را باو رجوع نشده و عمر عاص را بر او
و بر عمر والی کرده اند تا بینند باشد بر آنکه هر دو مستحق والی بودن نیستند بلکه برعیت بودن
اولی اند و الا عمر عاص را بر ایشان والی نمیکرده اند و درین طعن هر دو شریکند و از مطاعن
او بیعت نکردن بلال است بر او و هر چند تهدید کرد فایده نداد و هر چند او را امر کرد و التماس
نمود که بانگ نماز بگوید نگفت و از مطاعن او اینکه و از مطاعن او اینکه اشعث بن قیس
مرتد شده و از دین برگشته در لشکر کفار داخل شده و خالد ولید او را در جنگاه
بگرفت و نزد ابو بکر فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود با خود فکر کرد که اشعث
از اکابر عرب است و او و پدر او چون ما چندین خدمت کرده بود اجرای حد شرع بر او نکرد
و خواهر خود را بزنی باو داده گفت اگر در جاهلیت بودی این فخر مرا میسر نشدی و
اصبع بن حرمله قیسی درین باب گفته   اکان ثوابا احیا نفسه وکان ثواب الکفر
تزویج الکبری یعنی بجزای مرتد شدن او را زنده گذاشتی و بجای کافر گشتن خواهر بکر را باو حواله
نمودی امام وقت و خلیفه رسول چنین باید و از مطاعن او اینکه چون فجاء سلمی را تکلیف بیعت
نمود و او بجمله قبول نکرد حکم کرد که آن مومن را در آتش انداختند و او در میان آتش
کلمه توحید تکرار میکرد و خدا و رسول را ثنا مینمود تا بدرجه شهادت رسید و حال آنکه
از رسول صلعم شنیده بود که فرموده که لا یعذب بالنار الا رب النار یعنی سزاوار نیست
که کسی با آتش عذاب کند کسی را اگر بغیر خدای تعالی که صاحب آتش است و از جمله مطاعن

او اینکه در کتاب نعلت نلانلم مسطور است که محمد بن ابی بکر کفت پدرم در وقت نزع
در حضور من وخواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و عمر بن خطاب میکفت محمد و علی اینجا حاضر
شده اند و مرا بدوزخ نوید میدهند و صحیفه در دست محمد است و مهرهای ما در اینجا ثبت است
بر من میخوانند و میکویند رجع و مقر تو و عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده
جراح در دوزخ است عمر کفت انه لیهجر این راز بکسی مکویید تا بنو هاشم شماتت نکنند
پدرم چشم باز کرده کفت ای عمر هذیان نمیکویم نمی من در دغاد با محمد بودم و او کفت در
حبشه سفینه جعفر رای بینم کرد در دریا جاریست و من کفتم یا رسول الله من نمی بینم دست بر چشم او
بچشم من مالید من نیز بدیدم بعد از ان در مدینه ان حال با تو کفتم تو کفتی ساحر است چنانچه
بخاطر من هم کذشته بود اما الکنون بر من روشن شد که بسبب ان اعتقاد فاسد و ظلمی که
بر اهل بیت او کردیم معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید و کفت
هذیان میکوید برخواسته با برادرم عبد الرحمن از خانه بیرون رفت پس از رفتن ایشان
من کفتم ای پدر بکو لا اله الا الله کفت نخواهم کفت و نمیتوانم کفت کرد دوزخ و تابوت میکذرانند
کفتم چه تابوت کفت توئی نمی بینی تا بوتیست در زیر همه طبقهای دوزخ دوازده تن در ان
می بینم یکی من و دیکر عثمان و معاذ جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح و شش تن
دیکر و جای ان عمق است و از شدت و حرارت ان دوزخ تا پیدا میشود میکفتم یا ابت تهذی
ای پدر هذیان میکوئی کفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهالة الحبشیة هو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین یعنی نخوا که هذیان نمیکویم لعنت خدا بر پسر صهاک او باز
داشت مرا از ذکر بعد از انکه بما امده بود یعنی از قران و رهنمائی او مرا محروم ساخت پس رو
بر زمین نهاد و زاری میکرد و وایلاه و اثبوراه میکفت تا تسلیم شد پس عمر و عبد الرحمن
امدند و پرسیدند که بعد از ما چه کفت من انچه شنیده بودم بکفتم عمر کفت هذیان کفته است
اما از نهار تو با علی بلکه با هیچکس بکو که موجب شماتت نشود و ابو عنان مالک بن اسمعیل نهدی
روایت کرده است که محمد بن ابی بکر کفت در وقت نزع پدر را ببدترین حالی دیدم کفتمش
ای پدر ترا ببدترین حالی می بینم کفت ای پسر من کسی را نزد من مظلمه ایست اکر حلال کند

امید

امید نجات است گفتم از دیگیست گفت علی بن ابی طالب گفتم اگر کوچی نزد او روم و التماس کنی نمایم
گفت برو پس بنزد امیر المؤمنین رفتم و گفتم یعدم بحب‌ترین حالیست و بدی عاقبت را بجهت ظلمی
میدانم که بر تو کرده و حقی که از شما انتزاع نموده و من ضامن شوم امر که از حضرت التماس کنم که او را
بحل کنی فرمود که امتک یا محمد اما بیس رت بگو بنزد مردم اعتراف کند که امامت حق او نبود
و ما حق انتزاع نموده تا من او را بحل کنم پس نزد پدر رفتم و ماجرا گفتم اگر این بگویم مردم تا قیامت
بر من لعن کنند و این آیه میخواند که جاءت سکرة الموت بالحق ذلك ما کنت منه تحید پس
آهی کشید و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او مرا کاری نبودی و کاش فجاءه سلمی را با آتش نسوختمی
و کاش خواهر را باشعث بن قیس نداده بودی پس میر و شور میکرد تا جان تسلیم نمود و از مطاعن
او اینکه مطلقا علم با حکام شریعت نداشت چنانچه حکم کرد ببریدن دست چپ شخصی که چیزی
دزدیده و از و پرسیدند که کلاله چیست ندانست و کلاله وارثیست که او را پدر و پسر
نباشد و جده از و پرسید که از میراث من چه چیز میرسد گفت نمی یابم در کلام خدا و سنت
رسول که ترا حقی باشد تا آنکه مغیره و محمد بن سلمه باو گفتند رسول الله جده را سدس میداد
و هر بار که غلطی میکرد میگفت ان اصبت فمن الله وان اخطأت فمن الشیطان یعنی اگر حکمی
تیر بر نشانه خورد و درست گفتم از جانب الله است و اگر خطا کردم از شیطانست مرا
معذور دارید و همچنین در بسیاری احکام خطا کرد و صحابه او را خبردار کردند
و چون مشتی نمونه خروار دیست بهمین از علم و دانش او اکتفا نمود ایضا از مطاعن او اینکه
مخالفت رسول خدا صلعم نمود در نصب خلیفه باعتقاد ایشان و رسول خدا با آنکه مصلحت رعیت
و امت از همه کس بهتر میدانست و شفقت او بر امت در مرتبه بود که از مادر و پدر
مهربان و مشفق‌تر اگر مصلحت میدید کسی را لایق و قابل این امر میدانست خلیفه میکرد و نکرد
پس خلیفه کردن او عمر را خلاف کرده رسول باشد و یکی دیگر از مطاعن او اینکه خلاف
رسول صلعم کرد و در مستولی ساختن کسی را که رسول او را عزل کرده بود چه عمر را تولیت
جمیع امور مسلمانان داد و حضرت رسول او را تولیت صدقات داد و معزول ساخت پس
اگر قابلیت آن میداشت از خلافت رسول معزول نشدی و از مطاعن او اینکه چون بر منبر رسول صلعم

رفت و خطبه خواند حسنین صلوات الله علیهما آمدند و گفتند این مقام جد ماست و تو لایق
آن نیست که درین مقام بنشینی و دامنش گرفته از منبر بزیر کشیدند و از مطاعن او
اینکه جبرئیل اناری از بهشت آورد و او حاضر بود حصه از آن طلبید و چون میوه
بهشت جز اهل بهشت را رخصت نیست که بخورند تغافل کرده باو ندادند و از مطاعن
او اینکه چون بمرد بیست هزار دینار از مال بیت المال در ذمه داشت چنانچه
و از مطاعن او اینکه باهمه طعنها برابر است آنکه چون آتش بردند که بخانه فاطمه
زنند و بسوزانند دیدند که فاطمه در پشت در نشسته است حکم بزدن او
کرد و عمر در بر شکمش زد و غلام عمر تازیانه بر کتفش زد که از آن فرزندش ساقط شد
و اثر آن تا مرگ تو ماند و هردو بحکم او بود و اهل سنت منکر هیچ یک ازین مطاعن
نیستند لیکن بعضی در صدد جواب شده اند و از عالم ملا علی جوابهای بجز
هیچ گفته

در مطاعن خلیفه دوم عمر بن خطاب آن مخصوص است مجموع
علیه فریقین است و در جمیع کتابها مذکور و مسطور و هیچکس را در آن شبهه نیست و اگر
چه مطاعن او از غیر تحریر بیرون است لیکن الجمله مذکور میشود از هزار یکی و از بسیار اندکی
اولا آنکه مجمع علیه فریقین است و هیچکس منکر آن نیست و در صحاح مذکور و در جمیع
تفاسیر مسطور است که چون مرض رسول الله اشتداد یافت جمع کثیری از صحابه بعیادت
آنحضرت رفتند و از آنجمله عمر خطاب بود حضرت رسالت صلعم فرمود ائتونی بدواة و
بیضاء لاکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذی بیارید
تا از برای شما چیزی بنویسم که بسبب آن بعد از من گمراه نشوید و چون قبل از آن
بساعتی بیرون رفته بود و بر پایه منبر نشسته و مردمان را وعظ گفته و در باب
اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل و مراعاة معاهده روز غدیر وصیت
فرموده خواست که تاکید آن چیزی بنویسد که موجب هدایت قوم باشد و عمر
چون دانست که نوشته مجرده مخالفان وعظ و نصیحت نخواهد بود بلکه تصریح
و تاکید در امر مذکور است مانع شده گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب

در مطاعن خلیفه دوم

الله

الله یعنوا کذاریدمرا و رابس بد دستی که هرزه و هذیان میکوید کتاب خدا ما را بس است
و مرویست که بعضی از اصحاب اراده نمودند که دوات و قلم بیارند میان ایشان نزاع
شد و بعضی گفتند کاغذ آوردند و عمر پاره کرد حاصل که نزاع بجائی رسید که آواز
بلند شد و حضرت رسالت صلعم اعراض فرموده روی مبارک از ایشان بگردانید
گفت از پیش من برخیزید که نزاع نزد من درین حالت خوب نیست و همه را از
خانه بیرون کردند و قاضی میرحسین در شرح دیوان گفته اول فتنه که در اسلام
واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت فرمود هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
عمر مانع شد و فتنه بلند کردید تا آنکه حضرت فرمود لا ینبغی التنازع عندی و غزالی
میکوید که حضرت فرمود ائتونی بدوات و قرطاس لاکتب و لتنزیل عنکم مشکل
الامر بعدی و اذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید تا بنویسم
چیزی که دفع مشکل شما شود و بدانید که مستحق خلافت بعد از من کیست عمر گفت دعو
الرجل حسبنا کتاب الله و بعضی موافقت نمودند و بعضی اراده آوردن دوات
و کاغذ کردند و نزاع کرم شد و با وجود آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
آوازها بلند کردند تا آنحضرت فرمود قوموا اخرجوا لا ینبغی التنازع لدی و مرویست
که ابن عباس هر گاه این حکایت کردی و این شکایت نمودی زار زار
کریستی و گفتی ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان
یکتب لهم ذلك الکتاب یعنی بدرستی که مصیبت همه آن مصیبت بود که مانع
و حایل شد میان حضرت رسول صلعم و میان نوشتن آن کتاب حاصل کلام مر آنکه
طعن بر عمر درین باب از وجوه متعدده ثابت است که بعضی منجر بکفر است اولا آنکه
بموجب کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شک نیست که اراده نبوی
مسبوق باراده الهی بوده پس تمکین اراده نبوی نکردن تمکین اوامر و نواهی الهی نکردنست
و کفر را بغیر ازین معنی نیست بلکه اشد مراتب کفر است الثانی وصیت خواه واجب
و خواه سنت و خواه مباح امری از امور دینیه است و مانع حضرت رسول صلعم

در امری از امور شرعیه شدن بغیر از انکه از روی نفاق و کفر باشد محل دیگر ندارد

الثالث قبل ازین مذکور شد که اهل سنت از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده

اند که او از حضرت رسالت نقل نمود که انحضرت گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله

یوم القیمة یهودیا و مذکور شد ازین نزاع غضبناک شده روی از ایشان گردانید

گفت از پیش من برخیزید و بجانب من او بجانب من حزن است و انکفر است

چهارم انکه نسبت هذیان برسول خدا خصوصا در امور شرعیه بمنزله نسبت

هذیان بجناب کبریا یست و این نسبت موجب کفر و زندقه است پنجم نسبت

هذیان بهر شخصی که باشد البته موجب اهانت و کسر حرمت اوست بحضرت رسالت

صلعم یقین است که عین نفاق و محض کفر است ششم انکه ابابکر هم در مرض موت

کاغذ طلبید و عمر را خلیفه کرد و ان هذیان نبود کتاب خدا دران وقت

هم بود و مردمان را کافی نبود پس مرتبه ابو بکر از مرتبه رسول بهتر دانستن

و این نسبت باو نداد ند که از نفاق و کفر بنا شده یکی از شعرا این معنی

را بنظم اورده گفته است اوصی النبی فقال قائلهم قد ظل یهجر سید

البشر و روا ابابکر اصاب ولم یهجر و اقد اوصی الی عمر هفتم انکه

تمکین امر او در حال بیماری نکردن مستلزم نفی رسالت انحضرتست چه اگر

انحضرت بر نبوت باقیست تفاوتی میان صحت و بیماری و منع وی از اجرای

احکام شریعت کفر است و اگر مراد و نفی نبوتست در حال بیماری و اینمعنی

اشد از اول است و بهر تقدیر لزوم کفر و زندقه ازین ظاهر و باهر و اگر

کلام انحضرت را در حال بیماری هذیان میدانستند پس چون در مشکوة

حدیث نقل شده است که بعد از دوات و کاغذ طلبیدن و مخالفت نمودن

اصحاب حضرت رسالت صلعم ایشانرا بسه چیز دیگر امر نمود که یکی بیرون کردن

مشرکین بود و ازجزیره عرب و دران سه چیز اطاعت نمودند و انها هذیان

و هذیان نبود و حسبنا کتاب الله که عمر گفته غرضش تزویر و تلبیس

در مطاعن عمر